

بحران منطقه نیازمند راه حلی همگانی و صلح آمیز است

خبره سرانه تر از همیشه بوده است.
کنفرانس هلسنکی

و تکنیک در هلسنکی - پایتخت فنلاند - روسای جمهور دو کشور آمریکا و شوروی برای یگانگی کردن سیاستهای خود در باره بحران منطقه به مذاکره پرداختند، طرف شوروی از توان چندانی برای مقاومت در برابر طرحهای طرف مقابل برخوردار نبود. بیانیه پایانی نشست گواهی بر این امر است. اما با وجود این، کنفرانس و گفته‌هایی که طرفین پس از آن بیان داشتند، نشان داد که دیدگاه شوروی و آمریکا در باره روش‌های دایر کانون‌های تشنج در منطقه و از جمله تشنج اخیر متفاوت است. بوش آشکارا اظهار کرد که مسائل منطقه باید از یکدیگر تفکیک شوند و با هر یک از آنها جداگانه و به تئاب مواجه شد. در حالیکه گورباچف بر پیوستگی آنها با یکدیگر و مواجهه همزمان تاکید داشت.

حقیقت اینست که کانونهای تشنج در منطقه بهم پیوسته است. آشخوری کانون تشنج تازه، تشنج عمومی حاکم بر مناسبات دولتهای منطقه است. بی‌پاسخ ماندن تجاوزگریهای اسرائیل توسط جامعه بین‌المللی، مستمسک تجاوزگریهای تازه است. در چنین وضعیتی ارتش‌های این کشورها تا بن دندان خود را مسلح کرده‌اند. کشورها از تراکم تجهیزات جنگی در حال انفجارند. حتی اگر هیچگاه جنگ و تجاوزی هم در نگیرد تنها صف آرای توألی این همه انبوه در برابر یکدیگر، اوضاع راناپایدار و خطرناک نگه میدارد.

بقیه در صفحه ۳

کشتار فلسطینی‌ها محکوم است

روز ۱۶ مهر رژیم صهیونیستی اسرائیل که از خیزش مجدد جنبش انتفاضه فلسطین در روزهای اخیر در داخل خاک اشغالی فلسطین به خشم آمده بود، دست به انتقام وحشیانه‌ای زد. نیروهای نظامی اسرائیل به یک اجتماع فلسطینی‌ها در مسجدالاقصی در بیت‌المقدس سناکانه حمله بردند و مردم عادی بی سلاح را که برای انجام مراسم مذهبی گرد آمده بودند زیر آتش گرفتند در این یورش وحشیانه ۲۲ فلسطینی کشته و دهاننفر مجروح شدند.

رژیم اسرائیل با دست یازیدن به چنین اقدام جنایتکارانه‌ای خشم و نفرت افکار عمومی جهان را برانگیخت. شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز در اجلاس در ۲۱ مهر ماه به اتفاق آراء، به گلوله بستن مردم و به خون کشیدن مراسم فلسطینی‌ها را محکوم کرد و مقرر کرد که یک هیئت تحقیق از سوی سازمان ملل متحد به منطقه اعزام گردد. نماینده آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز به این قطعنامه رای موافق داد. رای موافق دولت آمریکا در محکومیت اسرائیل بیشتر با انگیزه کاستن خشم و کینه مردم عرب منطقه بر اثر کشتار بقیه در صفحه ۶

ترب سه ماه از اشغال کشور کویت توسط ارتش عراق سپری شده است؛ کار استقرار نیروهای زمینی، دریایی و هوایی آمریکایی در کشورهای جنوبی خلیج فارس و آبهای منطقه پایان یافته و آرایش نظامی نفرت آمریکایی وارد مراحل پایانی خود شده است. کشورهای تازه‌ای با اعزام نیرو به جرگه همراهم آمریکا پیوسته‌اند. با محاصره اقتصادی زمینی و دریایی عراق، از طریق اعمال محاصره هوایی تکمیل شده است، اما همزمان با آن و همراه با کاهش شدت تبلیغات و تهدیدات جنگی امیدواری به حل مسالمت آمیز و جامع بحران کمی افزایش یافته است.

در هفته‌های آقازین بحران سمت اصلی کارکرد دولت جرج بوش این نتیجه را بیار می‌آورد که امکان حل مسالمت آمیز بحران منتفی تلقی شود. صدام حسین دیکتاتور عراق نیز با اعلام الحاق کویت به خاک عراق و وضعیت را فراهم آورد که طرفداران راه حل نظامی موقعیت برتری بیابند، هنگامیکه ملک حسین (به عنوان واسطه دولت عراق) از سفر میانجیگرانه به واشنگتن و لندن و دیگر پایتخت‌های اروپایی دست خالی بازگشت و نیز آن هنگام که فتنگوی خاورپرز دو کوئیتار دبیرکل سازمان ملل متحد با مقامات عراقی به شکست کامل انجامید، احتمال اجتناب از راه حل نظامی به حداقل رسید. دولت آمریکا با بهره‌گیری از این وضعیت خود را در موقعیتی یافت که بتواند دیگران را بدنبال خود بکشد. برای کاخ سفید این فرصت در بین حال موقعیتی بود که آرایش نوین بین دولتها را که بدنبال تحولات شرق اروپا پدید آمده است و در آن در برابر آمریکا یک مغازه هم تراز قرار ندارد، به همه بنمایاند و از آن بهره بگیرد. رفتار آمریکا این بار در برابر دیگر دولتها و حتی متحدینش

انتظار از آقای گالیندویل

روز شانزدهم مهر ماه، آقای گالیندویل بازرسی ویژه کمیسیون حقوق بشر بمرام هیئتی وارد تهران شد و کار خود را در چهار چوبی که مقامات رژیم تعیین کرده‌اند، آغاز نمود. با آنکه از جزئیات برنامه کار این هیئت، تاکنون اخباری به بیرون درز نکرده است، معینا شواهد موجود امید به موفقیت این سفر را در محاق تردید جدی قرار میدهد.

بنا به گزارش مختصر رادیو جمهوری اسلامی، آقای گالیندویل پس از بازدید از زندان و مطالعاتی در احکام صادره، روز بیست و سوم مهر ماه دیدارهای جداگانه‌ای نتایج بررسی‌های خود را با شیخ محمدیزدی و هلی اکبر ولایتی در میان گذاشته است. در این گزارش‌ها آمده که بازرسی ویژه کمیسیون حقوق بشر در ملاقات با شیخ یزدی، احکام صادره از سوی دادگاههای اسلامی را "خوب، بجا و عادلانه" توصیف نموده و گفته است که عده‌ای از زندانیان به جاسوسی برای بیگانگان اعتراف کرده‌اند. طبق همین گزارش، شیخ یزدی خطاب به گالیندویل، محاکمه شرع را بقیه در صفحه ۱۲

ارکان درکنی
 سازمان‌های ایران علی‌الکلیت

کار

دوره دوم - سال هفتم - شماره ۸۵
 اول آبان ۱۳۶۹ - ۱۶ صفحه - ۸۵ ریال

انتخابات خبرگان و جنگ قدرت در حاکمیت

انتخابات دومین دوره مجلس خبرگان در شانزدهم مهرماه برگزار گردید و با تقدم شرکت اکثریت قاطع مردم ایران، مهر بی‌اعتباری و بطلان خورد. این انتخابات نه تنها بلحاظ عدم شرکت اکثریت مردم و نه تنها بلحاظ مفایرت آن با ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک توده‌های دهنندگان، بلکه بلحاظ تنگتر شدن بیش از پیش دایره انتخاب‌شوندگان نیز نمایشی مفتضحانه بود.

دومین دوره انتخابات مجلس خبرگان، فرصت حادترین منازعات درونی میان جناحهای حاکمه بود. مبارزه‌ای که از زمان مرگ خمینی تاکنون سابقه نداشته است. این کشاکش با همزمانی با برگزاری هشتمین اجلاس سالیانه مجلس خبرگان در ۲۴ تیرماه و در پی واگذاری حق تعیین صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان به شورای نگهبان، بالاگرفت و در جریان انتخابات اخیر به اوج خود رسید.

این دور از نبرد قدرت، با تعرض جدی گروهبندی حاکم علیه تندروهای خط‌امامی همراه بود و طی آن، نیروهای خط‌امامی ضربات سیاسی و حیثیتی سنگینی را متحمل شدند. این مبارزه، در همین حال، با تفسیرات معینی در صف آرائی جناح‌های متخاصم همراه شد. از یکسو همپیوندی‌های میان ائتلاف رفسنجانی - خامنه‌ای با جریان "رسالت" در مقابل افزایش خط‌امامی بطور چشمگیری تقویت و تحکیم شد و از سوی دیگر با تمکین سیداحمد خمینی به مواضع جناح مسلط حاکم و شکاف در "بیت‌امام" صف انزالیون خط‌امامی دستخوش انفکاک گردید.

بقیه در صفحه ۲

در این شماره

در صفحه ۵ ● گسست از دیروز، واقعیت امروز، راه فردا! در صفحه ۱۳

● مصاحبه با رفیق علی پورنتوی
 عضو شورای مرکزی سازمان

در صفحه ۷ ● بر کدام مبانی با کدام ارزیابی؟ در صفحه ۱۴

● برنامه حزب سوسیال دموکرات سوئد

در صفحه ۹ ● "جمهوری دموکراتیک آلمان" بلهیده شد در صفحه ۱۶

● درباره مساله ملی کرد

در صفحه ۱۰ ● جایزه صلح نوبل برای گارباچف در صفحه ۱۶

● درباره اهداف سیاسی سازمان

انتخابات خبرگان و جنگ قدرت در حاکمیت

شورای نگهبان برای پیشگیری از ورود کاندیداهای جناح رقیب به مجلس خبرگان، مقرر کرد آخوندهائیکه درجه اجتهادشان محرز نیست باید برای تأیید صلاحیت کاندیداتوری شان امتحان اجتهاد بدهند. تبعی آن کنار گذاشته شدن تعدادی از کاندیداهای صاحب نفوذ و سرشناس نظیر موسوی اردبیلی، کروبی، محتشمی و خلخالی (بدلیل امتناع از شرکت در امتحان اجتهاد) و استعفاي اعتراض آمیز برخی دیگر از کاندیداهای تأیید شده خط امامی از قبیل موسوی خوینی ها، توسلی (مجلس دفتر خمینی) و واعظعلیانی بود.

این اقدام شورای نگهبانی که بکارگردانی خامنه‌ای، رفسنجانی و با حمایت تام و تمام رسالتی‌ها، مدرسین حوزه علمیه قم و روحانیت مبارز به اجرا درآمد یک تعرض آشکار سیاسی و یک هتک حرمت شرعی علیه آخوندهای سرمدان جناح رقیب بود و طبیعی بود که با واکنش اعتراضی شدید آنان مواجه گردد، بدین ترتیب، مجلس شورای اسلامی و روزنامه‌ها به عرصه ستیز و افشاجاری متقابل جناح‌های متخاصم بدل شد. در پی سخنرانی یکی از نمایندگان وابسته به جناح "رهبر - رئیس جمهور"، مبنی بر مشروعیت حذف کاندیداهای کنار گذاشته شده در روز یازدهم مهرماه، مجلس شورای اسلامی مشغول شد، کار به زود خورد کشتید و جلسه تعطیل شد.

آنچه که نمایندگان جناح رقیب را بیش از هر چیز برآشفته، توسل جناح خامنه‌ای - رفسنجانی به جریه‌های "شرعی" چون "برگزاری "امتحان اجتهاد" بود. بی‌گفتگو، تحمل این ضربه حیثیتی و توجیه آن برای آخوندهایی که بلحاظ مدارج فقهی بالاتر از رهبر و رئیس جمهور هم بودند، دشوار بود. بخصوص در شرایطی که خود آنها شاید بودند که چگونه همین "ولی فقیه" بدون هیچ توجیه شرعی، یکشنبه از رتبه حجت الاسلامی به مقام آیت‌العلی رسید.

شورای نگهبان، درجه اجتهاد ماهمی رفسنجانی و احمد خمینی را بدون امتحان تأیید کرد، اما تأیید صلاحیت موسوی اردبیلی و مهدی کروبی را به شرکت و قبولی آنها در آن مؤن اجتهاد منوط کرد. هر چند این "ضوابط شرعی و قانونی" نتوانست کسی را بفریبد، روشن بود که در پس این ضابطه شرعی، چه ملاحظاتی سیاسی حسابگرانه‌ای نهفته است. پذیرش بی‌تیندو شرط درجه اجتهاد سیداحمد خمینی توسط شورای نگهبان، در واقع نهائی بود که بمانند رهبر رئیس جمهور در از آن تمکین او به مواضع جناح مسلط و فاصله گیری از صف افراطیون خط امامی پرداخت. با تمکین احمد خمینی، روزنامه کیهان نیز وادار به تبعیت از جناح رهبر رئیس جمهور شد.

تاکتیک نمایندگان جناح افراطی "خط امام" در آستانه انتخابات خبرگان، نخست این بود که تلاش کنند در درگیری خود با شورای نگهبان، خامنه‌ای را بمثابه حکم در موضع بیطرفانه‌ای قرار دهند. آنها در مجلس نیز ضمن تأکید بر مراتب تبعیت خود از "ولی فقیه"، از او می‌خواستند تا "خمینی‌وار" وارد عمل شود و شورای نگهبان را مجار کند. آنها شورای نگهبان، حجتیه‌ای‌ها و رسالتی‌ها را آماج اصلی حملات خود قرار داده و می‌گوشیدند تا این جریان را مندرج نمایند. خلخالی در مجلس گفت: "این افرادی که جمع شده‌اند در بعضی جاها (نظیر شورای نگهبان) و در بعضی روزنامه‌ها (رسالت و...) اینها آدمهای ناجوری هستند. ماتایخ شما نیستیم، ماتایخ ولی فقیه هستیم".

در همین زمان، جمعی از کاندیداهای کنار گذاشته شده با استفاده از نفوذ خود در مجلس بیانه تندی علیه شورای نگهبان صادر کردند و به خامنه‌ای نیز هشدار دادند که تو طئه‌ای در جهت تسلط اسلام امریکائی در شرف وقوع است. اما تلاش این جناح برای وادار کردن خامنه‌ای به فاصله‌گیری از رسالتی‌ها و عدم تأیید آنها، شکست خورد. حمایت صریح خامنه‌ای از شورای نگهبان و حمله آشکار او به نمایندگان خط امامی مجلس، موجب شد که این جناح در این کشمکش نه تنها از او قطع امید کند بلکه فراتر از آن، پرده حرمت "مقام ولایت" را نیز با تیغ افشاجاری خود بردارند. خامنه‌ای برای اجرای سناریوی انتخابات خبرگان، همزمان با تعدید آشکار به سرکوب نیروهای رقیب، فرمان بسیج داد و متعاقب آن، سران نهادهای مختلف حکومتی اهم از نظامی، انتظامی، اداری، تبلیغاتی، ضمن اظهار تبعیت از "مقام رهبری" دهوت او را لیبک گفته و آمادگی خود را برای انجام "فریضه" انتخابات خبرگان اعلام کردند. معج

تبلیغاتی وسیعی برای خنثی کردن افشاجاری‌های رقیبا و کشاندن "امت مسلمان و ملت ایران" به پای صندوق‌های رای برآید.

در مقابل، نمایندگان جناح تندرو در مجلس، در آخرین روزهای ماقبل انتخابات خبرگان، دولایحه و طرح را در دستور کار مجلس قرار دادند. یکی لایحه "برکناری و منع انتصاب حجتیه‌ای‌ها و لیبرالها از پست های کلیدی و حساس" بود دیگری، طرح "تثبیت تعداد کاندیدها در انتخاب خبرگان". فرض از تصویب لایحه اول، تصویب قانونی بود برای تصفیه عناصری که در نهادهای مختلف حکومتی از جمله شورای نگهبان و خبرگان گرایش حجتیه‌ای و رسالتی دارند و یادر کابینه رفسنجانی بعنوان "لیبرال" و سازشکار نسبت به قرب، در مظان اتهام اند و پیشبرنده سیاست تجدید رابطه با غرب بویژه آمریکاستند. تلاش نمایندگان وابسته به جناح خامنه‌ای - رفسنجانی برای از دستور خارج کردن و بتعویق انداختن این لایحه بدت عرصه، شکست خورد، طرح دوم که با تقدیم سه فوریت در دستور قرار گرفت، برگزاری انتخابات مجلس خبرگان در مشروطه تعدد کاندیدها (لااقل ۲ برابر کاندیداهایی که انتخاب می‌شوند) می‌کرد.

برای حوزه انتخابیه تهران که ۱۵ نماینده منتخب می‌بایست داشته باشد، لااقل ۳۵ کاندیدا معرفی می‌شد نه ۱۶ کاندیدا. بسخن دیگر، تصویب این طرح بمعنای تعویق زمان انتخابات خبرگان و ایجاد اختلال جدی در اجرای نقشه‌های جناح مسلطو شورای نگهبان بود. اما ۵۵ تن از نمایندگان وابسته به طیف خامنه‌ای - رفسنجانی و یزدی، با امتناع دسته جمعی و سازمان یافته از شرکت در جلسه، مانع از آن شدند که تعداد آرا نمایندگان برای رای گیری به حد تصادف برسد.

توسل این جریان به تاکتیک اوبستروکسیون (عدم شرکت در جلسه رای گیری به منظور جلوگیری از رسیدن آرا به حد نصاب لازم) برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی صورت گرفت. در تاریخ معاصر ایران یک بار دیگر نیز جریه اوبستروکسیون حدود ۴۰ سال پیش در چهاردهمین دوره مجلس شورای ملی بکار گرفته شده بود.

بی‌وقته جریان داشته و آتش آن نیز همواره شعله وریویده است، اما تغییر ناگهانی معادلات سیاسی و اقتصادی ناشی از حمله عراق به کویت و بحران خلیج فارس، رونق داده این آتش را تیز کرد و منازعات درون حکومتی در عرصه سیاست خارجی، مشی اقتصادی و دریپوند بان، تصفیه‌های سیاسی زادر دستور قرار داد.

تبعات مستقیم این تغییر شرایط عبارت بود از برقراری صلح بین ایران و عراق، افزایش درآمد نفت، منفرد و منزوی شدن رژیم عراق در عرصه جهانی و فراموش شدن شرایط بسیار مساعد برای از انزوای بردآمدن رژیم جمهوری اسلامی.

این شرایط جدید بلحاظ همین تخته خیزی بود برای سیاست خارجی رفسنجانی و مشی اقتصادی دولت او و نیز پوست خوربه‌های زیر پای جریانیاتی که همچنان خواهان انزوای رژیم در عرصه بین‌المللی بودند. بهمین خاطر آنکه در کارزار انتخاباتی خبرگان، موضع تعرضی داشت جناح مسلط حاکم بودند افراطیون خط امامی.

اما بحران خلیج و در همین حال، یکی از مشخصه‌های بارز، حضور نظامی آمریکا و متحدینش در منطقه بود و این مساله بنبوه خود، این امکان را برای نیروهای افراطی "خط امام" فراهم کرد که بتوانند با توسل به حربه مبارزه ضد امریکائی مبارزه برای تضعیف "اسلام آمریکائی" را نیز در داخل دامن زند. روز ششم مهرماه، "سازمان تبلیغاتی اسلامی" مردم را بیک راهپیمائی بزرگ ضد امریکائی فرخواند و به بسیج ایرانیان نیز بسنده نکرد و خواست که "امت بزرگ" اسلامی در سراسر جهان برای مبارزه بی‌امان با آمریکا در راهپیمائی برای اعتراض به حضور بیگانگان در خلیج "شرکت کنند. اما دولت جلوی برگزاری این تظاهرات را گرفت.

موقعیت نیروهای افراطی "خط امام" در نهادهای و ارگانهای مختلف حکومتی و نارضایتی در افکار عمومی نسبت به حضور نظامی آمریکا در منطقه، بهر حال بر منازعات درونی حکومتی و کیفیت تعرض جناح مسلط علیه جناح رقیب، مبر و نشان خود را کوبید. سخنرانی خامنه‌ای مبنی بر اعلام جهاد علیه آمریکا، در صورت بروز

- انتخابات دومین دوره مجلس خبرگان برگزار گردید. انتخاباتی که طی دوران ۱۲ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی نه تنها به لحاظ فتنی حقوق دمکراتیک مردم نمونه بود، بلکه به جهت محروم کردن بخشی از خود حاکمیت از "حقوق شرعی و قانونی" اش، نیز بی‌سابقه بود.
- نماینده مجلس: "آیا کسی فکر می‌کند که این انتخابات شکوهمند بوده؟ بنده عرض می‌کنم که در انتخاباتی که ۳۱ میلیون نفر واجد شرایط رای بوده‌اند، ۲۵ میلیون نفر شرکت نکردند. آنچه که در این انتخابات چوب حراج خورد حیثیت نظام جمهوری اسلامی بود!!"
- خامنه‌ای در آستانه انتخابات خبرگان گفت: "ملت ایران باید در این انتخابات، هشت محکمی بردهان بدخواهان خود بگوید" و ملت ایران در این روز درست همان کاری را کرد که خامنه‌ای از او خواسته بود، عدم شرکت در انتخابات، هشت محکم ملت ایران بود بر دهان بدخواهانش.

جنگ در منطقه، بیش از هر چیز، یک موضع گیری تبلیغاتی در آستانه انتخابات مجلس خبرگان بود، برای کشاندن امت حزب اله به پای صندوق‌های رای و مجار کردن دسته‌های افراطی رقیب از طریق گرفتن شعارهای آنها. اما در همین حال، دولت، مراقب بود که ابتکار عمل در برگزاری تظاهرات ضد امریکائی بهیچوجه بدست افراطیون خط امامی نیفتد و شعارهای "مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، به تظاهرات رسمی" نهفته دفاع مقدس "مختصر و محدود شود.

سران جناح مسلط بر این نکته واقف شده‌اند که در گذر از این تندبچی که اوضاع بحرانی خلیج پدید آورده، چگونه منافع خود را پی می‌گیرند. آنها پس از چرتکه انداختن های اولیه و محاسبه محاسن و مضار بحران دریافته‌اند که قبل از هر چیز حساب صلح ایران و عراق را از حساب تاجواز عراق به کویت جدا کنند. و بعد چیزهای از عراق و چیزهای بیشتری از آمریکا متوقع شوند.

انهادریافته‌اند که نباید در قمار صدام، داو بخازند، چه در آتسورت، تنها در باخت صدام شریک خواهند شده در برابر او. امروز، صدام حسین به خامنه‌ای و رفسنجانی بیشتر نیاز دارد تا ایران به او و همینطور خامنه‌ای و رفسنجانی بیشتر به آمریکا و غرب نیاز دارند تا به صدام صدامی که دشمن بالفعل دیروز، همسایه نامطمئن امروز و رقیب خطرناک فردا در خلیج فارس است. طی یکماه اخیر مناسبات سیاسی و نیز اقتصادی گسترش جمهوری اسلامی با جهان غرب، بنحو چشمگیری گسترش یافت. این روند از حد "جراغ سبز نشان دادن" به مراتب فراتر رفته و بقول بیات نائب رئیس مجلس: دارند پروژکتور نشان میدهند!!

بدین ترتیب، انتخابات دومین دوره مجلس خبرگان برگزار گردید. انتخاباتی که طی دوران ۱۲ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی نه تنها به لحاظ فتنی حقوق دمکراتیک مردم نمونه بود بلکه به جهت محروم کردن بخشی از خود حاکمیت از "حقوق شرعی و قانونی" اش، نیز بی‌سابقه بود. مجمع روحانیت مبارز تهران به سرمدمداری محدودی کروبی و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، نبرستی از کاندیدها را ارائه داده بودند که هموما از همفکران خامنه‌ای، رفسنجانی و یزدی بودند. و همانها نیز از صندوق آرا بدرآمدند.

این انتخابات هلیرقم تر فندهای معمول و مکرر از جمله شرکت دادن بخشی از جمعیت در گروه سنی ۱۵ تا ۱۸ سال که در عرف انتخاباتی سیاسی هیچ کشور معمول نیست - و با وجود حذف شرایط ارائه شناسنامه‌های همکس دار، تنها کمی بیش از یک سوم دارندگان حق رای شرکت کردند. یکی از نمایندگان مجلس ضمن افشای تبلیغات دولتی مبنی بر "برگزاری شکوهمند انتخابات مجلس خبرگان" گفت: "آیا کسی فکر می‌کند که در انتخاباتی که ۳۱ میلیون نفر واجد شرایط رای بوده‌اند، ۲۵ میلیون نفر شرکت نکردند. آنچه که در این انتخابات چوب حراج خورد آبرو و حیثیت نظام جمهوری اسلامی بود!!"

عرصه مستقیم رویارویی جناح‌های حاکمه در هفته‌های اخیر، همچنانکه گفتیم انتخابات مجلس خبرگان بود، اما آوردگاه اصلی این کشاکش قدرت، در واقع، تعیین تکلیف سیاست خارجی رژیم در پیوند با مشی اقتصادی دولت بود. جدال بر سر سیاست خارجی و مشی اقتصادی دولت، طی سالهای اخیر بویژه پس از مرگ خمینی،

روش آمریکائی مواجهه با بحران منطقه

ایالات متحده همواره کوشیده است بهم پیوستگی مسائل اصلی بحرانی در منطقه را انکار کند. حتی در مواجهه با پیامدهای جنگ سال ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل و اشغال بخش باقی مانده فلسطین توسط اسرائیل، آمریکا مسأله را به چگونگی مناسبات اسرائیل با هر یک از همسایگانش به تنهایی، محدود کرد و راه حل‌های در همین محدوده را می‌پذیرفت. از اینرو مصر را از دیگر کشورها جدا کرده و در کمپ دیوید به مصالحه با اسرائیل کشاند.

روش آمریکا (و نیز شوروی) با الزامات سیاسی دوران جنگ سرد همخوانی داشت. حل بحران منطقه که لاجرم با تصفیه موقعیت اسرائیل همراه بود منطبق بر منافع آمریکا نبود. اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا، چنان بزرگی بود که حضور تعدی‌کننده اش منطبق با منافع آمریکا و ضرورتی برای سیاست خارجی این کشور بود. دیدگاه‌های خارجی آمریکا هیچگاه نه خواهان حل بحران منطقه که خواستار حفظ آن بود.

اکنون در دوران پس از جنگ سرد بسیاری از ملزومات پیشین در سیاست خارجی دولت‌های بزرگ از میان رفته و یا دیگرگون شده است. اما ایالات متحده در برخورد با بحران جاری روشی را در پیش گرفته است که فاقد هر عنصر نوین است. ایالات متحده با انکار وجود مسائل مرتبط و نیز عدم بررسی و پیگیری احتمالات حل مسأله آمیز بحران ناشی از تجاوز عراق به کویت در چارچوب راه حل عمومی بحران منطقه، سیاستی را در پیش گرفته که به شکافها، تنش‌ها و خصومت‌های تازه‌ای میان دولت‌های منطقه انجامیده است. در صورت دوام، سرچشمه درگیری‌های آتی خواهند بود. این سیاست در همین حال امکان اتخاذ یک راه حل هری برای دفع تجاوز عراق را ناممکن کرده است.

در حالی‌که واقع بینی حکم می‌کند که برای کاستن از تنش و از انباشتن باز هم بیشتر جنگ افزا در زرادخانه‌های ارتش‌های کثیرالعده کشورهای منطقه احتیاط شود و راه کاهش آن جستجو گردد، ایالات متحده با بهانه کردن بحران کنونی درست خلاف آن عمل می‌کند.

رنسنجانی طایفه‌ای که موضوع گریه‌های اعتراض آمیز اولیه اش، اینک به حضور نیروهای آمریکائی و متحدان فزونی اش در منطقه خلیج - تا پایان اشغال کویت - رضایت داده است، او در مصاحبه با خبرنگار لو موند در مورد رابطه با آمریکا گفته است: "آمریکا همچنان در افکار عمومی ایرانیان، بی‌چشم‌بندی نگاه می‌شود... برای فراموش کردن آن نیاز به گذشت زمان داریم." به او اخذ او و منتظر مرور زمان نشده و دیدگاهی مخفی‌اش را به روش خود بطور فعال تعقیب می‌کند. طبق معمول، او تیرمی اندازد و کمان را پنهان می‌کند! هفته گذشته، رجائی خراسانی، رئیس کمیسیون امور خارجی مجلس در مصاحبه با خبرنگار شبکه تلویزیونی آن، بی. اس. آمریکا گفت: جمهوری اسلامی از اقدام آمریکا در محکوم کردن جنایت اسرائیل در مسجدالاقصی استقبال می‌کند و افزود: این موضع گیری آمریکا، بابر خودی دولت ایران و این موضوع شده و این می‌تواند در رنج تیرگیها در مناسبات جمهوری اسلامی و آمریکا کمک کند.

روند گسترش مناسبات و مواردی تجدید مناسبات سیاسی و دولتی فزاینده، بنوع خود مناسبات اقتصادی فیما بین را بیش از پیش افزایش داده است. هم‌روند با این گسترش رابطه، تمهیدات قانونی و اجرایی معینی در رابطه با سیاست اقتصادی دولت از طریق فعال تر کردن بخش خصوصی و تشویق سرمایه‌گذاری های خارجی در ایران اتخاذ شده است. عادل رییس بانک مرکزی در این رابطه گفت: "از این پس بخش خصوصی کشور محیط وسیع تری برای فعالیت خواهد داشت و واحدهای تولیدی به بخش خصوصی منتقل خواهد شد." برای بازگرداندن سرمایه‌ها به ایران نیز تضمین‌هایی سریده می‌شود که شامل تضمین سرمایه، مواد اولیه و تأسیساتی است که شرکت‌های خارجی به ایران منتقل خواهند کرد.

مهمترین انگیزه همپیوندی و ائتلاف جناح رنسجانی خاانه‌ای با رسالت‌تبعیاد صف آرایی اخیر رانیز باید در همین رابطه دید: رنسجانی به اندوخته ۴ هزار میلیارد تومانی بازار و جاری شدن آن در هرصه فعالیت‌های تولیدی چشم دوخته و سرمایه تجاری نیز، در اختیار گرفتن واحدهای تولیدی سود ده دولتی و نیز گسترش مناسبات تجاری و اقتصادی با غرب باهدف قرار داده است. لذا، گذراندن قوانین مقتضی و مهمتر از آن به اجرا آوردن آنها، صف آرایی و تقابل سیاسی تازه‌ای را می‌طلبد و این بار،

طی بزرگترین معامله تسلیحاتی تاریخ، قراردادی معادل ۳۵ میلیارد دلار جهت صدور پیشرفته‌ترین ادوات جنگی میان آمریکا و عربستان سعودی امضا شده است. انجام معاملات مشابهی در حجم کمتر میان آمریکا و برخی از کشورهای عرب دیگر تحت بررسی قرار دارد. پیش از این و بلافاصله پس از اشغال کویت توسط عراق، پنتاگون یک محموله میلیاردی از اسلحه‌های تازه به اسرائیل صادر کرد.

طرح میتران

نسبت به این سیاست دولت بوش که از "طعنت‌ترین پشتیبانی دولت محافظه کار انگلستان برخوردار است، چه در بالاترین محافل سیاسی آمریکا و چه در میان متحدینش بی‌اهمادی و یا مخالفت‌هایی وجود دارد. این مخالفت‌ها در التهاب هفته‌های نخستین بحران، مجال بروز و مقابله نیافتند بود، اما پس از آن و بتدریج آواز به خودنمایی کرده است. مگ‌گاورن و برزئینسکی دو شخصیت صاحب نام آمریکائی از جمله کسانی هستند که نسبت به صحت راهی که بوش در پیش گرفته است، ابراز تردید کرده‌اند مگ گاورن بروجود امکانات مسالمت آمیز حل بحران تاکید کرد و خواستار اجتناب از گزینش راه حل نظامی گردید. وزرای خارجه کشورهای عضو جامعه مشترک اروپا که در روزهای چهاردهم و پانزدهم مهرماه در ایتالیا گرد آمده بودند، تقریباً به اتفاق اظهار نظر کردند که تحقق راه حل مسالمت آمیز عملی است. این بدان معنی بود که همچنان باید از کار بست راه نظامی ریاست خودداری شود.

پریگاکوف عضو شورای ریاست جمهوری شوروی که در اس‌یک هیات به بغداد رفته بود، در پایان مذاکرات با مقامات عراقی، بروجود امکانات حل سیاسی مسئله انگشت نهاد.

به منظور ارائه راه حل صلح آمیز، نراسوا میتران رئیس جمهور فرانسه طی سخنرانی در مجمع عمومی ملل متحد طرح تازه‌ای ارائه کرد. این طرح از جهت همه جانبه بودن آن مورد توجه محافل بین‌المللی قرار گرفت. در این طرح آمده است که دولت عراق تمایل خود را به تخلیه خاک کویت اعلام کند. بازیابی حاکمیت ملی کویت پس از خاتمه

خاکریز مورد تهاجم، پاره‌ای دیگر از پیکره حاکمیت یعنی تندرهای پیرو "خطامام" بود. این همپیوندی و ائتلاف، هر چند بلحاظ اقتصادی و سیاسی خارجی از امکانات معینی برخوردار است. اما حاوی تناقضات معینی نیز هست. در هرصه ایدئولوژیک، تناقض میان فقه سنتی و شریعت طلبی تبحر آمیز آذری تمی با مذہب و مشرب پراگماتیستی رنسجانی، وجود دارد، امکان تعدیل شریعت طلبی "رسالت" به اقتضای منافع آتی اش بهیچوجه منتفی نیست اما وجود این تناقض امکان همخوانی با مناسبات متعارف بین‌المللی را ضعیف می‌کند. این تناقض در همین حال روند هرفنی گرایی در

● امروز صدام حسین به خاانه‌ای و رنسجانی بیشتر نیاز دارد تا یثان به او و همین‌طور خاانه‌ای و رنسجانی بیشتر به آمریکا و غرب نیاز دارند تا به صدام. صدامی که دشمن بالفعل دیروز، همسایه نامطمئن امروز و رقیب خطرناک فردای اتحاد خلیج فارس است.

● آورده‌ای کشاکش قدرت، تعیین تکلیف سیاست خارجی رژیم در پیوند، مشی اقتصادی دولت بود. تغییر ناگهانی معادلات سیاسی و اقتصادی ناشی از حمله عراق به کویت و بحر انضیخ فارس، توصیه‌های سیاسی رادر دستور قرار داد.

کشتار در فلسطین

اشغال از طریق مراجعه به آرا عمومی مردم این کشور متحقق شود. جامعه بین‌المللی متعدد به رسیدگی به همه مسائل منطقه و از جمله مسأله فلسطین و لبنان و تأمین هدف مشروع مردم فلسطین دایر بر داشتن یک وطن گردد. سلاح‌های موجود در منطقه به علور متقابل کاهش یابد و راه یک همکاری وسیع منطقه‌ای جستجو و گشوده شود.

این طرح از آنجا که بر پیوستگی مسائل موجود منطقه و بر گزینش راه حل عمومی استوار است، مطبوع کاخ سفید نمی‌توانست باشد. دولت اسرائیل نیز بلافاصله علیه آن واکنش نشان داد. اسرائیل از هیچ چیز به اندازه عطف توجه محافل سیاسی جهان و انکار عمومی بین‌المللی تنها به تجاوز عراق به کویت خشوند نبود. رژیم تل‌آویو کوشیده است جنایات و تجاوزگری‌هایش را در پشت تجاوزگری عراق مستتر کند و به فراموشی بکشاند. از اینرو با مرتبط ساختن آندو با یکدیگر و دیگر مسائل منطقه‌ای ابا دارد.

اما رویدادهای خونباری که از روز شانزدهم مهر در فلسطین آغاز گردید موقیعت کسانی را که می‌کوشیدند چند جانبه بودن و بهم پیوسته بودن مسائل خاور میانه را انکار کنند دشوار ساخت. در این روزیک بار دیگر انتفاضه - جنبش جوانان و مردم در داخل خاک فلسطین اشغال شده - اوج گرفت. در برابر این خیزش، ارتش اسرائیل در واکنشی سفاکانه، گروه کثیری را کشتار کرد. بازتاب این کشتار در افکار عمومی جهان تلاش کسانی را که می‌خواستند مسأله فلسطین، مسأله‌ای فراموش شده و کمنه تلقی شود بر باد داد. قبل از همه کاخ سفید در محصه قرار گرفت. دولت آمریکا که لشکر کشی خود را به منطقه به بهانه دفاع از نظم و قانون در مناسبات بین‌المللی توضیح می‌داد، این بار نتوانست کشتار فلسطینی‌ها را نادیده بگیرد، بویژه از اینرو که در چنان صورتی دولتی‌های عرب متحد و همگام او در بحران اخیر از قبیل عربستان، مصر و سوریه تحت فشار شدید داخلی و در معرض فشار تبلیغاتی گسترده رژیم عراق قرار می‌گرفتند. از اینرو آمریکا نیز بقیه در صفحه ۴

هفته نامه "بیان" که تحت مسؤلیت آخوند محتشمی منتشر می‌شود، اقدام به انتشار روزنامه‌ای دیگر بنام "اسلام" تحت مسؤلیت موسوی خوئی‌نی‌ها نموده و اعلام کرده است که همدش پیگیری اندیشه و خطامام، تنفیک اسلام ناب محمدی از اسلام آمریکائی و مبارزه علیه استکبار، التقاط محجرو و اسپرگانی است!

جدال و درگیری درون حاکمیت در میان هواداران حکومت و سبایان تاب یافته و در ذهنیت آنها نسبت به رژیم و سرکردگان آن تأثیرات منفی گذاشته است. نیروهای هرچه بیشتری از رژیم فاصله می‌گیرند و دچار یاس و ناپیدی شده و یا در موضع تقابل با آن قرار می‌گیرند.

● امروز صدام حسین به خاانه‌ای و رنسجانی بیشتر نیاز دارد تا یثان به او و همین‌طور خاانه‌ای و رنسجانی بیشتر به آمریکا و غرب نیاز دارند تا به صدام. صدامی که دشمن بالفعل دیروز، همسایه نامطمئن امروز و رقیب خطرناک فردای اتحاد خلیج فارس است.

● آورده‌ای کشاکش قدرت، تعیین تکلیف سیاست خارجی رژیم در پیوند، مشی اقتصادی دولت بود. تغییر ناگهانی معادلات سیاسی و اقتصادی ناشی از حمله عراق به کویت و بحر انضیخ فارس، توصیه‌های سیاسی رادر دستور قرار داد.

● امروز صدام حسین به خاانه‌ای و رنسجانی بیشتر نیاز دارد تا یثان به او و همین‌طور خاانه‌ای و رنسجانی بیشتر به آمریکا و غرب نیاز دارند تا به صدام. صدامی که دشمن بالفعل دیروز، همسایه نامطمئن امروز و رقیب خطرناک فردای اتحاد خلیج فارس است.

● آورده‌ای کشاکش قدرت، تعیین تکلیف سیاست خارجی رژیم در پیوند، مشی اقتصادی دولت بود. تغییر ناگهانی معادلات سیاسی و اقتصادی ناشی از حمله عراق به کویت و بحر انضیخ فارس، توصیه‌های سیاسی رادر دستور قرار داد.

حاکمیت را گنگ‌گسترش مناسبات بین‌المللی ملازمه دارد، بر مراتب دشوارتر می‌کند. مضافاً اینکه امروز مشروعیات رژیم بیش از هر زمان دیگر بلحاظ پشتوانه فقهی و شرعی اش ضعیف و آسیب پذیر شده است. شکافی که زلزله مرگ خمینی در روحانیت حاکم، میان مرجعیت و رهبری پدید آورد، اینک نمایانتر شده است. چند روز پیش، ذاکری یکی از نمایندگان حزب الهی مجلس، از آخوندهای قم خواست که اختیارات خاانه‌ای را محدود کنند و بنا بیک گزارش دیگر، محمدی کروی، رئیس مجلس نیز ملی یک نامه سرگشاده، از آیت اله صانعی خواهان عزل خاانه‌ای بدلیل عدم صلاحیت فقهی او شده است. بنا به گزارش روزنامه لو موند، خاانه‌ای طی یک نامه "دوستانه" آیت اله منتظری، سعی کرده است از او دلجوئی کند و تأیید و حمایتش را بنوعی جلب کند. اما منتظری با این پاسخ که "مومنین دیگر نه به شما اعتماد دارند نه بمن" دست خاانه‌ای را پس‌زد.

در هرصه منازعات سیاسی هم اینک انشاگری‌های خاد در سطوح مختلف ادامه دارد. در مجلس (که هنوز اکثریت آنرا حزب الهی‌های خطامامی تشکیل می‌دهند)، ذراگانها و نهادهای مختلف حکومتی و نیز مطبوعات، انشاگری ادامه دارد. مجمع روحانیون مبارز تهران، علاوه بر

و اما مبارزه‌ای دیگر، مبارزه‌ای اصلی، بی‌هیابو، پیگیر و نهایتاً تعیین کننده نیز، هم‌زمان در جریان است و هرصه آن، نه ارگانها و نهادهای حکومتی، بلکه شمرها و روستاهاست. مبارزه‌ای که همرو نشانش را بطور انکارناپذیری بر نتیجه انتخابات مجلس خبرگان کوید، مبارزه مردمی که به ولی فقیه و مجلس خبرگانش، نه، گفتند.

عدم شرکت مردم در انتخابات مجلسی که بلحاظ موازین دموکراتیک، مطلقاً زائد و بلا موضوع است، نشانه بی‌اعتباری و بطلان انتخابات خبرگان و در همین حال ننی ضرورت جدی چنین مجلسی است. جناح‌های درگیر حکومتی در کارزار انتخاباتی مجلس خبرگان، البته ذینفع بودند، اما نفع مردم نهاد رقیب آن بود پس

خاانه‌ای در انتخابات مجلس خبرگان گفت "ملت ایران باید در این انتخابات مشت محکمی بر دهان بدخواهان خود بکوبد" او ملت ایران در این روز درست همان کاری را کرد که خاانه‌ای از او خواسته بود: عدم شرکت در انتخابات، مشت محکم ملت ایران پور پرده‌بان بدخواهانش.

همراه با دیگر اعضای شورای امنیت سازمان ملل رژیم اسرائیل را محکوم کرد و پذیرفت هیات تحقیقی راهی آن کشور شود.

انتفاضة این بار نه فقط برای دادخواهی ملتی ستمدیده بود بلکه در همین حال مشعل پرفروغی بود که بر تمام منطقه پرتو افکند. انتفاضة سبب شد که چشمهای بیشتری بتواند دیگر مناطق خاورمیانه را هم ببیند و تنها به یک نقطه معین خیره نمانند.

چشم انداز

هنوز احتمال توسل به عملیات نظامی برای دفع تجاوز عراق به کویت منسفی نشده است. هنوز وفده قابل اتکائی از رژیم بغداد برای تخلیه خاک کویت بدست نیامده است. هنوز نیروی کافی برای حل همه جانبه و صلح آیزم جمع کانونهای تشنج در منطقه فراهم نیامده است. هر لحظه ممکن است حادثه‌ای مستمسک آغاز جنگی گردد که پیامدهای هولناک انسانی، سیاسی و اقتصادی خواهد داشت. با اینهمه با تطبیق

جمهوری دموکراتیک آلمان - پیرویه شد

شپوروا، پرچم "جمهوری دموکراتیک آلمان" را پاییین می آورد، تاهمی کنند و در کیسه‌های سیاه میگذارند. برای همیشه، کفن پرچم "نخستین دولت کارگران و دهقانان در خاک آلمان"، سیاه است. بدور.

تمام شد. به همین سادگی. در همان دقایقی که "ارتش ملی خلق" پرچم خود را به پایین می‌کشد، حرکت موج سیل پرچم‌های آلمان ندرال به برلین، آغاز شده است. قطارها و اتوبوسها، دسته دسته هواداران رایش چهارم را به پایتخت قدیم و جدید رایش می‌آورند. همه چیز، به رنگهای پرچم رایش چهارم است: سیاه، سرخ، طلایی (به جای زرد می‌گویند طلایی). همه چیز، شال، کلاه، کت، شلوار، تا چند ساعت دیگر، آبجو اثر خود را خواهد گذاشت و مرده‌های مستانه در آسمان برلین طنین افکن خواهد شد. قرار است "ملوت" هم بیاید، صدراعظم محبوب آبجو خوری‌ها.

به همین سادگی، جمهوری دموکراتیک آلمان جان به جان آتورین تسلیم کرد. پس این دیکتاتوری پرولتاریا که می‌گفتند، آنقدرها هم وحشتناک نبود. آخر کدام دیکتاتوری را سراغ دارید که با چهار تا میتینگ در میدان یکی دو شهر، از میدان بدرود؟ آن هم میتینگ‌هایی که شرکت کنندگان آن، پس از چهل سال دم فرو بستن و رژه رفتن از جلوی اولبریش و مونتر، چند سال پس از وزیدن نسیم پرسترویکا، خیلی با احتیاط سرهای خود را از سوراخ‌ها بیرون آورده بودند و خیلی مؤدب آمده بودند تقاضای پاسپورت کنند. "انقلابیون" می‌که اگر "ارتش ملی خلق" یک بار در یکی از شهرها یک تیر هوایی شلیک می‌کرد، همه به خانه‌های خود برمی‌گشتند و به همه سوسیالیسم واقعا موجود با ماشین‌های تراضه‌اش رضایت می‌دادند. یعنی دیکتاتوری پرولتاریا آتقدر صوری بود که همین چوچ‌بختیارهای ترسو کلکش را کنند؟

شاید واقعا دیگر چیزی نمانده بود که "ارتش ملی خلق" از آن دفاع کند. کدام پرولتاریا؟ پرولتاریایی که مطلوبترین مطالبه‌آموزش، برنده شدن در لاتاری و خریدن یکی از ماشین‌های شیک‌ای است که فربنی‌ها چهل سال با آنها پزدادند؟ وقتی دیگر پرولتاریایی نماند، دیگر کدام دیکتاتوری پرولتاریا؟ این دیکتاتوری، فلسفه وجودی خود را دفاع از منافع همین‌هایی توضیح می‌داد که اینگونه از زیر پرچم گریختند. پس دیگر چه انگیزه‌ای برای "ن و مقاومت مانده بود؟

می‌توان گفت که در این لحظه نسبت به هر زمان دیگری در سه ماه گذشته، امکانات کسانی که راه‌حل نظامی را تجویز می‌کنند در برابر آتفالی که در جستجوی راه‌حل مسالمت‌آمیز هستند ضعیف‌تر شده است. اکنون به نسبت پیشتر برای تحقق این آرزو و این امکان نیروی بیشتری وجود دارد که راهی صلح‌آمیز و همه‌جانبه یافته شود. راهی که در پایان آن باید به اشغال فلسطین توسط اسرائیل، به جنگ و آشوب در لبنان و به اشغال آن کشور پایان داده شود. مردم کویت به حق تعیین سرنوشت خویش دست یابند، صلح مسلح در منطقه برچیده شود و بجای آن راهی برای همکاری و وسیع میان همه کشورهای منطقه در جهت صلح و رشد جستجو گردد.

ما بر این عقیده هستیم که تنها مرجع ذیصلاح موجود در سطح جهان برای تحقق این آرزو و عملی ساختن این امکان، سازمان ملل متحد است. هیچ کشوری و اتحادیه‌ای از کشورهای محدود نمی‌تواند و مجاز نیست

در چپ آلمان، هستند کسانی که

می‌گویند شوروی به حدی که لازم بود، در برابر تشکیل رایش چهارم مقاومت نکرد. هرمان گرومیتسا، سر مقاله نویس ماهنامه کنکرت، پرتیراژترین نشریه چپ و تریبون چپ نو، می‌نویسد زیر شلوارهای لی وایز هواداران رایش چهارم، "گوشت قهوه‌ای" پنهان است. قهوه‌ای رنگ نازی‌هاست. گرومیتسا معتقد است اگر رایش سوم می‌خواست "آلمان بزرگ" را به ضرب توپ و تانک پیروز کند، حزب رایش چهارم "مارک" خواهد بود. این روزنامه‌نگار، موقعیت امروز را به شرایط ۱۹۳۸ تشبیه می‌کند. در آن زمان، چمبرلین نخست‌وزیر وقت بریتانیا در مونیخ چکسلواکی را به هیتلر بخشید. اخیرا ماگارت تاچر در سفر خود به پراگ از طرف کشورش از مردم چکسلواکی پوزش طلبید. گرومیتسا می‌نویسد آیا بهتر نیست امروز به گونه‌ای عمل شده که سالها بعد، یک نخست‌وزیر روس مجبور نشود از بابت سیاست امروز گارباچف در برابر آلمان، از ملت‌های دیگر پوزش بخواهد؟ شاید گرومیتسا اشراق می‌کند. شاید مجاز نباشیم توسعه طلبی امروز "مارک" را با توسعه طلبی و رماخت هیتلر مقایسه کنیم. ملوت کول، هیتلر نیست و اتاقهای گاز دوباره برپا نخواهد شد. گارباچف نیز بی‌گمان، چمبرلین نیست. اما آیا قضایای اخیر به همان گونه پیش رفت که به نفع و به مصلحت امروز و فردای ملت‌های اروپا و جهان بود؟ آیا گارباچف واقعا هیچ چاره دیگری جز تسلیم نداشت؟ شاید بحث و جدل در این باره نیز سالها چپ آلمان و سایر کشورهای اروپا به خودمشغول کند.

آلمان واحد، روز سوم دسامبر انتخابات پارلمانی خواهد داشت. تقریبا هیچ‌کس در پیروزی "اتحاد دموکرات مسیحی" به رهبری ملوت کول تردیدی ندارد. بحث بر سر این است که آیا دموکرات مسیحی‌ها که در ایالت باویرن پس از انتخابات خواهند توانست به تنهایی حکومت کنند یا کماکان نیاز به ائتلاف با "حزب دموکرات آزاد" (لیبرال)، حزب گنشر وزیر خارجه خواهند داشت؟ روز چهاردهم اکتبر، در سراسر قلمرو سابق "جمهوری دموکراتیک" انتخابات ایالتی برگزار شد.

آلمان شرقی سابق را به پنج ایالت تقسیم کرده‌اند. در سه ایالت، دموکرات مسیحی‌ها یا اکثریت مطلق کسب کردند و یا به همراه لیبرال‌ها در مجلس ایالتی اکثریت دارند. در یک ایالت، کاندیدیانی حزب سوسیال-دموکرات نخست‌وزیر خواهد شد، یا با حمایت سبزها و یا در ائتلاف با دموکرات مسیحی‌ها، سرنوشت

ایالت پنجم معلوم نیست زیرا انتخابات، موقعیت "پات" ایجاد کرده است، اما احتمال تشکیل یک دولت راست بیشتر است. در همان روز چهاردهم اکتبر، ایالت باویرن (باواریا) نیز که از لحاظ جمعیت، دومین و از لحاظ وسعت، بزرگترین ایالت آلمان غربی است، انتخابات ایالتی داشت. "اتحاد سوسیال مسیحی" توانست ۵۵ درصد آرا را به دست آورد و سنت چهل ساله حکومت ایالتی راستگرا در مونیخ را حفظ کند. بدین ترتیب، حداقل سرنوشت چهار سال نخست آلمان واحد روشن است: حکومت محافظه‌کاران بزرگ ملت هشتاد میلیونی، بر جمعیت‌ترین کشور اروپا (منجای شوروی که اروپایی - آسیایی است)، بزرگترین صادرکننده کالا در جهان و رهبر بلامنازع آینده "جامعه اروپا" (بازار مشترک). برای آنجا که دل خوشی از راست‌ها ندارند، سالهای سختی در پیش است.

یکی از مباحث درون نیروهای چپ آلمان اکنون این است که چپ آلمان شرقی سابق، که نماینده عمده آن "حزب سوسیالیسم دموکراتیک"، جانشین حزب حاکم پیشین است، در سیاست آلمان باید چه نقشی را ایفا کند. رهبری "حزب سوسیالیسم دموکراتیک" (ح.س.د.) تصمیم گرفته است در انتخابات پارلمانی سوم دسامبر شرکت کند. این حزب در انتخابات ایالتی اخیر، به نسبت انتخابات هجدهم مارس پارلمان وقت سراسری آلمان شرقی، نزدیک به یک سوم آرای خود را از دست داد و به حدود ۱۰ درصد آرا سقوط کرد. با این حال ح.س.د. قطعاً در نخستین پارلمان سراسری آلمان واحد حضور خواهد داشت. کنگره حزب در روز چهاردهم اکتبر تصمیم گرفت فعالیت حزب را که تاکنون به آلمان شرقی محدود بود، به سراسر آلمان گسترش دهد. آنگاه این حزب چهار سال فرصت خواهد داشت که در غرب، برای توسعه پایگاهش تا حد پنج درصد آرا، بکوشد. در دوره اول پارلمان آلمان واحد، استثنائاً احدنصاب پنج‌درصد برای ورود به پارلمان، نه به

گزارش

گروه کار تدارک اسناد کنگره خواهد کوشید بحث‌های مربوط به کنگره دوم را تا حد امکان برزوی این موضوعات اساسی متمرکز سازد. در این راستا گروه کار سمینارهای بحث و گفتگو پیرامون موضوعات فوق را سازماندهی خواهد کرد. این سمینارها از ماه آتی با شرکت اعضای گروه کار و افراد صاحب نظر در تشکیل خواهد شد. گروه کار دعوت خواهند شد، تشکیل می‌گردد و نتایج مباحث - با توجه به امکانات موجود - از طریق نشریه کار، برای

خود را مرجع ایفای این وظیفه بدانند. همه آنها و همه قدرتهای بزرگ در صورت حمایت باتمام نیرو از تصمیمات سازمان ملل متحد میتواند اجرای آن تصمیمات را تضمین کنند. از اینرو ضمن اینکه جامعه بین‌المللی باید در اجرای مجازاتهای مصوب سازمان ملل علیه عراق پیگیری باشد و راه مذاکره با رژیم عراق را باز نگذارد، باید نسبت به حرکات خودسرانه دولت ایالات متحده با حساسیت و هوشیاری برخورد کند. ما حضور نیروهای آمریکائی و دیگر کشورها را که هنوز هم در بیرون از چتر فرماندهی سازمان ملل قرار دارند، عاملی خطر آفرین برای دامن زدن بر بحران کنونی و مانعی برای حل و فصل بحران در کل منطقه می‌بینیم. سازمان ملل باید این امکان را بدست آورد که بر تشویش‌ناز می‌مستقر شده در منطقه نظارت و پیرامون کار کرد و سرنوشت آن توان تصمیم‌گیری داشته باشد. ما معتقدیم جامعه جهانی دارای این توان است که از طریق اعمال مجازات و پیگیری در اجرای آن بتواند بگونه مسالمت‌آمیز هم رژیم عراق را از کویت بیرون بکشاند و هم قاصبان اسرائیلی را وادار به تمکین به مصوبات سازمان ملل متحد و تخلیه خاک فلسطین کند.

ملل سراسری، بلکه به طور محلی در قلمروهای سابق آلمان غربی و شرقی اعمال خواهد شد تا احزاب کوچک مردم طرف، و به ویژه شرق، که فرصت کافی برای سازماندهی و تبلیغات در آن نداشتند، به پارلمان راه یابند. اما به احتمال زیاد در دوره دوم چنین نخواهد بود. ح.س.د. از آن رو در دوره اول به مجلس راه خواهد یافت که در پنج ایالت شرق آلمان بیش از پنج درصد آرا کسب خواهد کرد. اما چهار سال دیگر، کار آیا مشکل‌تر خواهد بود؟ در این چهار سال، چپ آلمان بطور تمام ح.س.د. بطور خاص، باید در کدام قرضه‌ها و برای دستیابی به کدام اهداف، فعالیت خود را متمرکز کند؟ با تحولات اخیر، بخشی از خواست‌های سنتی جنبش صلح تا مین شده است. پتانسیل جنبش حفظ محیط‌زیست تا حد زیادی در خدمت حزب سرباست. در هرصه اقتصادی، نه تنها مطالبات کمونیستهای سابق بلکه خواستهای سوسیال‌دمکرات‌ها هم در افکار عمومی آلمان، خریدار چندانی ندارد. بیکاران و قشرهای حاشیهای، بیشتر فلاکت‌شان را از چشم کارگران ترک و سایر اقلیت‌های ملی مقیم آلمان می‌بینند و هرچه فلاکتشان بیشتر شود، بیشتر به راست‌های افراطی و نئونازی‌های مانند "حزب جمهوری خواه" رو می‌آورند. پس تکلیف چیست؟ محمل اجتماعی "هویت سوسیالیستی" کدام است؟ پای بر نامه سوسیالیست‌ها کجا زمین می‌آید؟

همانگونه که پیداست، در آلمان هم، مانند همه کشورهای این دوره، بیشتر دوره سؤال‌هاست تا جوابا. شاید هم بجاست که چنین باشد. در این هفتاد سال، چپ بیشتر در حال پاسخگویی بوده است تا پرسیدن. بخشی از چپ، در دوره‌هایی طولانی، اصلا سؤال نمی‌کرد فقط جواب می‌داد. به گفته یکی از اعضای سابق رهبری حزب کمونیست آلمان، خوب است که به سؤال‌هایی که پاسخ آن ساده به دست نمی‌آید هادت کنیم و از آنها بیاموزیم.

اطلاع عموم منتشر خواهد کرد دید. گروه کار تدارک اسناد امیدوار است که برگزاری این سمینارها و هم‌چنین استانداردها شده برای کنگره دوم - که در این گزارش اعلام شده و یا متعاقبا اعلام خواهد شد - به آغاز مباحثات فعال در سطح تشکیلات و میان نیروها چپ یاری رساند. گروه کار تدارک اسناد، کلیه اعضای تشکیلات را به شرکت فعال در این روند از طریق اظهار نظر پیرامون اسناد موجود و یادداشت‌های سندها - جدید - دعوت می‌کند. رفقای نیز که پیشفادهای اصلاحی روی سندها دارند و مایلند که آنها را بدست تدوین کنندگان

مصاحبه با رفیق علی پور تقوی عضو شورای مرکزی سازمان

نشریه کار به منظور آشنائی خوانندگان با نقطه نظرات اعضای شورای مرکزی سازمان پیرامون مسائل سازمانی و عملکرد شورا و برنامه‌های آن مصاحبه‌ای با رفیق علی پور تقوی عضو شورای مرکزی انجام داده است که در زیر می‌خوانید.

سؤال - لطفاً، اگر مایلید، باختصار خودتان را معرفی کنید.

جواب - من علی پور تقوی هستم. با تاسیس سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در ارتباط با این سازمان به فعالیت سیاسی رو آوردم. سال ۵۴ دستگیر و با انقلاب آزاد شدم. سال ۶۴ از ایران خارج شدم. تا آن زمان مسئولیت یک کمیته ولایتی سازمان را بر عهده داشتم. در کنفرانس سال گذشته تشکیلات خارج از کشور بعنوان عضو کمیته خارج کشور و در کنگره سازمان بعنوان عضو شورای مرکزی سازمان انتخاب شدم.

سؤال - از کنگره و مصوبات آن چه ارزیابی دارید؟

جواب - «در مجموع» مثبت. اما از این «در مجموع» بخندیم و به «در تفریق» بپردازیم. فکر می‌کنم بتوان کنگره را در این رؤس اساسی خلاصه کرد: اول این که کنگره برگزار شد. این حرف ساده و بدیهی بنظر می‌رسد. اما برای ما که خیلی‌ها مان به برگزار کردن کنگره به مثل یک آرمان نگاه می‌کردیم، تکرار این حرف ساده و بدیهی اهمیت دارد. توجه دارید که نه تنها عده‌های از ایران جا که به کنگره نیامدند بلکه بعضی از نمایندگان حاضر در آن هم، به کنگره بودن کنگره اعتقاد نداشته و ندارند. در حالی که اگر ما کنگره را یک هنجار معمول در زندگی حزبی بدانیم و برای آن که کنگره چنین چیزی بشود مبارزه کنیم - که من مطمئن هستم بسیاری از رفقای فوق‌الذکر همین طور فکر می‌کنند - دیگر آئین خواهانان تحقق آن را انتظار نمی‌کنیم. چه در ایران تغییرات کل خود سالمای سال خودش را، با این توجیه که برگزار کردن کنگره میسر نیست، از کنگره محروم کرده بوده است. امروز خطای بزرگی است اگر با این توجیه که آنچه که برگزار کردنش میسر است کنگره نیست، به این محرومیت ادامه دهد.

ایدا قصد ندارم روی کاستی‌های کنگره، ده بیوشم اما انگشت گذاشتن روی این کاستی‌ها و این اعتبار نئی اعتبار کنگره، یا تکرار تکی‌های «کنگردد» است و یا شاهانه تصورات غیر واقعی از واقعیت سازمان، برگزار کردن کنگره‌ای بلحاظ وسعت نمایندگی و حضور رفقای داخل اساساً متفاوت با آنچه برگزار شد غیر ممکن بود. مهم‌ترین آن که کنگره به کاستی‌های خود آگاهی داشت. پس این تصمیم را گرفت که در خلال یکسال کنگره دیگری برگزار شود. یعنی به عبارتی برای خود فقط یکسال اعتبار در زندگی حزبی ما قایل شد. این تصمیم درست بود و گرچه من جزو رفقای بودم که نام اجلاس اول کنگره اول را مناسب‌تر می‌دانستند اما حداقل بلحاظ گفته شده الان فکر می‌کنم این نامگذاری دارای اهمیت ناچیزی بود. هر دو نامگذاری، برای اجلاس «کنگرگی» قایل بودند و اختیارات واحدی را به آن می‌سپردند.

دوم این که کنگره وحدت سازمان را نگهداشت. این نکته چرا اهمیت دارد در حالی که کنگره نه سند هویت، نه سند برنامه‌ای و نه کار پایه تشکیلاتی، هیچکدام را از تصویب نگذارند؟ آیا این ارزش گذاشتن به یک وحدت مومویتی نیست؟ نه، و بر عکس می‌تواند ارزش گذاشتن به یک کیفیت متعالی باشد. واقعیت این است که امروز در سازمان دیدگاه‌های متفاوتی درباره هر یک از این هر صدها وجود دارد و درست بلحاظ این واقعیت وحدت مومویتی تواند یک کیفیت متعالی باشد. دیگر باید روشن شده باشد که ارزش گذاشتن به یک وحدت مبتنی بر هم‌اندیشی در همه زمینه‌ها از عهت ماندگی است. بنظر من نوآندیشی در این باره در درجه اول در باور عملی به حزب فراگیری که اختلافاتی از این درجه که امروز در سازمان ما وجود دارد، بر ابراحتی تحمل می‌کند مجسم می‌شود. اهمیت حفظ وحدت سازمان نه به این خاطر است که ما طایفه یکدل و یک‌زبان اما محدود و متروک خود را می‌خواهیم بلکه از این جهت است که این وحدت می‌تواند، نه ثقلی‌ونه هسته‌ای بلکه، نمونه‌ای از مناسبات درونی و نحوه عملکرد حزب بزرگ آینده را ارائه کند.

سوم این که کنگره خطاهای سازمان در دهساله گذشته را اجمالاً بررسی کرد. گرچه این بررسی خالی از نقص، کم‌وقتی و خطا نبود اما چارچوب درستی را در

برخورد به گذشته عرضه کرد. باید این را تاکید کنم که بررسی گذشته سازمان الزام منطقی و متدیک راهیابی‌های آینده آن بوده است. اما جدا از این الزام، سنگینی خطای گذشته ما خاصه در دفاع از رژیم جمهوری اسلامی و همچنین سیر حوادث در درون سازمان در چند ساله اخیر همان‌تیز هر اقدام را مشروط به بررسی گذشته سازمان می‌کرد. بعنوان یک الزام منطقی و متدیک برای راهیابی‌های آینده سند تصویب شده واجد اندیشه‌های محدودی است. جز این هم نمی‌توانست باشد. بررسی گذشته و ترسیم آینده کلیت موزون‌تر را باید تشکیل دهند. اما کنگره برای ترسیم آینده فاقد آمادگی اندیشه بود و از اینرو در بررسی گذشته هم چنان که گفتیم اندیشه‌های محدودی را عرضه کرد. کنگره با علم به این ضعف خود را به انتخاب کمیسیونی برای بررسی تفصیلی گذشته سازمان داد.

سند تصویب شده فضای کنگره را، که طبعاً دستخوش و متأثر از همه روندهای پیشین در حیات سازمان بود، در خود بازتاب داده است. به این خاطر سند تفصیلی آتی منطقی به نقد کنگره و همین سند موجود آن نیز خواهد پرداخت. هر چه باشد در کنگره آتی، کنگره اول به گذشته تعلق خواهد داشت، و بنابراین موضوع «نقد گذشته».

چهارم این که کنگره تغییراتی در دستگاه رهبری سازمان بوجود آورد. یعنی دستگاه رهبری سازمان را به یک ارگان ده نفره تقلیل داد که هیچکدام از رفقای هم، تلبی هم در آن حضور ندارند. می‌توان گفت که این تصمیمی جسورانه و جسورانه‌ترین تصمیم کنگره بود. البته آدم برای هر جور جسارتی کف نمی‌زند. واقعه‌ام ممکن بود که در این باره تصمیمات «ملائی‌متری» گرفته می‌شد. اما ببینید: در این جراحی‌های متعددی که چپ باید روی اندیشه‌اش - تاکید می‌کنم: روی اندیشه‌اش و نه روی رهبران‌ش - انجام دهد یکی از مهم‌ترین شان جراحی «تصور رهبری صلب» است. دیکتاتوری - این تصور میدان می‌دهد و آن را متحقق می‌کند و رهبری صلب هم بنوبه خود هر صدها برای دیکتاتوری می‌گشاید. یک حزب زنده و امروزی باید توان واراده باز تولید رهبری‌اش را داشته باشد و به این منظور به گسترش دموکراسی چه در جامعه و چه در حزب بهای فوق‌العاده بدهد. چون این است که می‌تواند شرایط باز تولید رهبری را به بهترین نحوی فراهم آورد. کنگره، در شرایط فقدان مطلق دموکراسی در جامعه، به پای این آزمایش رفت. دست زدن به این آزمایش تنها به یمن حداقل توجهی از دموکراسی درون سازمانی میسر شد و قطعاً تراز بالاتری از دموکراسی را در درون سازمان ما تثبیت خواهد کرد. من صمیمانه امیدوارم که این تراز بالاتر دموکراسی امکان دهد که کنگره به آتی با شناسایی، وسعت نظر و مکت بیشتر رهبران دور بعدی سازمان را انتخاب کند.

ملاحظات دیگری را نیز می‌توان در باره کنگره و مصوبات آن طرح کرد. اما اجازه بدهید صحبت در این باره را با یک ملاحظه عمومی‌تر تمام کنم. بنظر من هیچ ارزیابی از کنگره هنوز نمی‌تواند ارزیابی نهایی باشد. به زبان گرامر گرین یک ماجرا نه آقاری دارد و نه پایانی، ما تنها خود سرانه نقطه‌ای از آن را انتخاب می‌کنیم و از آن نقطه به بررسی گذشته و آینده آن می‌پردازیم. کنگره با بیم و امید لحظات اولیه‌اش شروع نشد و با اشک و لبخند لحظات آخرینش به آخر رسید. جریان مسایل و تضادهای درون سازمان در لحظه معینی به کنگره انجامیدند و تضادهای تازه‌ای شد. زوایه‌های جدیدی در کنگره مشاهده شد که می‌توانند به صفت بندی‌های نظری - برنامه‌های اصیل منجر شوند - که از چنین کیفیتی نه تنها نباید هراسید بلکه باید با استقبال آن رفت - و یا دوری از اختلافات شبه‌نظری را به سازمان تحمیل کند. تصمیمات کنگره فارغ از شتاب‌زدگی نبودند زیرا کنگره فوق‌العاده بی‌تدارک بود، کنگره ساختار جدیدی را در سازمان نیمه متحقق کرد که روی آن دقت کافی نشده بود و حاصل فعلی آن واجد تناقض

های کمی نیست. این‌ها و بسیاری دیگر نطفه آن روپ‌های جدیدی هستند که می‌تواند در جهات متفاوتی رشد کنند و نتایج متفاوتی ببار آورند. حصول این یا آن نتیجه، جدا از تاثیر روندهای بیرونی که سازمان‌ها نشان داده است قابلیت انعکاس سیر آثار را در خود دارد. تابع اکید در ک و دریافت ما از روندهای مذکور و نحوه برخوردمان به آنهاست.

سؤال - بیشتر از دو ماه از کنگره سازمان می‌گذرد. انعکاس تصمیمات و مصوبات کنگره در این مدت در داخل و خارج سازمان چگونه بوده است؟

جواب - بیاد دارید که پیش‌ترها پلنوم‌های کمیته مرکزی غالباً بطور وسیعی انعکاس پیدا می‌کردند. مثلاً بسیاری از سازمان‌ها و احزاب دست به نقد تصمیمات و اسناد آن‌ها می‌زدند. آن‌ها هم خیلی مفصل، یا خاصه در این چند ساله اخیر بر گذاری هر پلنوم با «موج سنگین گذر» واکنش‌های مختلف در داخل تشکیل داد. همراه می‌شد. اگر این‌ها را ملاک بگیریم، در این صورت باید گفت که کنگره انعکاس محدودی چه در داخل و چه در خارج از سازمان داشته است. تا حال حاضر، صرف‌نظر از تحسین‌ها یا سرزنش‌های حضوری و شفاهی، فقط سه سازمان - حزب توده ایران - حزب دمکراتیک مردم ایران و سازمان فدایی - در این باره چیزی نوشته‌اند، که دوتای اولی هم در واقع به درج بیطرفانه قسمتی‌های از گزارش کنگره مندرج در نشریات دیگر به این دلیل که تصمیمات و ناگفته‌ها در داخل سازمان واکنش‌های مختلفاً «کم سرو صدایی» را ایجاد کرده است. عده‌ای از رفقا از زوایای متفاوتی از کنگره و تصمیمات آن ناراضی‌اند. پارهای به این دلیل که تصمیمات آن را نسجیده، فیرواقعی و زیرو ج فشار می‌دانند و پارهای دیگر به این دلیل که تصمیمات و ناگفته‌ها و فیر موثر می‌دانند. اما این واکنش اکثریت نیروهای تشکیلات نیست. غالب رفقای تشکیلات از تصمیمات کنگره استقبال کرده‌اند یا انتقادهایشان را تابع تصمیم کنگره دایره بر گذاری کنگره دوم در فاصله کوتاه قرار داده‌اند و امیدوارند که کنگره فضای سالمی برای چاره کردن انبوه مسایل نظری و زمینه‌ای برای تشدید برنامه‌های فعالیت بیرونی را توأم ایجاد کرده باشد. ناگفته نگذارم که بی‌احتیایی به کنگره و تصمیمات آن مشاهده می‌شود.

بطور کلی می‌توان گفت واکنش نسبت به کنگره، خاصه در خارج سازمان، ناباوری، احتیاط و انتظار بوده است. توجه دارید که محصولات کنگره بیشتر «مصرف داخلی» داشتند. سایر احزاب و سازمان‌ها می‌توانند محصول ما را سبک و سنگین کنند و اگر به مذاقشان خوش آمد مثل ما مهمل کنند یا نکنند. اما درست هم همین است که هنگام قضاوت در باره تناسب یا عدم تناسب آن برای ما، احتیاط‌کنند. علاوه بر این تا آنجا که مساله تغییر رهبری مطرح است واقعیت دیگری را نیز نباید از نظر دور داشت: اعضای شورای مرکزی افرادی کم شناخته و یا ناشناخته برای جنبش‌اند؛ و خود شورا هم در خلال این مدت محتاطانه عمل کرده است. می‌خواهم بگویم که این مجموعه انعکاسی فیراز آنچه را که مشاهده شده است ایجاب نمی‌کرده است. این راعم اضافه کنم که طرح شعار «پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی» توسط کنگره تدریجاً دارد واکنش‌هایی را در نیروهای مختلف سیاسی برج‌انگیزد و می‌توان امیدوار بود که انتشار سند «اهداف سیاسی و رؤس خطمشی ما» در این زمینه موثر افتد.

سؤال - شورا در این مدت چه کرده است و آیا می‌توانست بهتر از این عمل کند؟

جواب - بگذارید ابتدا این را بگویم که شورا در شرایط بسیار دشواری مسئولیت را تحویل گرفت. وظایفی که پیش از آن توسط جمع بسیار گسترده‌تری با ارگان‌های متعدد و در شرایط تحک محسوساً بیشتر تشکیلات پیش برده می‌شدند، بعده تنها یک ارگان ده نفره قرار گرفته بودند. این درست است که کنگره ده گروه کار نیز انتخاب کرد که بدون آن‌ها پیشبرد کارها غیر ممکن است. اما در روزهای اول پس از کنگره و تا مدتی پس از آن مساله گرد آوردن همین گروه‌های کار تازه باید حل می‌شد. پراکندگی افرادی گروه‌های کار از یک طرف و رابطه تعریف نشده بین شورا و گروه‌های کار از طرف دیگر، مساله را تشدید می‌کرد. بعلاوه شورا فاقد سند سیاسی، کار پایه تشکیلاتی، پول و ارتباطات بود. امکانات و تقاضا ناچیز بودند. هنوز هم تا حدودی همین است. در همان روزهای اول پس از کنگره شورا موفق شد تقسیم کار داخلی را به انجام رساند، بعضی بحث‌های مقدماتی را در باره کیفیت کار آتی خود و نیز در باره رؤس کمیته کار

مصاحبه با رفیق علی پور تقوی

گروه‌های کار پیش‌برد و حداقل امکانی را برای انعکاس دادن کنگره و مصوبات آن فراهم آورد، گزارش کنگره تهیه شد و در نشریات سازمان انعکاس یافت. این نکته را تاکید کنم که روحیه تفاهم بین اعضای شورا نقش درجه اولی در تسریع کارها داشته است.

در حال حاضر طرح سند اهداف سیاسی و رئوس خط مشی، توسط کمیسیون مربوطه تهیه شده و انتشار یافته است. طرح کارپایه تشکیلاتی نیز برودی انتشار می‌یابد. این دو پس از طی مراحلی که در نشریه کار آمده است به عنوان جنبای سیاست و تشکیلات سازمان تا کنگره دوم بکار گرفته خواهد شد. تقریباً تمام گروه‌های کار به سامانی نسبی رسیده‌اند و تعدادی از آنها برنامه خود را تهیه کرده و در اجرای آن گام‌هایی برداشته‌اند. در شورا بر سر این که راستاهای اساسی فعالیت آن تدارک جامع کنگره دوم، بازسازی فعالیت در داخل کشور و حفظ و گسترش سطح فعالیت سیاسی سازمان است توافق وجود داشته است. در جهت حفظ و گسترش سطح فعالیت سیاسی سازمان، علاوه بر انتشار نشریات کار و اکثریت، روابط سازمان با دیگر سازمان‌ها از سر گرفته شده است. شوراهای کوشدین مناسبات را بنسب و همی دهد.

پس از آنچه گذشت بسیاری تصمیمات دیگر اخذ شده‌اند که شرح مختصر آنها در کار می‌توان یافت.

سوال - انتظار می‌رفت که پس از کنگره شمار قابل ملاحظه‌ای از رفقای ناراضی به صفوف سازمان بازگردند و سازمان بتواند با ظرفیت بسیار بیشتری فعالیت کند. اکنون به نظر می‌رسد بازگشت در حد انتظار بوده است. این پدیده را چگونه باید توضیح داد؟

جواب - خوب، آن انتظار در دست‌نخورده است! کم نبودند رفقای که چنین انتظاری نداشتند و بودند و مستند رفقای که به تنها چنین انتظاری نداشتند بلکه به کنگره از این زاویه که بتواند جلو تحلیل رفتن سازمان را بگیرد ایداً خوشبین نبودند. اما چرا آن انتظار نادرست بوده است؟ به این دلیل که "ناراضی" رفقای که صفوف سازمان را ترک کرده‌اند تنها ناراضی بابت عدم برگزاری کنگره، از ضایعی از رهبری وقت یا ناراضی بابت اظهار نظر نکردن در باره خطاهای گذشته سازمان نبوده است. حداقل در این سه ساله اخیر بحران سازمان با بحران که تمام پیکر "جنبش جهانی کمونیستی" را در بر گرفته است در آمیخت و ابعاد بسیار عمیق تری از بحران رهبری و گذشته بخود گرفت. این خطای بزرگی است اگر شما پس از کنگره به رفیقیت که امروز دیگر در کنار شما نیست و به این دلیل نیست که تجربیات سال‌های اخیر او را به تجدید ارزیابی تام و تمامی از مبانی اندیشه سیاسی و حتی فلسفی‌اش سوق داده است مراجعه کنید و ملاحظه کنید: "خوب رفیق! اینهم کنگره، اینهم بر خورد به گذشته، اینهم رهبری جدید. دیگر چه می‌خواهی؟" اجازه بدهید بگویم انتظاری از این دست "انتظاری مجولانه" است. تنها در صورت شمر بخشی کوشش تمام چپ برای ارائه یک سیاست روشن و متضمن مقصود که در عین حال اخلاقیاتی عالی را نمایندگی کند، می‌توان انتظار فوق را معقول دانست.

آن چه گفتم یک طرف قضیه است، طرف دیگر این شکست هر اقدام اجتماعی ضایعات خود را بار می‌آورد. در مواجهه با شکست خواه ناخواه کسانی هستند که به نفع هرگونه تلاش اجتماعی می‌رسند، کسانی موقتاً از "محرکه" کنار می‌کشند و البته کسانی هم پیدا می‌شوند که خوش تر دارند ثبات قدم نشان دهند تا بعداً آسوده‌تر بتوانند انفعال گسترده ایجاد کنند. ضمناً توجه کنید که اولاً امروزه در مقابل جمهوری اسلامی یک اپوزیسیون نیرومند صفت نبسته است و ثانیاً زندگی در خارج از کشور بلحاظ فاصله‌ای که بین انسان مبارز و محیط اصلی مبارزه می‌اندازد اثرات خود را در ارزیابی از نتیجه تلاش‌های اجتماعی به بار می‌آورد.

خلاصه کنم: برای برآورده شدن آن انتظار اولاً باید انتظار کشید، ثانیاً باید بسیار بیشتر از برگزاری یک کنگره کوشید.

سوال - در صفوف بسیاری از فعالین سابق این فکر وجود دارد که تشکیلات از هرنوعش انسان را کور و متعصب کرده و از رشد شخصیت جلوگیری نمی‌کند. این فکر را چقدر می‌شود جدی گرفت و شما آیه‌ای برای مقابله با آن برنامه‌ای دارید؟

جواب - ببینید رفیق! شما همی را بر سر یک آرمان گذاشته‌اید، از جان و مال و آینده خود گذاشته‌اید، به فراخور توانایی هایتان کسانی را به راه خود کشانده‌اید. تقریباً یک باره با این واقعیت جردکننده روبرو شده‌اید که راه را خلاف آرمان و اخلاقیاتتان مؤسی

می‌رفته‌اید. چنان که گفتم چنین وضعیت ز مینه را برای نفع هرگونه تلاش اجتماعی آماده می‌کند. این اولین بار نیست که ما با چنین وضعیتی مواجه می‌شویم. در ابعاد کوچکتری سالهای بعد از ۳۲ سرشار از این ارزیابی هاست. ضمناً این روحیه شرفی، یا دقیقتر بگویم روحیه جامعه‌های عقب افتاده، که برای نجات خود غالباً دنبال یک "ناجی جامع الشرایط" می‌گردد، راه رسیده به چنین نتایجی را کورتاه می‌کند.

شما احتمالاً از زبانی بسیاری شنیده‌اید که - تنها به عنوان یک نمونه - اثر احسان طبری عضو حزب توده ایران و هیچ حزب دیگری نبود چنین یچان می‌شد. ای بسا چنین باشد اما تقریباً عقب ماندگی جامعه می‌تواند به "برجستگی" امکان دهد که به یک نیروی اجتماعی تبدیل شوند. به جوامع پیشرفته تر نگاهی بیاندازند. تقریباً بین پیشرفت و تشکل رابطه مستقیم و خطی مشاهده می‌کنید. اثر بخشی در سیاست نیازمند نیروی اجتماعی است و اگر خواهان جامعه‌های پیشرو و پیشرفته‌ایم، برای تأمین نیروی اجتماعی به ابزار پیشرفته و خواهیم آورد. روی آوردن سازمان مجاهدین به کیش پرستش فرد توأم با روی گرداندن از ایده‌های مترقی موجود در این سازمان ابداتدافنی نبوده است.

اما این تضاد واقعیتی است که در تجربه جامعه ما، تشکیلات زندگی‌های بسیاری را سوزانده است. نظری هم که به آن اشاره دارید در واقع جمعیند همین تجربه است، اما یک جمعیند شتابزده از تجربه محدود. سیاست و به تبع آن تشکیلات، اگر نگویم هالترین، از هالترین هر صدهای بلوغ شخصیت‌اند. حقایق تلخی که در سال‌های اخیر در مورد مناسبات درون احزاب کمونیست آشکار شدند باید ما را به عقب، به فکر ناچی، بلکه به جلو، به فکر تشکیلات یک جامعه پیشرفته رهنمون شوند.

برسیدید آیا شورا برای مقابله با فکر مورد اشاره‌تان برنامه‌ای دارد یا خیر. ما اکنون در شورا در این باره صحبتی نکرده‌ایم. اما اگر روزی این چه نوع در شورا طرح شود من قطعاً تلاش خواهم کرد. کدام به دادن برنامه برای مقابله با این فکر نکنند، بلکه بکوشد برنامه‌ای تشکیلاتی را که در آن به اندیشه نقل و زنجیر زده می‌شود، آدم با گزیری نبینند مثل هم بیاندیشند، هنرمندان مجبور نیستند به فرمایش مسئول حزبی تولید هنری کنند و دانشمندان نتایج تحقیقات علمی‌شان را به تناسب سیاست حزبی دراز یا کوتاه نمی‌کنند. اگر آنکه کند و در چنین جهت‌ی گام بردارد.

سوال - اینجا و آنجا از "رهبری در سایه" صحبت می‌شود و از "زنگ تفریح". شما در این مورد چه فکر می‌کنید؟

جواب - اول ببینیم منظور از "رهبری در سایه" چیست. منظور این است که عدم حضور رفقای هیات سیاسی پیشین در ترکیب ارگان رهبری فعلی صوری بوده و بطور واقعی باز نوع در هدایت سازمان دخالت اولی دارند. ابزارهای این نوع رهبری کدامند؟ احتمالاً یکی "دست نشانگان" آن رفقا در شورا، دوم تاثیر پذیری اکید رفقای شورا از رفقای مذکور بلحاظ ضعف آن ها و قوت این ها، سوم مشابه دو می‌امادر سطح و وسیعی در تشکیلات ابزار دیگری بنظر نمی‌رسد.

کمان نمی‌کنم خود کسانی که پروای وجود "رهبری در سایه" را دارند بر ابزار اول نظر داشته باشند. اما در مورد دومی، باید بگویم که شورا در همان اجلاس‌های اولیه خود تصمیم واقع بینانه و مسئولانه‌ای گرفت، دایره بر این که هنگام رسیدگی به موضوع معینی، از رفقای صاحب نظر در آن موضوع دعوت کند که در اجلاس شورا شرکت کنند. این تصمیم تنها رفقای هیات سیاسی پیشین را شامل نمی‌شود زیرا صاحب نظری به آن رفقا محدود نیست. به این معنا ما همه رفقا را دعوت می‌کنیم که در امر رهبری شرکت روشن، و نه در سایه، داشته باشند. چنان که گفتم این تصمیم واقع بینانه و مسئولانه است زیرا برای جز جز اندوخته سازمان ارزش قابل است. اضافه کنم که خطا نیست اگر بگویم رفقای شورا ضمن نزدیکی یا تعلق شان به این یا آن گروه و مبنای نظری غالباً به عنوان "رفقای مستقل" شناخته شده‌اند.

در مورد ابزار سوم فقط این را می‌توانم بگویم که تاثیر پذیری اکید سطح وسیعی از تشکیلات از این یا آن رفیق هیات سیاسی پیشین واقعیت ندارد. حیات حزبی ما در سال‌های اخیر و کنگره، مثلاً، در بسیاری از لحظات شان همین تلاش نیروهای سازمان برای راهیابی‌های متحدانه و در عین حال مستقلاًه بوده‌اند. زیرا بر اساس چه باک اگر هر رفیقی به نوبه‌ای باشد در شرایط امروز سازمان، قابلیت هایش را برای رهبری نشان داده و اعتماد رفقای شورا جلب کرده و با باز یافته باشد در کنگره‌ای به رهبری انتخاب شده، خواه هر یک از رفقای هیات سیاسی پیشین، خواه هر

رفیق دیگری؟ گفتن "زنگ تفریح" به دورهای که مستلزم تلاش کمی نیست، ریزنده نظر نمی‌رسد.

سوال - گاه تلاش می‌شود حیات سازمان در فاصله کنگره اول تا برگزاری کنگره دوم از مجموعه زندگی ۲۰ ساله آن جدا شود و در این رابطه از "کنگره احیا" صحبت می‌شود. برنامه کار شورا تا کنگره دوم چیست و شما چگونه بین این برنامه و گذشته و آینده سازمان رابطه برقرار می‌کنید؟

جواب - بنظر من باید هم که جهاتی از حیات آتی سازمان از گذشته‌اش جدا شود و هر چه بیشتر از آن فاصله بگیرد. هر نقدی از گذشته منطقی حاوی کوششی است برای فاصله گرفتن از جهاتی از زندگی گذشته. این بحث روشنی است. خود کنگره هم همین کار را کرد و اصلاً شاخص کنگره اول سازمان، چه در مصوبه‌اش و چه در تصمیم‌اش، همین تلاش برای فاصله گرفتن از گذشته است.

اما کنگره تصمیم دیگری نیز گرفت. تصمیم گرفت که کنگره دوم سازمان در فاصله یکسال برگزار شود و قابل پیش‌بینی است که دستور کار کنگره آتی هم چیزی فراتر از مواردی که کنگره اول نتوانست به آنها برسد نخواهد بود. کنگره هم چنین دو گروه کار را منحصراً برای تدارک اسناد کنگره دوم و تدارک اجرایی آن در نظر گرفت. به این مجموعه که نگاه کنید اثرات گذشته و آینده سازمان و جای کنگره اول و آتی در این زندگی بر روشنی قابل مشاهده است. کنگره اول به نقد گذشته سازمان نشست. اما این مطلقاً کافی نیست. نقد گذشته بیچوجه به معنای تیغ کشیدن کور و بی‌هدف بر "هست و نیست" خود نیست، از گذشته تبری نمی‌جوید و کار کرد "فصل توبه" را بعهده ندارد. نقد گذشته باید به ترمیم آینده فراروید.

بنظر من کنگره در نقد گذشته سازمان از این اساس تخطی نکرد و با علم به تنگناهای خود که مانع از ارائه تصویر آینده سازمان در همان جامی شدن در این به برگزاری کنگره دوم در فاصله‌ای کوتاه داد. از این قرار و در این ارتباط برنامه شورا صراحت دارد: اساسی‌ترین برنامه شورا تدارک جامع کنگره دوم و عملی کردن آن در زمان تعیین شده است. به این منظور گروه کار تدارک اسناد کنگره برنامه جامعی را بر اساس رئوس ارائه شده توسط شورا آماده و اجرایی آنرا آغاز کرده است.

این برنامه امکاناتی را برای شرکت همه نظرات درون سازمان و حتی بیرون از سازمان در تدوین طرح اسناد کنگره پیش‌بینی کرده است. علاوه بر این بسیاری دیگر از اقدامات شورا در خدمت تحقق و تدارک جامع کنگره دوم‌اند. با این ترتیب در ارتباط فکری که در پی تدارک "کنگره احیا" است ابتدا باید این را تصریح کنم که تدارک جامع کنگره دوم، جذا از جامعیت مادی آن، معنایی جز مشارکت حداقل همه فکرها موجود در سازمان در تدوین طرح اسناد کنگره ندارد. منظور از این هم، گنجایندن تحمیلی تنوعات نظری در یک سند مردم‌بنده شده نیست. چنین کوششی پیش از این مخرب بوده و امروزه دیگر هیبت است. بیشتر از این تنها این را می‌توانم بگویم که صفحات کار و اکثریت برای انعکاس همه نظرات موجود در سازمان و جنبش کوشده‌اند و شرکت این نظرات در سمینارهایی هم که توسط گروه کار تدارک اسناد کنگره برگزار خواهند شد منظور شده است. پس "بگذار صد گل بشکند".

رفیق علی، با تشکر از اینکه به سئوالات ما پاسخ گفتید، امیدوارم شورای مرکزی سازمان بتواند در اجرای برنامه‌های خود توفیق یابد و انطور که آرزو کردید در کنگره دوم "صد گل بشکند".

کشتار فلسطینی‌ها

و سبب مبرور و محافت از بهره گیری هراق از آن صورت گرفته است.

مساله فلسطین و جنبش حق طلبانه مردم فلسطین که در ۲ سال اخیر به شکل جنبش انتفاضه، بی‌وقفه خواب آرام را از رژیم اسرائیل گرفته و درون هیئت حاکمه اسرائیل را نیز دچار اشتقاق کرده در ۳-۴ ماه اخیر باردیگر با اشغال نظامی کویت توسط عراق در دستور قرار گرفته است. برخی دولتمای جهان نیز در این رابطه در جستجوی راه حلی برای آن برآمده‌اند و طرح‌های معینی در رابطه با حل همزمان مساله فلسطین و کویت و دیگر مسائل منطقه خاورمیانه ارائه داده‌اند که هلیرقم مقاومت امریکا و مخالفان آنان در منطقه و دیگر جاهای مورد پشتیبانی قرار گرفته است.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) کشتار وحشیانه فلسطینی‌ها را تطبیح و محکوم می‌کند و از حل مسالمت آمیز مساله فلسطین و احیای حقوق فلسطین در تشکیل دولت و سرزمین فلسطینی پشتیبانی می‌کند.

برنامه حزب سوسیال دموکرات سوئد

قسمت دوم و پایانی

اقتصاد برنامه ریزی شده تحت نظارت شهروندان

دمکراتیزه کردن اقتصاد مشروط به اینست که شهروندان بتوانند نفوذ خود را بر تمام سطوح اقتصاد اعمال کنند. تمام فعالیت های اقتصادی باید به گونه ای سازمان یابد که اقتصاد برنامه ریزی شده زیر نظارت شهروندان قرار گیرد. اینگونه برنامه ریزی به بهره گیری کامل از امکانات تولیدی جامعه و از آلودگی به ایجاد کار برای همه، معطوف است. این امر مستلزم اعمال یک سیاست دراز مدت اشتغال است که جهت اصلی آنرا افزایش سریع تعداد مشاغل تشکیل می دهد. این سیاست باید با آنچه تدابیری تلفیق گردد که بتواند موانع کنونی بر سر اشتغال گروههای کثیری از مردم را محو سازد. موضع فرد باید تقویت شود تا وی بتواند با تغییراتی که در مناسبات تولیدی رخ میدهد، مقابله نماید، تغییراتی که خود پی آمد شرایط تکنولوژیک و اقتصادی جدید است و با شتاب هر یک اقتصاد وابسته به خارج اثر می گذارد. روابط درون محیط کار باید با شرایط کارکنان وفق داده شود. به تحقق پیوستن چنین اقتصاد بستگی تقسیم عادلانه دستاوردهای تولید بستگی دارد. سوسیال دموکراسی نمی تواند اختلاف درآمد و دارایی را - که ناشی از امتیازات ویژه برای گزیدگان و گروههای صاحب قدرت است - بپذیرد. هدف مرکزی برای جنبش کارگری پیگیری در امر متعادل کردن اختلافات کنونی میان درآمدها و دارایی هاست، این امر هم برای تقسیم عادلانه امکانات مصرنی و هم برای اینکه مصرف کنندگان بتوانند از امکانات مساوی برای اثر گذاری بر سمت و سوی تولید برخوردار شوند، ضروری است. به این دلیل است که سوسیال دموکراسی از سیاست های جنبش سندیکالی برای تعیین دستمزدها بر مبنای همبستگی حمایت می کند، و سیاست مالیات گذاری را نیز به نحوی دنبال می کند که به تقسیم درآمدها منجر شود.

چنین اقتصادی معطوف به این است که تولید برای ارضای نیازهای اساسی شهروندان جهت داده شود. در دراز مدت نمی توان این نیازها را از طریق اقتصاد بازار بر طرف کرد، بلکه لازم است که تلاشهای مشترک جهت مواجهه موثر با نیازهای فرهنگی و آموزشی، نیاز به درمان و بهداشت و مراقبت کودکان، درمان بیماران و نگاهداری سالمندان و گسترش امکانات برای فعالیت های ویژه افراد دارای نقص عضو صورت گیرد. سوسیال دموکراسی آماده است تا برای برآورده ساختن این نیازها به تلاش همه جانبه دست زند.

چنین اقتصاد برنامه ریزی شده ای به هدایت رشد و توسعه تکنولوژیکی معطوف می شود. پیشرفت های علمی و فنی، اساس دگرگونی های مهم جانی در ساخت اقتصاد و صنعت و شرایط کار محسوب می گردد. این پیشرفت ها محیط زیست را دگرگون می سازند و تمامی هزینه حیات بشری را تحت تاثیر قرار می دهند. بشریت برای تسلط داشتن بر آینده خود، باید بر رشد و تحول تکنولوژی مسلط گردد و آنرا به سمتی سوق دهد که در خدمت بهبود محیط

زیست و سلامت بشریت باشد. هدایت رشد و تحول تکنولوژی رفته رفته به یک وظیفه بسیار مهم اجتماعی بدل میشود. صرفه جوئی مسئولانه مواد خام و انرژی بخشی از برنامه ریزی اقتصادی است. ادامه رشد اقتصادی در ابعاد کنونی دشواریهای بزرگی را هم در خصوص مواد خام پایان یابنده (نفت و غیره - م، م) و هم در خصوص مواد خام تجدید شونده (جنگلهای و غیره - م) به همراه دارد. شهروندان باید از طریق سازمانهای اجتماعی از ویرانسازی منابع طبیعی جلوگیری کنند. این امر مستلزم تاثیر گذاری بر مصرف و تولید، در چارچوب برنامه ریزی های دراز مدت برای تنظیم نحوه استفاده از مواد خام و منابع طبیعی است. از این طریق است که نیازها و خواست های مردم چه در حال و چه در آینده باید برآورده شود.

رفاه اجتماعی و اشتغال کامل مستلزم دسترسی مطمئن و دراز مدت به انرژی است دسترسی به انرژی از طریق استفاده هر چه موثرتر از انرژی و استفاده از منابع داخلی تجدید شونده تضمین شوند. ایجاد دگرگونی هدفمند در هر صده سیاست انرژی، وابستگی سوئد را از لحاظ سیاسی و اقتصادی به جهان خارج کاهش می دهد و به دسترسی مطمئن تر به انرژی منجر می شود. این امر همچنین به رشد و توسعه صنایع سوئد در دراز مدت و در هر صدهای نوین تولیدی توأم با توان توسعه و گسترش در داخل و خارج کشور یاری می رساند. رشد و توسعه تکنولوژی جدید انرژی باید با ملاحظه و بذل نهایت به محیط زیست و با وقوف به پایان پذیر برخی منابع انرژی صورت گیرد. اینچنین بازنگری در سیاست انرژی حتی در ابعاد بین المللی هم قابل استفاده است. مصرف منابع پایان یابنده انرژی بویژه نفت را می توان به طرز خردمندانهتری در مقیاس جهانی کاهش داد. سرمایه گذاری های سوئد در زمینه پژوهش و توسعه تکنولوژی انرژی می تواند مورد استفاده دیگر کشورها نیز واقع گردد. تجدیداتی که متوجه طبیعت و محیط زیست است، نیاز به برنامه ریزی اقتصادی را آشکار تر می کند. رقابت لجاب گسخته در زمینه منابع طبیعی همچون زمین و آب، امکانات تضمین یک محیط زیست سالم برای انسانها را از میان می برد. این عارضه بویژه دامنگیر آنهایی میشود که از لحاظ اقتصادی ضعیف اند. یک اقتصاد برنامه ریزی شده باید به پیشگیری از مسموم کردن و ویرانسازی محیط زیست ناظر باشد. چنین اقتصادی باید به حفظ موازنه در طبیعت و محیط زیست مساعدت کند و به نحوی عمل کند که منابع آب و خاک ما به بهترین شکل در خدمت تمامی شهروندان قرار گیرد.

اقتصاد برنامه ریزی شده همچنین به مبارزه بانورم توجه ویژه میذول میدارد. تورم موجب تقسیم غیرمنصفانه و نادرست درآمدها و ثروت ها می شود و به نفع آنهایی است که دارای بنیه مالی قوی اند و به زیان کسانی است که از وضع اقتصادی مساعدی برخوردار نیستند. تورم بی عدالتی های تازه بوجود می آورد و رادیرپاتری می کند. به این دلیل است که

جامعه و حقوق بگیران باید آنچه نفوذی کسب کنند که بتوانند به سودجویی و سوداگری که نیروی محرکه و سرچشمه اصلی تورم است، مهار بزنند. همکاری های بین المللی میتواند تورم را کاهش دهد، اما برای مبارزه موثر بانورم، اعمال دگرگونی های عمیق در نظام اقتصادی جهان سرمایه داری ضرور است.

چنانچه سودجویی و سوداگری شرکت ها و موسسات اقتصادی عامل تعیین کننده در امر پینتخاب محل استقرار صنایع و خدمات باشد، همه مناطق در معرض خطر فرسایش و ویرانی اقتصادی قرار خواهند گرفت. چنین روندی باید جای خود را به رشد متوازن مناطق بدهد. هدف آنست که همه مناطق کشور از لحاظ دسترسی به کار خدمات اجتماعی، خدمات تجاری و فرهنگی هم طراز گردند.

سرمایه گذاری های اقتصادی و صنعتی باید با توجه به توسعه و بازسازی طرح ریزی شده مناطق صورت گیرد. یک برنامه ریزی اقتصادی سراسری و کشوری برای تجدید تقسیم امکانات اقتصادی و تنظیم تلاشهای منطقه ای ضرور است. سوسیال دموکراسی در تلاش تنظیم فعالیت های اقتصادی در چارچوب یک اقتصاد برنامه ریزی شده است که هدف از آن قرار دادن تولید در خدمت نیازهای شهروندان است.

برای اینکه چنان شرایطی پدید آید تا بتوان به خواست های گوناگونی که دموکراسی پیش روی می نهد توجه کرد، لازم است اقتصاد به نحوی سازماندهی گردد که به مثابه یک نظام باز و پرتوجه و انعطاف پذیر عمل کند، نه یک نظام بسته و جامد. این کار بهتر است به نحوی اجرا کرد که ابتکار عمل افراد، شرکت ها و موسسات اقتصادی در تار و پود قوانین و مقررات جزئی تپاه نگردد. در این چارچوب است که سوسیال دموکراسی می خواهد در شرایط معینی، و چوه مختلف مالکیت، سرمایه گذاری و نوآوری را که به نیاز انسانها در زمینه پیشرفت و ترقی و رفاه اجتماعی خدمت می کند، بیازماید.

سوسیال دموکراسی صرف نظر از اینکه شرکت ها و موسسات اقتصادی، دولتی، تعاونی و یا در مالکیت خصوصی باشند، این شرط را قائل است که به کارکنان مسئولیت بیشتری در امر تولید و گذار گردد.

از طریق حق مشارکت در تصمیم گیری در کارخانجات و بنگاههای اقتصادی و از طریق سهیم بودن در تشکیل سرمایه راههای اعمال نفوذ و مالکیت جمعی کارکنان بر شرکت ها هموار می شود. و از این راه کارکنان و عوامل تولیدی وحدت می یابند و توان، ابتکار و اراده انسانها برای پذیرش مسئولیت آزادی می گردد. حق مشارکت در تصمیم گیری برای حقوق بگیران، در نظام تولید سرمایه داری، قدرت تصمیم گیری در شرکت ها و بنگاههای اقتصادی، در دست صاحبان سرمایه متمرکز است. در قبال این وضع، سوسیال دموکراسی از حق شرکت جامعه و حقوق بگیران در تصمیم گیریها دفاع می کند. جامعه از طریق ساختمان یک اقتصاد برنامه ریزی شده، آن اهداف اجتماعی را که شهروندان در قبال تولید دارند، تحقق می بخشد. از طریق کسب حق مشارکت حقوق بگیران در تصمیم گیری در امور شرکت ها و بنگاههای اقتصادی، چنان وضعی پدید می آید که شرایط مناسبات کار در همخوانی کامل با نیازها و شرایط کارکنان شکل داده میشود.

به این منظور سوسیال دموکراسی خواستار تامین قدرت واقعی کارکنان در تمام سطوح موسسات و شرکتهای تضمین و تقویت آن است. این تنها راه اصلی سوسیال دموکراسی در نوسازی شرایط کار تلقی می گردد.

در کار قانون گذاری باید این امکان برای حقوق بگیران ملحوظ گردد که بتوانند کارآترین راههای دمکراتیزه کردن شرکتها و بنگاههای اقتصادی را برگزینند، باید امکان اعمال نفوذ بر نحوه رشد و تحولات درازمدت موسسات و شرکتهای به کارکنان آنها و به جامعه داده شود. همچنین باید حق مشارکت کارکنان در تصمیم گیری در باره فعالیت های روز مره موسسات و شرکتها از طریق سندیکاها تضمین گردد و این امر باید برای حقوق بگیران آنچهانی میسر گردد که آنان بتوانند به شکل فزاینده ای از حق تصمیم گیری بر نحوه کار خود برخوردار باشند. بازسازی محیط کار مشروط بر آنست که سازمان تولید بطور کامل بازسازی مدرن شود. هزینه های این بازسازی بطور عمده از راه سودهای موسسات اقتصادی و شرکتهای تامین میشود. سودی که کارکنان با کار خود در کسب آن همیاری کرده اند. حقوق بگیران باید از راه مشارکت در مالکیت در این افزایش ثروت سهیم گردند. سهیم شدن کارکنان در سود شرکت ها و بنگاههای اقتصادی برای سیاست تعیین حقوق و دستمزد سوسیال دموکراسی ارزش و معنای بسزائی دارد.

حقوق بگیران از طریق صندوق های سرمایه حقوق بگیران می توانند نه تنها پس اندازهای همگانی را افزایش دهند، بلکه حق کار و تامین معاش را نیز تضمین و تقویت کنند و با تمرکز ثروت و قدرت مقابله کنند. صندوق های سرمایه حقوق بگیران از طریق مشارکت در مالکیت، نفوذ حقوق بگیران را که مبتنی بر حق کار است نیرو می بخشد. با اعمال چنین دگرگونی هائی در قدرت، و موجباتی برای حقوق بگیران فراهم می آید تا سازمان تولید را مطابق با نیازهای خود - دائر بر اطمینان خاطر و امنیت - و به نحو مثبتی در یک محیط کار خوب و مناسب و در یک کار رضایت بخش شکل دهند. به این ترتیب نظم نوینی در شرایط کار پدید می آید و ارزش و جایگاه کار پاسداری می شود.

نفوذ مصرف کنندگان مصرف کنندگان از طریق سازماندهی خود در تعاونی ها قادر خواهند بود امور تولید و توزیع را بدور از دخالت های سودگرایانه تنظیم کنند و زیر نظارت دمکراتیک در آورند. سوسیال دموکراسی خواهان آنست که به منظور افزایش نفوذ مصرف کنندگان به سازمانهای تعاونی یاری رسانند.

سوسیال دموکراسی خواهان آنست که از سوئی حق اعمال نفوذ دمکراتیک بر حیات اقتصادی و امور شغلی، و از سوی دیگر آزادی انتخاب میان کالاها و خدمات را - که پاسخوی نیازهای فردی و همگانی است - وحدت می بخشد. سوسیال دموکراسی می خواهد که از مکانیسم تعیین قیمت در بازار بهره گیری کند تا بدینوسیله کارآترین ابزار برای سمت و سودان به تولید رسانی خواست های انسانها فراهم گردد. سوسیال دموکراسی به تعدیل تفاوت های کنونی میان درآمدها و ثروت ها بعنوان شرطی برای نیل به مقصود نفوذ مینگرد. سوسیال دموکراسی در پی اعمال آنچهانی نظارت اجتماعی و

برنامه حزب

حمایت اقتصادی در جنبه های گوناگون است که برای تقسیم عادلانه نعم مادی ضرور هستند

جامعه باید مانع انحصارات و کارتلها گردد. مصرف کنندگان باید از پشتیبانی جامعه برخوردار باشند تا بتوانند از این که شرکتها و موسسات اقتصادی با آنگهی های تجاری، تبلیغات و دیگر تمهیدات نحوه مصرف را بدون توجه به نیازهای مردم تعیین و کنترل کنند، پیشگیری کنند. علاوه بر این باید از تاثیرات سوئی که در اثر دخالت سوداگران و سودجویان در اداره امور مربوط به عموم مردم بوجود می آید، جلوگیری کرد.

سوسیال دموکراسی خواهان آنست که مردم بتوانند به عنوان استفاده کنندگان از مسکن، بر امور تولید مسکن و خانه سازی و سمت و سوی آن و در راه ایجاد یک محیط مسکونی خوب، تاثیر گذارند. سوسیال دموکراسی می خواهد که اهالی را از قید سوداگری های سودجویان بخش خصوصی آزاد کند و حق تصمیم گیری در امور اداره خانه ها و مناطق مسکونی را در اختیار ساکنین آنها قرار دهد.

بخش فزاینده ای از نیازهای بشری از راه تلاشها و فعالیت های مشترک و همگانی برآورد میشود. از این طریق است که رفاه اجتماعی رزق نامی یابد و برابری در شرایط زندگی بوجود می آید. از این راه است که تقاضاهای فزاینده ای برای بازسازی فعالیت های عمومی مطرح می گردد. این امر نه تنها باید با عدم تعصب و بی طرفی، بلکه همچنین با همنیت، میل رسیدن به توافق، همراه با مراقبت اجتماعی از تک تک افراد نیز توأم باشد.

از نظر سوسیال دموکراسی، شرط بازسازی جامعه، دموکراتیزه کردن اقتصاد است. دموکراتیزه کردن به انسانها امکان می دهد که تحولات و رشد توسعه فنی و اقتصادی را به آن نحوی در خدمت خود گیرند که امکانات مادی به نحو عادلانه تری تقسیم شود، در شرایط کار دگرگونی حاصل گردد و پیشرفت و ترقی مضمون همبستگی اجتماعی بخود بگیرد. دموکراتیزه کردن اقتصاد همچنین راههای نوئی را به سوی آزادی فرهنگی می گشاید و موجب میشود که بینش و آگاهی مردم رشد یابد. دموکراتیزه کردن اقتصاد، مردم را ترغیب به خلاقیت و تشریک مساعی می کند. دموکراتیزه کردن اقتصادی تواند در مبارزه با سوداگرانی که در صدد انانسانها را منقطع و استعمار کنند و امکانات آنان را برای توسعه و رشد مستقلانه در نطفه خفه کنند، به مردم نیروی تازه ای ببخشد. با دموکراتیزه کردن اقتصاد، حق برابری زن و مرد در خانه، کار و جامعه پی ریزی میشود و زمینه برای ایجاد جامعه ای که

پاسخگوی نیاز کودکان باشد فراهم می گردد. به این ترتیب اصل هم ارزش بودن انسانها که هسته دموکراسی سیاسی است، در هر صدهای گسترده تری جاری خواهد شد.

از طریق افزایش مشارکت مردم در بازسازی جامعه، بینش و درک عمومی مردم اعتلاء می یابد، آگاهی آنان افزونتر می گردد، احساس مسئولیت آنان از هر صده خصوصی فراتر می رود و هر صده های گسترده تری را که شامل خود آنان نیز هست در بر می گیرد. وجود انسانی خود آگاه، تقاد و فعال، شرط لازم است تا تصمیمات ناظر به مسائل عمومی، توسط گروههای هر چه وسیعتری و به سود مردم اتخاذ شود. این موضوع نیاز به سرزندگی و تحرک راپیش روی نهادهای دموکراتیک، انجمن ها و تشکل های مردمی و احزاب سیاسی می نهد و همچنین مبارزه قاطعانه با بوروکراسی را می طلبد. به این علت سوسیال دموکراسی می خواهد دموکراتیزه کردن را در تمام هر صده ها بسط و تسری دهد تا شهر و ندان خود به شکل روز افزون برای آینده خویش و برای ساختن جامعه ای از انسانهای آزاد و مسئولیت پذیرند.

آزادی برای همه خلق ها، صلح برای همه جهان.

صلح، آزادی، عدالت اجتماعی و پیشرفت خواست مشترک همه خلق هاست. صلح جهانی مشروط به احترام به حق تصمیم گیری مستقلانه همه ملتها است. امپراتوریهای استعماری در هم فرو ریخته اند و مردمی که بیشتر تحت ستم بوده اند، استقلال خود را بدست آورده اند. آزادی ملی در مواردی از راههای مسالمت آمیز و در موارد دیگر متعاقب مبارزات مسلحانه دراز مدت بدست آمده است، اما این مبارزه هنوز به سرانجام نرسیده است. مبارزه برای استقلال ملی باکوشش در راه آزاد سازی اجتماعی و اقتصادی دنبال شده است. کشورهای دترتند و فنی همچنان سلطه فنی، اقتصادی و سیاسی و نظامی خود را بر جهان حفظ کرده اند. آنها هنوز هم - آنگاه که با کشورهای دیگر بر سر تقاضای استقلال اقتصادی و عدالت اجتماعی در تعارض قرار گیرند - با نیروی نظامی از منافع خود دفاع می کنند. در همین حال سرمایه داری خصوصی در مقیاس جهانی گسترده شده و مشمول و قدرت بیش از پیش یافته است. این عامل قدرت بین المللی تجدیدی است متوجه تک تک کشورهای که در پی پیشبرد سیاست مستقلانه اند. به این علت کشورهای هر چه افزونتری بویژه در جهان سوم خود را در معرض تهدیدات امپریالیسم اقتصادی و نظامی می بینند.

سوسیال دموکراسی از مبارزات مردم برای آزادی ملی و از حق ملل کوچک برای عدم وابستگی به قدرتهای بزرگ حمایت میکند، و خواهان آنست که کشور ما یک

سیاست خارجی مبتنی بر عدم تعهد را دنبال کند، و می کوشد تا از راه همکاری میان دولتها و سازمانهای سندیکالی، شرکتجای فراملیتی را تحت کنترل سیاسی واجتماعی درآورد.

صلح جهانی مستلزم عدالت اجتماعی و سیاسی است. کشورهای که گامواره انقلاب صنعتی بودند به آنچنان سطح تکنولوژیکی رسیده اند که مردم آنها از امتیازات برتر و ویژه ای در جهان برخوردار میگرددند. این سطح عالی اقتصادی در تعارض شدید و آشکار با گرسنگی و فقر همگانی موجود در کشورهای متعدد است. به لحاظ ساختار ویژه اقتصادی واجتماعی که در بسیاری کشورهای از دوره استعماری بجا مانده، حتی در میان مللی که مستقل شده اند نیز کمکان و وابستگی به حاکمان و سلطه گران قبلی باقی مانده است. به این علت است که رفاه متعالی کشورهای فنی ناخواسته به رفاه متعالی کشورهای فنی یاری می رسانند. در این شرایط گروه معدودی صاحبان سرمایه در کشورهای فقیر روز به روز قوی تر می شوند و در برابر توده های عظیم مردم بیشتر مورد استعمار قرار می گیرند. چنین نظامی شیر هادلانه ای در جهان موجب پیدائی بسیاری از درگیریها و اختلافات بین المللی کنونی است. سوسیال دموکراسی می خواهد که بعنوان مبنائی برای همبستگی سوسیال دموکراتیک در راه ایجاد برابری اقتصادی واجتماعی مابین ملت ها اقدام کند. چنین اقدامی می باید بر مجموعه مناسبات میان ملل فقیر و فنی تاثیر گذارد. کمک به این کشورها باید در جهت باشد که در راستای حمایت از تلاش و همت خود آنها در امر توسعه و رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی شان قرار گیرد.

صلح جهانی به تشنج زدائی از خلق سلاح نظامی مشروط است. نفوذ دیرینه کشورهای قدرتمند اروپای بانفوذ تعیین کننده ای که بر قدرت ها در جهان کنونی برای خود کسب کرده اند، مواجه گشته است. از دیر باز عدم اعتماد و تشنج میان این قدرت ها اثر تعیین کننده در اوضاع بین المللی داشته است. آنها هر یک برای خویش آنچنان زرادخانه ای فراهم آورده اند که سلاخهای موجود در آن برای نابودی تمامی بشریت کفایت می کند. هلیرشم آفاق یک سیاست تشنج زدائی تسلیحات نظامی رو به کاهش نرفته است. مسابقه تسلیحاتی و گسترش و توسعه سلاخهای مرگبار و ویرانگر نقطه معنای تعدید علیه بشریت است. اینها موجب می شود که بخش بزرگی از امکانات و توان تکنولوژیکی انسانی و اقتصادی بجای اینکه در خدمت زندگی بهتر برای مردمان آن کشورها باشد، در راستای مرگ و نابودی قرار گیرد، به این دلیل است که تشنج زدائی میان بر قدرت ها و خلق سلاح پایدار برای

تضمین صلح جهانی امری ضرور است. وظیفه مرکزی سیاست خارجی سوسیال دموکراسی این است که بطور فعال برای نیل به این هدف در حله نخست در سازمان ملل متحد و سپس از راه شکل دادن افکار عمومی بین المللی در جهت تقاضای خلق سلاح، اقدام کند.

تحول اوضاع در اروپا از دیر باز تحت تاثیر تضادهای ما بین قدرت های بزرگ بوده است. اروپا از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی تقسیم شده است. و این موضوع به نحو همه جانبه ای تحولات جهانی را تحت تاثیر خود قرار داده و تحقق سوسیالیسم دموکراتیک را که از بطن طبقه کارگر اروپا سرچشمه گرفته و جریان قابل توجهی در میان غرب اروپائی است، دچار موانع و دشواری ها می کرده است. سوسیال دموکراسی پشتیبان تلاش برای تشنج زدائی و همکاری بین المللی است. خواهان آنست که همراه با احزاب برادر خویش در جنبش سندیکائی اروپا و در راستای منافع مشترک ملل اروپا اقدام کند.

صلح جهانی منوط به همکاری بین المللی است. سر نوشت ملت ها و خلق ها بهم پیوند خورده و بطور متقابل بهم وابسته است. مشکلات سر نوشت سازی که آینده بشریت را رقم می زند، نمیتوان تنها به تدابیر ملی حل کرد. تضمین صلح جهانی، صرفه جوئی در منابع طبیعی زمین، جلوگیری از ویرانی محیط زیست و از بین بردن فقر و گرسنگی، همه وظایفی اند که تقاضای طریق همکاری های بین المللی قابل حل اند. لازمه اینها احترام متقابل و توجه همه جانبه و مشترک به مسائل سر نوشت ساز جهانی است. همکاری های بین المللی باید هدف استقرار نظم اقتصادی نوین و عادلانه ای در جهان را در برابر خود قرار دهد. کمبود و نارسائی اقتصادی در مقیاس جهانی پی آمدی اجتناب ناپذیر است. سوسیال دموکراسی خواهان معاضدت در راه آنست که سازمان ملل متحد تا سطح یک ارگان موثر و کارآمد برای همکاری های مسئولانه بین المللی ارتقاء داده شود. هدف اینست که یک نظام صلح بین المللی و اقتصاد مسئولانه به منظور کاهش شکنجهای موجود میان خلقها بوجود آید. تنها از این راه است که حقوق اساسی انسانها تضمین می شود و صلح جهانی تامین می گردد.

سوسیال دموکراسی سوئد در تلاش برای تحقق بخشیدن به نظام اجتماعی سوسیالیستی در کشور خویش، با تمام نیروها می کوشد که در جهان برای سوسیالیسم دموکراتیک مبارزه می کند و می خواهد در مبارزه برای استقلال ملی، اقتصادی و برای اجتماعی و صلح سهیم باشند، هم پیوندد و خویشاوندی احساس می کند. همبستگی سوسیالیسم دموکراتیک شامل همه خلق های جهان میشود و هدف آن اینست: آزادی برای همه خلق ها، صلح برای همه جهان.

۲- مقدمه ای که بر ترجمه در شماره گذشته بشریه درج کردید، نه مقدمه مترجم که مقدمه "کار" بر ترجمه بود که البته با استفاده از مقدمه مترجم تهیه شده بود. بی آنکه تصدخ و تصرف در مقدمه ایشان در میان بوده باشد.

مقدمه مترجم

حزب سوسیال دموکرات سوئد از بزرگترین احزاب اروپای غربی است. ده سال حکومت سوسیال - دموکرات ها بر سوئد، این امکان را فراهم آورده است تا این حزب مهر و نشان خود را بر تمامی حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این کشور بجا گذارد. لذا مطالعه برنامه این حزب نه تنها مطالعه اهداف و برنامه های آتی سوسیال دموکراسی سوئد، بلکه مطالعه کارنامه این جنبش سیاسی نیز هست، و میتواند حاوی نکات ارزنده و آموزنده فارسی زبان باشد.

توضیح تحریریه کار

ضمن پوشش از مترجم محترم و ویراستار گرامی برنامه حزب سوسیال دموکرات سوئد و درج نامه توضیحی و مقدمه "خاللی از دخل و تصرف" ایشان، توضیح چند نکته را ضرور می دانیم:

۱- در مقدمه نسخه ای از ترجمه که در اختیار ما قرار دارد خطاب به سازمان نوشته شده: "مطالعه این برنامه برای شما رفا که یک کنگره مهم و حیاتی را در پیش دارید، می تواند حاوی نکات ارزنده و آموزنده ای باشد." آنجا که امکان تماس با مترجم محترم در زمان محدود وجود نداشت، ما به استناد عبارت فوق دچار این تصور شدیم که ترجمه از سوی مترجم در اختیار نشریه کار قرار گرفته است تا نیروهای سازمان با مطالعه آن از "نکات ارزنده و آموزنده اش" بهره گیرند. لذا اقدام به درج آن در نشریه جهت استفاده و سبغ تر خوانندگان فارسی زبان نمودیم.

درباره مسأله ملی کرد

اخیرا نشریه "سه رده می‌توی" ترجمه‌ای از مقاله "بحشی درباره مسئله ملی: حق تعیین سرنوشت، فدرالی، خودمختاری!! به قلم هاشم کوچانی از مبارزان جنبش ملی کردستان عراق، درج کرده است. در این مقاله، پیرامون اکثر مسائلی عمده مطرح در "مسئله کرد" اظهار نظر شده و بویژه بر طرح اهداف و خواسته‌های جنبش ملی کردستان در سطح بین‌المللی تاکید شده است. نشریه طولانی را که توسط همکار گرامی "بهاره" صورت گرفته است، به آگاهی خوانندگان خود میرساند.

دوران ما عصر فروریزی دیوارها و از بین رفتن مرزهای خیالی و افشای شکل قالبی ملت‌ها و مرگ "تئوری برادر بزرگ" و حق وتوی ملل بالادست است. گمان می‌رود که اواخر سده بیستم و سده بیست و یکم، بعدی یک سلسله تغییرات ژرف در رابطه با مبارزات رهایی بخش به وقوع پیوندد و میوان از جنات مختلف سمت و سوی این پروسه را به سود ملل تحت ستم ارزیابی نمود. مشروطیت بر اینکه جنبش‌های سیاسی خود را با این روند دمساز و منطبق سازند و موضع دقیقی در این رابطه اتخاذ نمایند، بی‌شک به الگو برداری بپردازند. این روند برای ملت ما هم (گرچه تلاش فراوان و بی‌وقفه می‌خواهد) یک عامل یاری‌رسان و ثمربخش بشمار می‌رود زیرا که:

از هر جهت که به مسأله "کرد" نگرینسته شود در چهارچوب حقوق بشر می‌گنجد. مسأله‌ای که امروز در سطح جهان به یک مسأله عمده بدل گشته است و مرزهای بین‌المللی را در نوردیده و تحت هیچ فتوایی قابل پرده پوشی نیست. در جهان معاصر، مسأله دموکراسی و اکثریت‌تاریو دمکراتیک به سرلوحه برنامه ریه‌های ترقیخواه و دمکرات بدل شده است. اندیشه پیشرفت اجتماعی و دولت قانون و اصول پارلمانتاریسم بدون وجود دمکراسی فکر باطلی است. بدین ترتیب مبارزه ملت "کرد" پیوند ناگسستنی با مبارزه برای دموکراسی در هر چهار کشور پیدامی‌کند.

در شرایط نوین اگر دموکراسی و دولت قانون در هر یک از این کشورها محقق گردد خود را وفق دادن با آن در مبارزات سیاسی - اجتماعی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت ملت "کرد" چه بسا امکان پذیر یا لاقول کمتر از پیکار مسلحانه‌ای که به او تحمیل گردیده است زین بخش خواهد بود.

درست است که سیاست ابرقدرت‌ها در رابطه با مسأله "کرد" هنوز تغییر نکرده است ولی سراقان فیر قابل انکاری بخود گرفته است. جنبش رهایی بخش کردستان می‌تواند با استفاده از وضع موجود آنچنان برنامه‌ریزی کند که نوگرایی بین دول آنا هضم کند و در سطح جهانی گسترده‌تری خود را مطرح سازد و مسأله "کرد" را چه آنچه که در گذشته بوده و یا در زمان حال است پیش روی جامعه بین‌الملل قرار دهد و آنرا از رکود و تنگنای کنونی رهایی بخشد. بدین منظور می‌تواند میثاقهای تحمیلی بین‌المللی گذشته که در پیوند با تعیین کردستان وجود دارند مثل سور، سایکس

پیکو، لوزان و... را از نوبه بحث گذاشت و جهت‌هایی را که بر این پروتکل‌ها صحت گذاشته‌اند مورد پرسش قرار داد و برای اینکه این روند فراهم آید و مسأله کردستان در سازمان ملل مطرح گردد لازم است مبارزه گسترده‌ای در سطح جهانی آغاز شود.

در لحظه کنونی که تغییرات ژرفی در سطح جهان روی داده است انتظار می‌رود که سازمان ملل بتواند در رابطه با وظایفی که بعهده دارد عمل نماید - در حقیقت روا هم نیست که ملت بزرگی چون ملت "کرد" در سازمان ملل فائق نظر یا حداقل میهمان باشد (قابل توجه است که در بیانیه کنفرانس پاریس که در رابطه با حقوق بشر و فرهنگ کرد صادر شد چنین تقاضایی نیز مطرح گردیده است).

لازم به تذکر است نمی‌خواهم کسی چنین تصور کند که این سواری بر اسب "دون کیشوت" اینگونه سخن می‌گویم، قطعا چنین کاری آسان نیست شاید در حله نخست کمتر کسی از آن پشتیبانی کند. راه، راه بس دشواری است ولی به گمان من کوتاهتر و سهل‌تر از پیکارهای مسلحانه ملت ما خواهد بود. مشروط بر اینکه شیوه فکر کردن و عملکردهای خود را تغییر دهیم و خویش را در بند ایدئولوژیها محصور نسازیم و مبارزه مسلحانه آنچنان تاثیری نگذاریم که ما را از مسیرهای دیگر مبارزه دور سازد و اینگونه تصور شود که اگر تفنگ نباشد نه سنگی برای مبارزه و نه برنامهای و نه مرد میدانی وجود خواهد داشت.

مبارزه برای تحقق تعیین سرنوشت برای ملت "کرد" فقط بر دو دم از این ملت است. کسی دیگری این مهم را وظیفه خود نمی‌شمارد که بدنهال ملت "کرد" راه بیافتند و بجای او فکر کنند و تبلیغ نمایند برای آن استخوان خرد کنند. اما نباید انکار نمود که این مباتی با ملل بالادست هم که کردستان به زور به دولت می‌اشنان ملحق شده است پیوند ناگسستنی دارد.

مبارزه نکردن برای تحقق حق تعیین سرنوشت امری است ناروا، چون بجز این هیچ حقی نمیتواند برابری و یکسانی ملت "کرد" را با ملت‌های حاکم چهار کشور تضمین نماید. سیاست "امر واقع" که در برابر "کردها" بسان "نولو" علم شده یک حکم جایزانه و امری فیر واتی و در جهت ضدیت با حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت است.

فریب ملت "کرد" بدین طریق که تقسیم کردستان "امرواق" است و یگانه راه پذیرش این "امرواق" است همین سمگتیری با ملت ماست. درست این است که اظهار و احاد ملت "کرد" بر ضد این مسأله بسیج شوند و ملت‌های ترکیه، ایران، عراق و سوریه در راه تقبیر این حکم ظالمانه به امری عادلانه تشویق و جلب گردند.

چرا از زمان تقسیم کردستان تاکنون (که حدود ۷۰ سال است) هیچ نیروی چپ سراسری در این چهار کشور حتی یک بار هم مردم کشور خویش را به پشتیبانی از حق تعیین سرنوشت ملت "کرد" فرا نخوانده است؟ بحث بر سر این نیست که این نیروها در برنامه‌های خویش چه صریح

با بشکل دم‌وگوش بریده به این حق اعتراض کرده باشند بلکه اعتراض کردن و برای تحقق آن مبارزه کردن در موضوع جداگانه است. برخی از این نیروها که به این حق هم اعتراض کرده‌اند، آنگاه که در پاره‌ای از کردستان حق تعیین سرنوشت طلبیده شود، حتی اگر مسأله جدایی هم در بین نباشد و مسأله تنها در چهارچوب یک دولت فدرالی بشکل جمهوری مطرح شده یا بشود بر حسب تجزیه طلبی و ناسیونالیست تنگ‌نظر به آن می‌زنند. این نیروهای چپ سراسری حتی اگر فرق در چپ روی هم بوده باشند جز اتونومی (خودمختاری) حق بیشتری برای ملت "کرد" روا نداشته‌اند. شگفتی اینست که برخی از اینان خودمختاری را برای این مرحله، بهترین راه چاره قلمداد نموده‌اند بی‌آنکه خود یا دیگران بفهمند که این مرحله کی آغاز شده و پایانش که است. برخی دیگر هم تا آخر زمان جدا از اتونومی حق دیگری برای ملت "کرد" قابل نیستند - بعضی هم اصولا خودمختاری را الترناتیو حق تعیین سرنوشت می‌انگارند.

جای بسی تاسف است که برخی از نیروهای کردستان هم یا از ترس و واهمه یا بنا به دلایل اصولی خویش با همین دید به مسأله خودمختاری می‌نگرد. برخی دیگر نگون بختی و بی‌وفایی کنونی کردستان را مدرك و سند قرار داده و می‌گویند ملت "کرد" بخودمختاری کمتر هم بد رضایت دهد! اینان آنگاه که درباره حق تعیین سرنوشت سخن پیش آید اظهار می‌دارند که این سنگ بزرگی است و فلامت نزن! شگفت اینست که اینها تنها در رابطه با مسأله کردستان این حقوق را "سنگ بزرگ" تلقی می‌کنند.

آیا بهتر نیست در رابطه با این سنگ بزرگ بفکر جایگاهی بیافتمد یا حداقل تکلیف ما دامیکه برانش را دارند؟ آیا این امکان هست آنرا بر گیریم و بسوئی برانیم که امکان گرتنش باشد؟

در کشورهای کثیر المله هنگامی اتحاد فدرالی واقعی مطرح خواهد بود که ابتدا حق تعیین سرنوشت به مفهوم حق جدایی و تشکیل دولت ملی برای همه ملل برسمیت شناخته شود و آنگاه خود ملت‌ها بدون اعمال فشار و زور تصمیم بگیرند داوطلبانه در یک دولت فدراتیو در کنار هم زندگی کنند. در یک چنین اتحادیه فدرالی است که تئوری "برادر بزرگ" و "حق وتوی" ملتی بر ملت دیگر به خاک سپرده میشود. پذیرش "برادر بزرگ" در رابطه با ملت‌ها در بهترین حالت این است که شونیم آن ظاهرا جلوه نمی‌کند اما در پس پرده برای روز مبادا استتار میگردد تا روزیکه "برادر کوچک" احیانا در رابطه با حقوق و اتعایکسان و یا جدایی ایجاد اضطرار نماید.

حق وتو هم به این معنی است که ملتی بخود حق می‌دهد ملت دیگر را به زور جبر در سرحان مصنوعی دولتش نگهدارد و سرزمین آنرا ملک آبا و اجدادی خود بشمار آورد. تئوری "برادر بزرگ" و "حق وتو" آریه ناخوشایند ایدئولوژی امپراطوریست و سلطه گری امپریالیستی هم امروزه مفهوم تازه‌ای به آن بخشیده که تحت عناوین مختلف به پر نسب و قانون کشورهای کثیر المله بدل گشته است.

- اتونومی (خودمختاری):

مسأله کردستان، مسأله اقتصادی - سیاسی - ملی یک ملت و یک سرزمینی است. مبارزه ملت "کرد" گرچه گاهی بظاهر به شعارهای منطقه‌ای محدود

شده، اما در محتوا همیشه برای رهایی، آزادی و تشکیل دولت ملی بوده است. نگاهی به تاریخ ملت کرد در هر دوره تقسیم آن موید صحت این مدعاست. "خودمختاری" اتونومی در حال حاضر در کردستان عراق، اگر بتواند سبب پایان یافتن جنگ نابودکننده گردد و آثار شوم بمباران شیمیایی و کوچ دادن و عربی نمودن و سیاست زمین‌های سوخته را از میان بردارد و بیش از یک میلیون انسان تحت نظر و آواره را به سرزمین نشان باز گرداند، نواحی عربی شده به کردستان اعاده گردد، شرایط نوینی را برای مبارزه فراهم آورد، مردم کردستان در راستای آن امکان یابند بجای نبرد مسلحانه فعالیت سیاسی نمایند و وزن این فعالیت را بمنظور تبلیغ حق تعیین سرنوشت بدون شرمها بکشانشان یک گام سیاسی مثبت بشمار می‌آید. در همین حال می‌بایستی در هر زمان و مکان با قاطعیت بر این حقیقت پای نشرد که نه خودمختاری و نه هیچ حقی کمتر از حق تعیین سرنوشت نمیتواند برابری و یکسانی ملت "کرد" را با ملل بالادست تضمین نماید و ضمنا نمیتواند با انبوه تمحیدات تئوریک، قانونی و سایکولوژی که بمنظور تحویل بردن و بی‌نام و نشان کردن او از جانب طبقات قدرتمند ترک و فارس و عرب فراهم گردیده مقابله نماید. خودمختاری نمیتواند استثمار ملی و آنا رشی از آنرا از پیکر ملت "کرد" بزدايد و نباید بخاطر رضایت شونیم درون ملت بالادست، راه داد که خودمختاری به ابزاری جهت خفه کردن خواست حق تعیین سرنوشت در سرزمین کردستان بدل گردد. بهمین دلیل انحرافی است که خواست حق تعیین سرنوشت شعار کلیه مراحل مبارزاتی جنبش رهایی بخش ملی "کرد" باشد و در رابطه باید از نیروهای چپ عراق و هر سه کشور دیگر خواسته شود تا شعار خود را در رابطه با مسأله کرد تغییر دهند و خواست و اراده ملت "کرد" را مورد توجه قرار دهند.

ملت ستم دیده "کرد" در سرزمین به بند کشیده خویش زندگی می‌کنند اما "کرد" به انسانی شباهت دارد که هر دو پای آنرا قطع کرده باشند. خودمختاری برای "کردها" به‌شابه یک پای مصنوعی پلاستیکی است نه چیزی فراتر.

هدف و آرمان ملت "کرد" این است که بسان ملت‌های همسایه خود ترک، فارس، عرب و سایر ملل دور و نزدیک صاحب هر دو پای باشند تا بتوانند راه تکامل خویش را بیابند.

بنظر من هر کسی بهر بهانه‌ای منکر این حق برای ملت "کرد" باشد مشکل بتوان باور داشت که برای دموکراسی و حکومت قانون و حقوق بشر می‌رزد. در حقیقت این تضاد در مورد سه کشور دیگر (ترکیه، ایران، سوریه) نیز صادق است. به نظر من شعار در هر بخش کردستان می‌بایست شعار حق تعیین سرنوشت باشد و تلاش بعمل آید نظر کلیه سازمانهای دوست درون جنبش دمکراسی در هر چهار کشور بسوی این شعار جلب گردد و برای جلب توجه دولتهای منطقه و جهان باید هم کوشید. در ضمن نمایندگان ملت "کرد" در هر کجا بمنظور حل موقت مسأله "کرد" چه در مورد "اتونومی" یا مسائلی از این دست قول و قرارهایی میدهند می‌بایستی تاکید نمایند که این فرم پذیرفته شده راه حل نهائی ملت "کرد" نیست. در نتیجه لازم است هر چه سریعتر کلیه نیروهای اجتماعی را دور شعار حق تعیین سرنوشت گرد هم آورد.

درباره

اهداف سیاسی سازمان

«به حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی بر کشور پایان دهیم» و «دموکراسی پارلمانی در شکل جمهوری فدراتیور برقرار کنیم»

نخستین کنگره سازمان، «پایان دادن به حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی» و «برقراری دموکراسی پارلمانی در شکل جمهوری فدراتیو» را اهداف سیاسی سازمان اعلام کرد. کنگره با این اقدام، زمینه استحکام وحدت سیاسی سازمان را تدارک دیده و اتحاد درمجویانه فعالان سازمان حول این اهداف را آماج قرار داده است. علاوه بر این، با صراحت یافتن سیمای سیاسی سازمان، اکنون این امکان مساعد برای جریان‌ها و یا شخصیت‌های سیاسی ایرانی را فراهم آمده که وجوه اشتراک و اختلاف سیاسی خویش را با سازمان دریابند و بر همین اساس، کیفیت رابطه سیاسی خود با آن تنظیم کنند.

بر این اساس، ضرورت دارد که برخی جهات در رابطه با دلیل گزینش این اهداف و توضیحاتی پیرامون اجزای متشکل آن، با فعالان سازمان و همه اپوزیسیون رژیم در میان گذاشته شود.

توجه به این واقعیت که سازمان از اواخر سال ۶۱، در عمل سیاست تقابل با حکام مستبد بر کشور را در پیش گرفت و از آغاز سال ۶۴، سیاست خود را بر سماراندازی حاکمیت این مستبدان قرار داد.

مسلک رژیم حاکم بر ایران در طول این مدت، بر همان کانی بر صحت سیاستی است که بر نفعی کلیت رژیم استوار می‌باشد. این رژیم از همان بدو استقرار، اندیشه تأمین خود را بی مطلق برای ولی فقیه، انحصار قدرت در دست روحانیت بنام جمهوری و اعمال استبداد بر شیر خود بنام اسلام را تعقیب می‌کند و طی تریب به دو دهه سال همین تکرار در کشور به اجرا گذاشته است.

در دوره سیادت این رژیم، ایرانیان با جنگ و جنایت فزاینده، استبداد روزافزون، قانون شکنی و بی قانونی، مراس و ناامنی، سرکوب خوین اقلیت‌های ملی، تبعیض خشن علیه زنان، تحقیر اقلیت‌های مذهبی، نقض حقوق شهروندی، تشدید فقر و فلاکت عمومی، گسترش بیکاری و بیخانمانی، شاهانه مفاسد اجتماعی، توقف و پس‌رشد اقتصادی و برانی کشور، اتلاف ثروت ملی، خصومت با فرهنگ و ارزش‌های ملی، و تخریب فاجعه‌بار ذهنیت و روان کودکان و نوجوانان کشور، مواجه بوده‌اند. طبیعی است که مواجهه ایرانیان میمن دوست، آزادیخواه، متجدد و عدالت‌جو با چنین رژیمی که فاقد هرگونه صلاحیت برای کشورداری است، نقطه قطعی در نفی و طرد آن از حیات سیاسی-اجتماعی کشور جلوه‌گر شود. سازمان ما، هویت سیاسی خود را در رد و دروایی طالع با این رژیم ضد ایران و ضد مردمی و این رژیم مستبد، مرتجع و سستگر تشخیص می‌بخشد.

کنگره سازمان با تصریح بر چنین هویتی، قویا بر مواجهه آشتی‌ناپذیر با این رژیم اصلاح‌ناپذیر مهر تأیید کوبید و ندانم‌انان را به تحکیم و حدت در پیکار علیه رژیم حاکم بر کشور و مخالفان استبداد حاکم را به اتحاد برای نفی این «حاکمیت» سیاه فراخواند.

بنابراین «رژیم جمهوری اسلامی» از چند سال پیش در بخشی از اپوزیسیون رژیم واز جمله در سازمان ما، پیرامون اینکه آیا «ولایت فقیه» و «جمهوری اسلامی» یکی هستند یا نه هم متمایزند، بحث گسترده‌ای جریان دارد.

یک نظر بر آنست که «ولایت فقیه» و «جمهوری اسلامی» با هم تفاوت دارند و «ولایت فقیه» نوع ویژه‌ای از حاکمیت اسلامی است که پایگاه اجتماعی آن بسی محدودتر از پایگاه دومی می‌باشد و در نتیجه تحت شرایط سیاسی معین، می‌تواند حذف شود بی آنکه الزاماً حاکمیت اسلامی در کشور برافتد. این نظر، در میانحال تأکید دارد که «ولایت فقیه» ستون فقرات «جمهوری اسلامی» موجود است و با درهم شکستن آن، به طلی توی «جمهوری اسلامی» نیز بمثابة کالبد آن، از هم خواهد پاشید. این فکر که خواهان تمرکز قوای اپوزیسیون برای حمله به «ولایت فقیه» است، در سیاست اتحادها طبعاً روی آن جریانات سیاسی مدافع حاکمیت اسلام که فقط با «ولایت فقیه» در افتاده‌اند و در واقع امر تنها با این شیوه از حکومت اسلامی مخالفت، حساب میکنند. برخی از مدافعان این نظر که بر امکان تغییراتی «معم» در قانون اساسی «جمهوری اسلامی» گمان دارند، در تحلیل نهایی احتمال استحاله در رژیم را منتفی نمی‌دانند.

اما نظر دیگر، رژیم ولایت فقیه را همان جمهوری

اسلامی میدانند و رژیم جمهوری اسلامی را همان حکومت فقهی می‌شناسد و بر آنست که فقهی حاکم، ولایت را فریبکارانه جمهوری خوانند و نام مورد علاقه مسلمانان، یعنی اسلام را به جای فقیه نشانند. جز این هیچ تغییر و تفاوتی وجود ندارد. خمینی خود همواره تصریح می‌کند که حکومت اسلام بدون حکومت روحانیت معنی است و مردم نیز بر اساس دوازده سال هملکرد رژیم، جمهوری اسلامی را همان حکومت روحانیت میدانند و آنرا همانگونه می‌شناسند که واقعا هست. این فکر، قاطعانه با هرگونه القای دوگانگی بین «ولایت فقیه» و «جمهوری اسلامی» در سیاست‌گذاری مخالفت می‌ورزد و رژیم جمهوری اسلامی را قبل از همه به این دلیل مظهر استبداد و ستم می‌شناسد که حاکمیت فقه و مذهب را بر مردم تحمیل کرده است. از نظر آن، استحاله جمهوری اسلامی در جهت سلب قدرت از فقه، نفی هلت وجودی «جمهوری» تقعا است. و سرانجام، این نظر بحث را متوجه رژیم موجود در ایران می‌داند که تجلی صریح حکومت دین است، و نه در باره این یا آن حکومت در کشورهای دیگر که رنگ اسلامی یا مسیحی و یا یهودی و غیره را بر چهره می‌زنند بی آنکه سکان حکومت را بدست فقه یا استغ یا و یا خاخام‌ها و امثالهم سپارند.

کنگره در رابطه با این بحث دوام دارد، بی آنکه وارد بحث مطول شود فرمولبندی اصلی سازمان در هر صه سیاست‌گذاری را در مقایسه با قبل صراحت با هم بیشتری داد. کنگره از فرمولبندی رسمی «رژیم ولایت فقیه (جمهوری اسلامی)» که از سال ۶۰ به اینسو در اسناد سیاسی سازمان نداشت و مضموناً بر یگانگی ولایت فقیه و جمهوری اسلامی تأکید دارد، فقط بر واژه جمهوری اسلامی تکیه کرد.

اراهه غالب کنگره آن نبود که «جمهوری اسلامی» و «ولایت فقیه» دو مقوله متمایز از یکدیگرند، بلکه بر آن بود که مبارزه مردم علیه رژیم حاکم باید در جهت مقابله با هرگونه حاکمیت‌ایدئولوژیکی از جمله رژیم حاکمیت فقهی و اسلامی سمت بگیرد. کنگره با تصریح بر این هدف، خواست که سازمان در هر صه سیاست‌گذاری با شعار نفی جمهوری اسلامی چهره کند و بدینسان احتمال هرز رفتن پتانسیل مبارزه مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی هر چه بیشتر تضعیف شود. در کنگره، در همین حال خاطر نشان گردید که در تبلیغات سیاسی سازمان به منظور آشنایی مایهت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، وسیعاً از واژه‌هایی چون ولایت فقیه، حکومت آخوندها، انحصار قدرت ملاها و نظایر آنها بمثابة اشکال تظاهر جمهوری اسلامی استفاده شود. این بدان معنی است که وقتی در ادبیات سیاسی سازمان تأکید میشود که رژیم ولایت فقیه برود، مراد همان رژیم جمهوری اسلامی است.

سازمان ما، که باورهای مذهبی مردم را از حساب رژیم مذهبی جدا میکند، که موجودیت تاریخی جریانات مذهبی - سیاسی در ایران را می‌پذیرد، که بر اتحاد با متدینین آزادیخواه معتقد به جدایی این و آئین از حکومت باورمند است، در کنگره خود تأکید کرد که «رژیم جمهوری اسلامی» برود.

«پایان دادن» به حاکمیت رژیم کنگره به پشتوانه تحولات فکری و متدیک در سازمان، اصطلاح «پایان دادن» را جایگزین مقوله «سرنوشتی» کرد که در فرمولبندی سابق سازمان، ناظر بر شکل مطلق قهر در برچیدن ساطر رژیم قهر و استبداد بود.

فرمولبندی پیشین، پیشاپیش راه را بر تنوع اشکال پایان دادن به حاکمیت رژیم می‌بست و سازمان را عملاً در بهره‌گیری از امکانات و ابتکارات محروم کرده بود. برچیدن ساطر رژیم جمهوری اسلامی محروم می‌کرد. این فرمولبندی، ذهن و انرژی فعالین سازمان را در یک راه محتوم از پیش فرض شده قرار میداد و اندیشه‌ای را که بر آزمون پایان دادن به حیات رژیم از طرق دیگر اتکا دارد با سازمان بیگانه می‌کرد. مقوله «سرنوشتی» در بهترین حالت با آماده کردن سازمان فقط برای یک شرایط یک راه و یک شیوه، خود خود و اماندگی سازمان در شرایط و مسیرها و شیوه‌های احتمالی که می‌تواند در جریان نبرد مردم با رژیم سر برآورد، تدارک میدید.

تجارب فنی در مقیاس جهانی و تاحدی در ایران یک قرن اخیر، بیانگر آنست که پایان یا بی‌حیات رژیم‌های

سیاسی در اشکال متنوع و گاه کاملاً بدیع و جدید بروز می‌یابد. این اشکال، از ترکیب پیچیده عواملی چون ماهیت و ساختار رژیم‌ها، سطح فرهنگ عمومی مردم کشورها، اوضاع و احوال جهانی و توازن قوا در سطح بین‌المللی، نحوه برخورد اپوزیسیون‌ها در مواجهه با رژیم‌ها، و تعادل نیرو در سطح ملی، متأثر هستند. در میان همه این عوامل، البته و بی‌تردید ماهیت و عملکرد رژیم هر کشور و میزان پایگاه آن در مواجهه با مردم همان کشور، نقش درجه اول را ایفا میکند. از اینرو بر اساس آنچه که تاکنون از رژیم جمهوری اسلامی میدانیم و می‌شناسیم، متأسفانه در حال حاضر تنها احتمال، تحمیل ناگزیر قهر بر مردم در مواجهه نهایی آنها با این رژیم جابر و قهر پیشه است. اما همانگونه که فوقاً تأکید شد، همه چیز در اختیار رژیم و ناشی از اراده آن نیست و لذا پیشاپیش نباید راه بر شقوق دیگر برای درهم شکستن مقاومت رژیم بسته شود. انتخاب مقوله «پایان دادن» به حاکمیت رژیم» در شعار اصلی سیاسی سازمان، تنوع اشکال مبارزه در نقطه پایان گذاشتن بر حاکمیت رژیم را تأمین می‌کند.

بعلاوه، خصلت انساندوستی و دموکراتیک سازمان و آگاهی متکی بر تجربه آن از عوارض بقایت منفی و مخرب قهر و جبر در مبارزه سیاسی، ما را امیدوار کرد که در هر گام از مبارزه سیاسی با دشمنان مردم، پیگیرانه نادانی و مبشر اشکال مسالمت آمیز باشیم. مردم، ما را در شعار سیاسی و در عمل، آنگونه، باید دریابند و بشناسند که می‌گوئیم و هستیم.

ما که تروریسم، جنگ، کین خواهی و انتقام‌جویی را مضایر ارزش‌ها و آرمان‌های انساندوستانه خود و مخرب و زیانبار برای استقرار دموکراسی در کشور میدانیم، صراحتاً به مردم می‌گوئیم که خواستار اجتناب از توسل به قهر و خونریزی در مبارزه هستیم و خواهان آئیم که در مبارزه بحق مردم علیه رژیم خونریز جمهوری اسلامی، خون کسی بر زمین نریزد. هر گاه هم که در شرایط حادثت یابی نبرد مردم علیه رژیم، فاجعه‌ای خلاف اعتقاد و خواست ما رخ بدهد، اولاً هملکرد ما باید چنان باشد که مسئولیت فاجعه تنها بر دوش کسانی سنگینی کند که سبب خونریزی و قتل انسان‌ها شده‌اند، ثانیاً روندهای بعدی بگونه‌ای سمت یابند که حداقل در دوره پس از حذف رژیم از حیات سیاسی کشور، روحیه انتقام‌جویی مجال بروز نیابد. ما بر آئیم که پیروزی معنوی مردم بر رژیم خونریز، نتایج ارزشمند و پرامیته‌ای برای دموکراسی در آینده کشور دارد.

کنگره از روی این احساس مسئولیت که از ماهیت انساندوستی و دموکراتیک سازمان ناشی میشود، بر اتکالی سازمان از همین امروز - از آغاز و در جریان نبرد - بر شکل مسالمت آمیز مبارزه و اجتناب از قهر و خونریزی تأکید کرد.

«پایان دادن» به حاکمیت رژیم، شعاری است که بخش مهمی از تحولات بزرگ فکری در چپ و در سازمان ما را بازتاب میدهد. کنگره سازمان، «پایان دادن» به حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی» را پیش شرط بنیادین مرحول سیاسی اساسی در ایران قرار داد و تحقق این هدف را زمینه‌ساز و استقرار یک نظم جدید سیاسی در ایران دانست. کنگره، هدف دیگر سازمان را «برقراری دموکراسی پارلمانی در شکل جمهوری فدراتیو اعلام داشت که می‌باید در رابطه با هدف مقدم و همراه با آن تبلیغ و ترویج شود و وحدت ندانیان خلق در زمینه اهداف سیاسی را تضمین کند.

«دموکراسی» هدف استراتژیک ما - دموکراسی، یعنی اینکه، مردم بر کشور حکومت کنند. یعنی اینکه، هیچکس و هیچ‌کس و نیرویی حق نداشته باشد به نیابت مردم و به نام آنان در کشور یکباره تازی کند بر شئون مردم فرمان براند. یعنی اینکه، حکومت برای آزادانه و مستقیم مردم انتخاب شود، سیاست‌های کشور توسط برگزیدگان مردم تدوین و اجرا گردد، مردم بر سیاست‌گذاری، اعمال سیاست و هملکرد مسئولین منتخب، نظارت پیوسته و نافذ داشته باشند، مقامات حکومتی مستقیماً در برابر قوانین و مردم مسئول باشند، مردم هروقت خواستند و لازم دانستند خط مشی کشورمداری و حتی خود حکومت را تغییر دهند. و یعنی

در باره

اینکه، اقلیت‌های فکری - سیاسی برای جلب اکثریت مردم از آزادی کامل برخوردار باشند و رعایت حق اقلیت‌ها، شاخص اصلی در جامعه شناخته شود.

در دموکراسی، شرایط آزادانه رشد دائمی هر شهر و منطقه و از تقای حقوق او برای مشارکت و دخالت واقعی در امور کشور خود، و در نتیجه شرایط بهره‌گیری از کل خرد جامعه برای سعادت عمومی و فرد، و حق هر کس و هر گروه اجتماعی در سازندگی کشور و نقد و رد هر تدبیر حکومتی و فیر حکومتی تامین است. دموکراسی، موثرترین نیروی ممانعت و جویبیت، تجاوز و تجاوز و تعصب و تحمیل، و ستم و احجاف است. عقل مشترک و انکار عمومی، نقطه در شرایط وجود آزادی و دموکراسی قادرند نیروی اعجاز خود را نشان دهند و از نابینجاری‌هایی که خلاف شان مقام انسانیت و علیه انسانیت است، جلوگیری کنند.

دموکراسی، آماج انسانی و راه انسانی برای نیل به اهداف انساندوستانه است. آن سطح از آزادی و دموکراسی که بشریت بدان دست یافته است، همواره تلاش‌ها و مبارزات همه انسان‌ها برای رهایی از قید جبر و زور در طول تاریخ بوده و تلاش برای ژرف‌نش و گسترش آن، همچنان مضمون اصلی پیکار انسان‌ها برای نیل به نیکروزی می‌باشد. دموکراسی، یک هدف مهم - مهم‌ترین هدف، و به بیان سیاسی یک هدف استراتژیک است.

سازمان‌ها، دموکراسی را هدف استراتژیک خود قرار داده است. سازمان، در برابر مردم ایران پیش از همه خود را با همین مشخصه بزرگ، معرفی می‌کند و معیار خود را در تقارب یا فاصله‌گیری از هر جریان و نیروی سیاسی در کشور، و در سطح جهان، تپل آن همه در میزان نزدیکی یا دوری آنها از دموکراسی می‌شناسد و می‌شناساند. بر این اساس، کنگره سازمان اندیشه‌ستریگ دموکراسی را - که از تجارب تلخ و شیرین گذشته سازمان و از تحولات در س‌آموز تاریخ و جهان در رابطه با آزادی و دموکراسی صیقل یافته است - اندیشه مرکزی سازمان اعلام کرد و تحقق آن را هدف مرکزی‌ها قرار داد.

آزادی و دموکراسی، همچنین برای سازمان از آرزو دارای اهمیت مضاعف است که پیش شرط تحقق عدالت و تحول جامعه به نظامی از ارزش‌های مبتنی بر نفی هر گونه ستم و تبعیض و استعمار انسان از انسان است. فقط از راه آزادی‌ها و گسترش دموکراسی در کشور است که میتوان به تحقق گام به گام عدالت نیل آمد. تنها در شرایط حق آزادی بیان عقیده و کار، و نیز آزادی ابتکار علمی و اجتماعی است که میتوان رشد و پیشرفت بلاوقته به‌تابه زمینه گسترش رفاه و عدالت عمومی را انتظار داشت. در شرایط فقدان آزادی و نبود دموکراسی، رشد طبیعی، همه جانبه و فراگیر و مبتنی بر مصالح همگانی در کشور، محال است. در چنین شرایطی، تحقق عدالت نیز لاجرم سترون خواهد بود.

آزادی و دموکراسی، مهم‌ترین و هم‌مهم‌ترین و هم‌مهم‌ترین مطالبه مردم ایران است و هر روز هم که میگذرد پایگاه این خواست مردمی و وسعت بیشتری می‌یابد. امروز عالیترین دستاورد نزدیک قرن اخیر مردم ایران در میان‌هلیه انواع استبداد و ارتجاع، و خیانت و ستم را باید در توده‌های شدن درک ضرورت و اهمیت آزادی و دموکراسی در ایران دانست. آموزش سیاسی معظمی که مردم ایران در جریان انقلاب بهمین و دوازده سال حاکمیت رژیم استبداد بدست آورده‌اند، ارزش آزادی و دموکراسی را بنحو شگرفی برای آنها افزایش داده و اهمیت این دو در افکار عمومی همچنان روبه‌ارتقااست.

اکثریت عظیم مردم که از نبود آزادی در کشور خسارت دیده و رنج می‌برند، خواهان رفع استبداد و مدیدن نسیم آزادی در ایران هستند. وجوب آزادی، هیچگاه به اندازه امروز برای مردم ایران قابل فهم و درک نبوده است. هیچ شعاری به اندازه مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی، ظرفیت جلب توده‌ها به مبارزه مشترک علیه رژیم زاندارد.

آزادی و دموکراسی، خواستی است که رژیم استبداد را بیش از هر خواست مردمی دیگر تحت فشار و تنگنا قرار میدهد. استبداد این رژیم، پدیده‌های عرضی و تصادفی در وجود آن نیست بلکه در سرشت و ذات اوست. این رژیم، در اساس نمیتواند از استبداد چشم‌پوشد. رژیم، خواست مردم برای آزادی و دموکراسی را تلاش آنان برای پایان دادن به حاکمیت خود تلقی میکند و مردم نیز میدانند که خواست آزادی و برقراری دموکراسی در کشور، چه رابطه‌ای را بین آنان و رژیم شکل میدهد. خواست آزادی و

دموکراسی، بن بست ناگزیر رژیم مستبدانه‌ایان می‌سازد. گسترش مبارزه در راه آزادی و دموکراسی در ایران، موقعیت رژیم را در جهان که دموکراسی را یک ارزش هموم بشری در چه نخست می‌شناسد و خیم تر میکند و او را در تنگنای بین المللی قرار میدهد. طرح و تبلیغ و ترویج آزادی و دموکراسی، چشم اسنندیار رژیم را هدف میگیرد.

کنگره، با تکیه بر جمیع جهات فوق بود که "دموکراسی" را در مقابل رژیم جمهوری اسلامی قرار داد و برای نیل به دموکراسی، خواهان "پایان دادن به حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی" شد.

دموکراسی پارلمانی

در کنگره، پیرامون چگونگی اعمال دموکراسی در کشور و اجزای آن - که در واقع جزو موضوعات برنامه‌ای هستند و مسلما از مباحث برنامه‌ای به تفصیل مورد مداخله قرار خواهد گرفت - بحث معینی نشد. اما نمایندگان کنگره به پشتوانه مباحثی که طی سال‌های اخیر در سازمان و در سطح جنبش دموکراتیک پیرامون نحوه اجرای دموکراسی در ایران پس از رژیم جمهوری اسلامی جریان داشته است، بر سر یک موضوع مهم توافق نظر داشتند: اینکه، رکن اصلی قدرت در کشور باید پارلمان باشد. از نمونه‌های متعددی از اشکال دموکراسی و سطوح مختلف دموکراتیسم که در معرض دید و تجربه ما قرار دارد، موثقت‌ترین و پیشرفته‌ترین آنها، دموکراسی‌هایی هستند که در آن‌ها:

۱) مردم بگونه مستقیم در ایجاد و نظارت بر قدرت مشارکت دارند و به دیگر سخن، عناصر مشکله قدرت مستقیما توسط مردمی انتخاب میشوند که امکانات حداقل برای شناخت انتخاب شوند را دارند؛

۲) امکان شرکت همه جریانات سیاسی - اجتماعی کشور در پارلمان به میزان مقبولیت اجتماعی آنها تضمین است و بدینوسیله احتمال حذف اقلیت یا اقلیت‌ها توسط اکثریت منتفی می‌باشد؛

۳) تامین آزادی بیان و تشکل در شکل قطعی و کامل آن حق مردم و همه جریانات سیاسی - اجتماعی کشور برای ایفای نقش در جامعه ارتضمین میکند؛

۴) هم رکن اصلی قدرت از تمرکز کمتری برخوردار است و هم خطر تمرکز قدرت در دست یک یا چند فرد تحت عنوان رئیس جمهوری یا نخست وزیر و غیره بلاموضوع است؛

۵) زمان اقتدار برای رکن اصلی قدرت، کوتاه است و مهم‌تر از آن، مردم هر لحظه میتوانند در ترکیب رکن قدرت تغییری را وارد کنند؛

۶) چنین رکن اصلی قدرت که منبث از اراده مردم است، دیگر نهادها و مقامات قدرت سیاسی و بویژه قدرت اجرایی را تحت کنترل خود دارد؛

این ویژگی‌ها، در دموکراسی‌های پارلمانی بیش از هر نوع دیگر از دموکراسی‌ها مجال بروز دارد. بعلاوه، پارلمان بجایه یک سیستم این استعداد را دارد که شوراهای محلی منتخب مردم به عنوان ارکان‌های محلی قدرت در زیر آن و مرتبط با آن سازمان یابد. در چنین حالتی، دموکراسی به سطح تکامل‌تری ارتقامی یابد.

کنگره سازمان، با تکیه بر "دموکراسی پارلمانی" به هدف استراتژیک سازمان یعنی دموکراسی، جنبه معین و مشخص خود را در کنگره قدرت در ایران پس از رژیم جمهوری اسلامی را "پارلمان" اعلام کرد.

کنگره، در شکل جمهوری "در شکل جمهوری" کنگره، شکل نظام دموکراسی در ایران پس از حاکمیت فقها را جمهوری اعلام داشت. شکل جمهوری برای نظام دموکراسی که از دیر باز خواست مشترک و صریح همه نیروهای دموکراتیک میهن ماست، طبعا فکر جدیدی نیست. معهدا کاملا ضروری بود که کنگره سازمان، بار دیگر همین اندیشه مورد قبول همگان را صراحت بخشد و بر آن تاکید بورزد.

درواقع، اهمیت دموکراسی برای کشور و نفوذ دامنه‌ساز آزادیخواهی بر همه نیروها و جریانات اپوزیسیون، موجب تقویت گرایش در صحنه سیاسی کشور شده که تاکید دارد: هدف، برکناری رژیم مستبد حاکم و استقرار دموکراسی در کشور است و شکل رژیم آتی، یک مسئله درجه دوم میباشد. نماینده اصلی این گرایش، جریان از سلطنت طلبان است که از یکسوی طلی سالمای اخیر پاره‌های موازین دموکراسی را وارد منشور و بیانیه خود کرده و مواضعی آزادیخواهانه اتخاذ نموده است و از سوی دیگر همچنان سودای پادشاهی پهلوی را در

سر دارد. این گرایش، قسما بر بخش‌هایی از اپوزیسیون جمهوریخواه نیز سایه انداخته و ایقان را برهنم خودشان به واقع بینی کشانده است. لازم و مهم بود که کنگره در اعلام هدف سیاسی سازمان، موضع خود را در قبال چنین گرایشی تصریح میکرد. تاکید بر جمهوری بعنوان شکل دموکراسی که تاکید بر مخالفت قطعی ما با هر شکل قیر جمهوری از جمله سلطنت است، در همین حال ناظر بر موضع ما در قبال همان گرایش انحرافی در جنبش نیز می‌باشد.

این البته واقعتا دارد که در جغرافیای سیاسی جهان، ما با برخی رژیم‌های سلطنتی روبرو هستیم که از خیلی از جمهوری‌ها، دموکراتر هستند. اما این نیز واقعتا دارد که، اولانهاد سلطنت اساسا میراث قرون گذشته است، ثانی سلطنت پدیده‌ای انتراهی نیست و برعکس، جنبه مشخص و تاریخی دارد. تاریخ سلطنت در ایران، تاریخ ۲۵۰۰ سال استبداد آسیایی، صدها سال فرمانروایی مستبدانه شیخ و شاه، بیش از صد بیست سال استبداد تجر و بیش از نیم قرن دیکتاتوری پهلوی است! سلطنت طلبان، هرگز این واقعتا را پنهان نمیدارند که سلطنت را "اساس وحدت ملی کشور" و شاه را نماینده این "اراده واحد" می‌شناسند!

اپوزیسیون دموکراتیک تا آنجا که به آن مربوط میشود بهیچوجه اجازه بدهد که جمهوری در همین ولایت فقها جای خود را به سلطنت بسپارد و مردم ایران دوباره با همان نظام و پاسداران آن مواجه شوند که در سال ۱۳۵۷، یکپارچه و قاطعانه به امید رسیدن به جمهوری، آنجانی کرده بودند. همسویی یعنی بخش دموکراتیک اپوزیسیون با سلطنت طلبان در تلاش برای برکناری رژیم حاکم، و حتی برخی موارد و مواضع مشترک این اپوزیسیون با جناحی از سلطنت طلبان در رابطه با آزادی‌ها، حتی ذریه‌ای هم نباید هدف ما برای استقرار جمهوری را مشخص و بیهوده تعویق بیندازد.

تصریح کنگره بر اینکه دموکراسی، "در شکل جمهوری" استقرار یابد، ضرورت و اهمیت سیاسی داشت.

قدرتتو

قدرتتو، ساختار جمهوری مطلوب سازمان کنگره، ساختار جمهوری مطلوب سازمان را "قدرتتو" اعلام داشت.

در این زمینه، البته بحث چندانی در کنگره صورت نگرفت و حتی باید اذعان داشت که در دوره حرکت به سوی کنگره نیز، پیرامون فدرالیسم و جمهوری فدراتیو (فدرال) بحث مکنفی بعمل نیامده بود. با اینهمه، وقوف به اهمیت حل مسئله ملی در ایران و تامین حقوق اقلیت‌های ملی در جمهوری آتی، محرکه اصلی کنگره در انتخاب ساختار فدراتیو برای جمهوری مورد نظر بود.

اکثریت نمایندگان کنگره بر این گمان بودند که فدرالیسم برای ایران کثیر العنله بیش از هر ساختار سیاسی دیگر خصلت دموکراتیک و عادلانه، جنبه واقعی و پایدار دارد. و این کاملا طبیعی است که اکنون در دوره تحول و بازسازی، سازمان سراسری ماکه طی دهه گذشته بیش از هر سازمان سراسری دیگر در شناساندن و مدافعت حقوق اقلیت‌های ملی موثر بوده و در همانحال دچار انحرافات و اشتباهات جدی نیز در این زمینه شده است، بخواهد که جهتگیری جدید خود برای حل مسئله ملی در ایران را اعلام کند و حتی آنرا در شعار استراتژیک خود بگنجاند.

در اندیشه پیشین ما، حق تعیین سرنوشت برای یک اقلیت ملی بیان میشد اما بلافاصله شرط قانونیت آن به تصمیم حزب پرولتاریا - مدعی نمایندگی اراده طبقه کارگر، طبقه‌ای فراملی و تجزیه‌ناپذیر به لحاظ ملی - موکول و مشروط میشد! ترجمان این دیدگاه "انترناسیونالیسم پرولتاری" در ایران، به یک اعتبار هم‌اوابی هملی با اندیشه ناسیونالیسم تنگ نظرانه‌ای بود که از نظر آن "تمامیت ارضی ایران" شرط مقدم و مرجع هر چیز دیگر است! ناپیگیری جنبش چپ و از جمله سازمان ما در دفاع راستین از حقوق دموکراتیک خلق‌های تحت ستم کشور و دموکراسی واقعی در ایران، اساسا در این نحوه تفکر ریشه داشته است.

اندیشه حاکم بر سازمان، تعهد عملی به دموکراسی و دموکراتیسم در ایران را آن میداند که حق تعیین سرنوشت برای هر خلق و ملیت ساکن در کشوری هیچ و چون و چرا پذیرفته شود و هیچ اگر و مگر حقوقی هم نتواند اراده و خواست آن خلق و ملیت را نقض کند. در همین حال ما بر این باوریم که هلیترقم این یا آن گرایش واقعی در میان طبقه در صحنه ۱۲

انتظار از آقای گالیندوپل

مظهر عدل و انصاف معرفی نموده و رفتار جمهوری اسلامی با آندسته از مخالفان را که علیه موجودیت نظام توطنه نمیکنند، مدارا قلمداد کرده است.

اگر قرار باشد که بر اساس ضرب المثل "سالنی که نیکوست از بهارش پیداست"، از نتایج کار آقای گالیندوپل یک ارزیابی اولیه داده شود، طبعاً سنگینی به نفع کفه انتظارات ایجادترین نخواهد بود. بعلاوه، اگر شرایط سیاسی زمان بازدید این هیئت از ایران نیز مدنظر قرار بگیرد، آنگاه بر احتمال تکرانی بیشتر، باز هم افزوده میشود. زیرا، سفر دوم بازرسی ویژه کمیسیون حقوق بشر به ایران، در زمانی سازماندهی شده که افکار عمومی در جهان متوجه بحران خلیج فارس و مشخص رژیم عراق است. در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی روند بهبود مناسبات خود با قرب را شتاب داده و رسانه‌های خارجی، بر مدار ارائه تصویر اعتدال از رژیم قرار گرفته‌اند.

در باره...

جنبش‌های ملی در ایران، حداقل در چشم انداز قابل روایت مصالح همه واحدهای ملی کشور ایجاب میکند که با اتکا بر مشترکات تاریخی و سیاسی و دیگر لایق مشترک موجود و نیز قبل از همه بر اساس مناسبات نوبین کاملاً مبتنی بر دموکراسی و برابر حقوقی، ایران دموکراتیک و احداث شود و در برابر تجاوز هر نیروی بیگانه به ایران دموکراتیک، از تمامیت ارضی و دموکراسی ممکن کشور مشترک دفاع شود. اقتضای عملی این آرمان سعادتبار در آنست که حقوق هر واحد ملی در تعیین سرنوشت خود، از سوی دیگر واحدهای ملی کشور از همان ابتدا و همواره، قانوناً و عهده‌بر رسمیت شناخته شود. به نظر ما، فدرالیسم آن طرف مناسبتی است که مظهر اندیشه دموکراتیک، ترقیخواهانه و عدالتجویانه در آن میگذرد. در یک تضاد کلی، در میان انواع راه‌های ملی که تاکنون در کشورهای مختلف کثیرالمله برای حل مسئله ملی به اجرا گذاشته شده است، فدرالیسم بیش از هر راه دیگر موفقیت داشته است.

البته، نه خود ایده نظام حکومتی فدرال را باید یک

دولت‌های فدرالی که هموماً برخورد نسبت به حکومت‌های استبداد یا مقتضیات سیاسی و اقتصادی خودشان میزان میکنند و موضع در مقابل آزادی‌کشی توسط این رژیم ما را از منشور ممانع میگذرانند، آشکارا موضع قلبی خود در این زمینه را تعدیل و یا تقصیر عرض کرده‌اند.

اکنون، رژیم با بهره برداری از وضع خاص سیاسی و نیز به پشتوانه تجربه‌ای که از سفر پیشین این هیئت بدست آورده، بر آنست که گزارش دوم آقای گالیندوپل به کمیسیون حقوق بشر را سند براهت خود کند. این در حالیست که نیروی مسئول در ایورزیسیون رژیم، استقبال خود از اولین گزارش هیئت انحرافی کمیسیون حقوق بشر به تهران در اواخر سال گذشته را، با تصریح بر نقائص و ضعف‌های فاحش این گزارش همراه کرده بودند. تاکید آنها، بر لزوم تکمیل آن گزارش در سفر بعدی به ایران بود. اگر چه باید منتظر بود تا گزارش سفر دوم آقای گالیندوپل و هیئت همراه ایشان، رسماً انتشار یابد تا بر اساس آن امکان تضاد قطععی و روشن فراهم آید، اما با

سیستم فکری واحد و پایان یافته تلقی کرده و شناخت ما از مبانی و مشخصات اشکال متنوع آن کافی است. بعلاوه، برخورد با نظام فدرال صرفاً از زاویه حل صحیح مسئله ملی مطرح نیست. نظام فدرال، ناظر بر اصل عدم تمرکز و از این طریق تأمین دموکراسی پایدار در کشور است که فعلاً از بحث پیرامون آن در این مقاله، خودداری میشود. با اینحال میدانیم که هم برای اندیشه لیبرالی که از فدرالیسم نوعی کوسموپولیتزم را درک میکند و هم برای تفکر سوسیالیستی که از آن نوعی انترناسیونالیسم را میبندد، فدرالیسم متشکلی از دولت‌های مستقل برابر حقوق میباید. منظور کانت - نیلسون آلمانی، از این نظام حکومتی، صلح دائمی بین دول متخاصم بود. پرودون آثارشیت نیز صلح فدرال فدرالیسم بود، آنرا آلفر ناتیو دولت ملی قرار میداد. اندیشه ورناتی چون فرانتس و هامیلتون و شخصیت چپ مشهور - ترنوسکی هم، دولت فدرال را آلفر ناتیو دولت واحد ملی تفسیر میکردند. از اینرو، نظام حکومتی فدرال که حق جدائی و حق قانونگذاری و اجرای مستقل برای دولت‌های متشکله این نظام را به رسمیت میشناسد، فراتر از خودمختاری است که پاره‌های حقوق برای یک واحد ملی را تأمین میکند. بلکه برای آن واحد

اینهمه ذکر یک نکته، ضروری و حائز اهمیت است. انتظار از آقای گالیندوپل آنست که در گزارش خود، با رعایت اصل امانت و صداقت کامل، همه جزئیات مربوط به بازدید از زندان‌ها و زندانیان و بویژه محدودیت‌های اعمال شده از سوی رژیم را، انتشار دهند. هیچ ملاحظه سیاسی، نباید مانع از انعکاس جنایت‌های رژیم خونریز فغجا در زندان‌های ایران و همگردد هولناک آن و در قریضه نقض خشن حقوق بشر شود. هیچ اصلی، فراتر از حرمت به اخلاق و کرامت انسانی و اجتناب از خدشه دار شدن باور به حقوق بشر، نیست.

پیروزی بشریت آزادیخواه در شکستن مقاومت چندساله رژیم جمهوری اسلامی نسبت به انتفاع از پذیرش نماینده کمیسیون حقوق بشر در ایران، بهیچوجه نباید با مسخ شدن نتایج کار این کمیسیون، به ناکامی بدل شود. رژیم، حتی سرسوزنی هم نمی‌تواند براهت یابد. انتظار از آقای گالیندوپل، یک انتظار انسانی و مسؤلانه است.

ملی حق جدائی قابل باشد. بی‌تردید، در جریان بحث‌های آتی، هم میتوان به درک روشن و بیشتری از این مقوله نایل آمد و هم بطور کلی، پیشنهاد سازمان برای حل مسئله ملی در ایران را بنحو دقیق‌تر و کاملتری فرموله کرد. در این میان، امر مسلم اتخاذ آنگنان سنگینتری و آنگنان پیشنهادات برای حل مسئله ملی در ایران میباشد که بتواند پیگیری در برخورد دموکراتیک مابا حقوق واحدهای ملی کشورمان را بازتاب دهد. تصمیم‌کننده در رابطه با تعیین ساختار "فدراتیو" برای جمهوری آتی از این عزم و اراده نشات گرفته است.

امید، که آنچه به اختصار در باره اهداف سیاسی سازمان بیان شد، بتواند برای اظهار نظر فعال همه اعضا و دوستداران سازمان پیرامون محتوی و شکل دو شعار اصلی سیاسی سازمان، زمینه لازم را فراهم آورد. و این انتظار، که متشکل ما و شخصیت‌های دموکرات میسرمان، هر نکته نظر و یا انتقادی را که وجه مفاد دو شعار "پایان دادن به حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی" و "برقراری دموکراسی پارلمانی در شکل جمهوری فدراتیو" میداند، ابراز بدارند.

محمدی اول آبانماه ۱۳۶۹

نامه توضیحی

مترجم و ویراستار بر نامه حزب سوسیال دمکرات سوئد با تعجب مشاهده کردیم که ترجمه ما در نشریه کار به چاپ رسیده است. ما لازم به توضیح میدانیم که این ترجمه برای مطالعه شخصی در اختیار دوستی قرار گرفت و از این طریق نیز در دسترس فرد دیگری قرار گرفت که به ابتکار شخصی بدون کسب اجازه از مترجم و ویراستار، آنرا برای سازمان اکثریت فرستاد و نشریه کار نیز متن جرح و تعدیل شده مقدمه‌ای را که مترجم بر اثر مزبور نوشته و بخشی از متن برنامه را در شماره مهرماه ۱۳۶۹ خود چاپ کرد.

مترجم و ویراستار این اثر که بدون چشم داشت مالی و بدون هدف کسب شهرت اقدام به برگرداندن این اثر به فارسی کرده‌اند، شرط موافقت با انتشار این برنامه در نشریه کار را احترام به حقوق مترجم و درج این نامه توضیحی و مقدمه خالی از دخل و تصرف این اثر، در شماره آتی نشریه کار میدانند. بدیهی است که درج این اثر در نشریه کار به هیچوجه نشانه وابستگی ویراستار و مترجم این اثر به نشریه کار و سازمان فدائیان اکثریت نیست.

ویراستار - ف. شیوا
مترجم - ه. اورمزد
سوئد ۱۲/۱۵/۱۹۹۵

ما "مندرگ در صفحه ۳، در ستون دوم، بند مربوط به اشکال مالکیت با جاافتادن فعل "تنظیم می‌کنند" دچار اقتضاش شده است متن صحیح این بند به این صورت است: اشکال مختلف مالکیت وجود دارد. دولت شرایط ثابت میان بخش‌های مختلف اقتصاد را تأمین کرده، مناسبات آنها را در چهارچوب قوانین رشد اقتصادی و براساس نیازهای مردم و مصالح جامعه، حفظ محیط زیست و استفاده صحیح از منابع طبیعی تنظیم می‌کند.

صندوق‌های بیمه، باز نشستگی و نظایر آن مورد حمایت دولت هستند و حکومت با استفاده از اهرم‌های اقتصادی از جمله مالیات تصاعدی، سودجویی بخش خصوصی را مهار می‌کند.

۲- در همین سند در ستون سوم در قسمت مربوط به تمرکز مبارزه حول شعار انتخابات آزاد عبارت "انتخابات آزاد است" با "انتخابات آزاد" است جایگزین می‌شود.
۳- در سر کلیشه تاریخ شماره و... جا افتاده است.
۴- در صفحه آخر در فراخوان مالی: پاراگراف چهارم "نمرست" قلمطو صحیح آن "ضرورت" است.

مقدمه مترجم

حزب سوسیال دمکرات سوئد در سالهای آغازین سده حاضر نقش مترقی در جامعه مزبور داشته و پیوسته از باثبات‌ترین و رادیکال‌ترین احزاب سوسیال دمکراسی اروپا بوده است...

بطوریکه حتی احزاب کمونیست ایتالیا و اسپانیا بر آن کرده‌اند که احساس تجانس با این حزب دارند. اما آنچه در سالهای اخیر رخ داده است، این حزب را پیش از پیش به یک حزب لیبرال سوسیالیست بدل کرده است. پراگماتیسم حجم باز هم بیشتری در سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های این حزب گرفته است. کرنش در برابر گرایشات سرمایه‌داری و تالیبرال تلوری جیدی و نگران‌کننده در مجامع سیاست حزب مزبور است. اکنون دیگر انتشار این برنامه و دفاع از آن برای رهبری این حزب بسیار دشوار است و در کنگره آتی برنامه جدیدی که اکنون در دست تهیه است به تصویب رسانده خواهد شد.

سوسیال دمکراسی در ایران پدیده چندان شناخته شده‌ای نیست، و ترجمه این اثر برای مترجم آن، نه جنبه ترویجی، بلکه جنبه مطالعاتی دارد. مترجم به محدودیت دانش خود واقف است و بدون اشاره به محدودیت‌های کار و دشواری‌های ترجمه از زبان سوئدی به فارسی، امیدوار است که خوانندگان این اثر از برخورد فداکارانه و سازنده با ترجمه حاضر دریغ نکنند.

ه. اورمزد
موسکو - سوئد
بهار ۱۹۸۹

گسیختگی

مسئول است. هدف از این مختصر، صرفاً اشاره به برخی جهات اساسی فعالیت جاری و آتی سازمان است.
۱) مسلماً سنگین‌ترین عهده و تشخیص خلقت اصلی در مجموعه وظایف در هم تنیده‌ای که پیش روی ماست، دارای اهمیت کلیدی است. اکنون این سؤال مرکزی در برابر ما قرار دارد که: همه چیز در خدمت بازسازی سازمان، یا سازمان در حال بازسازی در خدمت تشکیل، توأم و دوام جنبش نوین چپ؟

در اینکه می‌باید وضع سازمان را چه به لحاظ اندیشگی و چه در رابطه با پراتیک سیاسی و چه از نقطه نظر تشکیلاتی سرو سامان داد و رشته امور را در حداقل سطح مطلوب به انتظام کشید، تردید جایز نیست. اما موضوع اینست که، چنین انتظام‌دهی را هدف بر میگزینیم یا آنرا وسیله‌ای در خدمت بنای جنبش نوین چپ قرار میدهیم؟ طرز تکرری که نجات سازمان را کلید نجات جنبش چپ میدانست، از من تلخ خود را پس داده است. این طرز فکر

تصحیح و پوزش

در شماره گذشته کار اشتباهات چاپی متعددی رخ داده است. این امر از انتقال سازمان نشریه، اختلالات ناشی از جایگزینی گروه کار جدید به جای تحریریه سابق و تجدید سازمان پرسنل فنی ناشی شده است. باپوزش از خوانندگان گرامی موارد اشتباه به شکل زیر تصحیح می‌شود:
۱- در سند "اهداف سیاسی و رئوس خط مشی ادامه دارد"

کنگره، گسست از دیروز، واقعیت امروز

بهراد کرمی (بخش دوم)

درباره دستاورد کنگره

مهم ترین نکته پیرامون کنگره برگزار شده، بیگمان ارزیابی است که از آن داریم و اینکه دستاورد اصلی آن را چه می دانیم. نقطه مزیت در سمت دهمی حرکت آتی سازمان، درست در همین جاست. البته واقعیت کنگره و چه مصوبات آن، خود به روشنی توضیح می دهند که کنگره چه را رد کرد و کدام راه را گشود، اما در تحلیل نهایی نوع برداشت از حاصل کنگره است که راه پس از آن را جهت خواهد داد. بسته به اینکه تفسیر غالب از کنگره، در سازمان کدام باشد و چه جملتی از اقدامات آن در پرتیک روز برجستگی بیابد، میزان و فاداری به راه کنگره نیز هیبار خواهد خورد.

دستاورد اصلی کنگره، آن بود که به عنوان کنگره گسست سازمان از خطاها و انحرافات گذشته برآمد کرد. کنگره، طفره روی از برخورد جدی و ضرور با گذشته وارد کرد و با عمده ترین خطاهای گذشته تعیین تکلیف نمود. از این نظر، کنگره به نقطه عطف تعیین کننده در تاریخ سازمان بدل شد. کنگره، بویژه با برخورد صریح و قاطع علیه سیاست و برنامه "شکوفایی جمهوری اسلامی" (توین) در حمایتی کامل ارزیابی نقادانه پلنوم وسیع بهار ۵۶ کمیته مرکزی سابق از سیاست گذشته، آشتی ناپذیری سازمان با حکومت مستبد و فتنه و ارتجاع حاکم بر کشور را تصریح و تثبیت کرد و سازمان را از توهم استحاله در رژیم جمهوری اسلامی فاصله باز هم بیشتری داد. کنگره، با تاکید بر بزرگترین خطای تاریخی سازمان در گذشته، پشتوانه معتبری برای سیاست سازمان در پایان دادن به حکومت جمهوری اسلامی فراهم آورد.

کنگره به نوسازی در سازمان رسمیت داد و راه نوسازی اندیشه و اقدام در سازمان را هموارتر ساخت. کنگره، در هویت ایرانی و استقلال ما فدائیان خلق باز آفرینی کرد و پاکسازی آن را از برخی شرهای نشسته بر چهره دیروز سازمان اعلام داشت. کنگره، انگیزه همدانخواهی همیشگی فدائیان خلق را مورد تاکید قرار داد و بر ضرورت نوسازی هویت همدانخواهی فدائیان خلق که هر تأیید گویند، کنگره، زمینه این تحول در صفوف ما را مهیا کرد. کنگره، برای تحقق ارزشهای سوسیالیستی در جامعه، و هر گونه اراده گرایی و واقع گرایی و متکی نکردن مستقیم عدالت اجتماعی بر رشد و ترقی، تعلق به ارتجاعی-فاجدهای قوام و استحکام بخشید.

کنگره، سازمان را واحد نگه داشت و آنرا متحد کرد، به این دلیل که نخواست از آنچه بر ما گذشت به سکوت بگذرد و به این دلیل که وحدت نوین را با مضمون گسست از گذشته و حرکت به سوی گسترش نوجویی و نو اندیشی در عمل، سامان داد. کنگره، از کمیته گاه خطی فدائیگری بی محتوی جست و خود را اسیر وحدت بخاطر وحدت نکرد. کنگره، از ارزشهای سنت فدائی، تأمین وحدت با ماهیت نوجویی را برگزید. کنگره با اتخاذ موضع صریح درباره گذشته، عذر برانه خطر واقعی تقسیم سازمان بر سر گذشته را منتفی کرد و با احترام از تعجیل در امر تعیین تکلیف نهائی نسبت به چند و چون راه آینده - راهی که هم به پختگی کافی نیاز دارد و هم اینکه، همه استعداد برای جذب و هملی کردن اندیشه های نوین در سازمان هنوز به شکوفه ننشسته است - شرایط برای گسترش پایگاه اندیشه و اقدام نوین در سازمان واحد را فراهم آورد. وحدتی که کنگره فراهم آورد، وحدتی همدمند و پیشرو است.

در کنگره، حرمت به دموکراسی سنگ بنای مناسبات درون سازمانی شد و پایه حرکت سازمان بر رزم آزادیخواهانه و آزادیخواهی رزم جویانه قرار گرفت. کنگره، ضمن ایجاد شرایط برای بیان نظرات و اندیشه های متنوع در جمیع عرصه ها، برای هر عضو سازمان، بر خود مختاری سیاسی، نظری و تشکیلاتی مسئولان مهار زد و بدین ترتیب امکان داد تا مواضع متخذه از سوی سازمان، برای جنبش جدی تلقی شود و همگان بدانند که جهتگیری های غالب در سازمان کدام است، کنگره با تاکید قاطع بر حاکمیت دموکراسی در سازمان، هم حساسیت مسئولین را بالا برد و هم انرژی بزرگی

برای ابتکار آفرینی ها آزاد کرد. یعنی که، زمینه برای تحرک سیاسی و پرتیک فعال را گسترش داد. و، کنگره بانهادی کردن کنگره در سازمان، هم دموکراسی را رهبر سازمان کرد، هم رهبری را دموکراتیزه نمود، و هم دموکراسی را کنترل کننده رهبری قرار داد.

کنگره، همچنین با پذیرش بر خورد قاطع نسبت به تفسیر و جابجائی رهبران و انتخاب رهبری جدید ولو به شیوه سزائین، نشان داد: که لازم عمل به دموکراسی را تغییر و دگرگونی در عمل میداند، و نوسازی یک جنبش نمی تواند و نباید در نو کردن حرف و حدیث ها خلاصه و محدود شود. کنگره، با این اقدام جسورانه هم اثبات کرد که در سازمان ما ظرفیت بالائی برای فراتر قرار دادن حقیقت نسبت به هر هلقه وجود دارد و هم نشان داد که استقبال از اراده دموکراسی و احترام فروتانه به آن، بگونه ای امید آفرین رشد کرده است. برخلاف این نظر تادرس که اینجا و آنجا به ناحق اشاعه یافته که گویا اختلافات در رهبری سابق علت العفل دشواری های سازمان بوده است و از اینرو هم تغییر آن ضرورت داشت، باید تصریح کرد که بحران در رهبری سازمان جلوه اختلافات واقعی و ناگزیر در سطح سازمان و جنبش بوده و تغییر آن نیز، مظهر برجسته دموکراتیزاسیون - جنبش ما، تجلی باورمندی سازمان به نوسازی در عمل، و بیانگر گذار جنبش پیشرفته در جنبش دموکراتیک ایران، مسلما باور به دموکراسی را ارتقا داده و قطعاً نیروی دموکراسی را در جنبش تقویت خواهد کرد.

و بالاخره کنگره شرایط افزایش برای فعالیت موثر و منظم سازمان در بیکار علیه استبداد و ارتجاع حاکم بر کشور، و ایفای نقش واقعی و درخور توان آن در جنبش دموکراتیک مردم ایران را فراهم آورد. زیرا که، هدفمندی سازمان را صراحت و تکامل داد و فعالیت متشکل برای اهداف نوین را تدارک دید.

نتایج کنگره نمی تواند مایه تامل برای نیروهای واقعا آزادیخواه کشور ما، موجب خوشنودی نیروهای جمهوریخواه دموکرات، و باعث دلگرمی نیروی همدانخواه در جمیع جمعیت نباشد. با برگزاری کنگره، اکنون شرایطی وجود آمده است تا هم فدائیان که واقعا به مبارزه متشکل نوین در راه دموکراسی و عدالت معتقدند به سازمان پس از کنگره بپیوندند و وظیفه بگیرند، و هم، آن رفقایی که واقعا دموکراسی باور دارند، ضمن تداوم وظایف رزمجویانه در سازمان از فضا دموکراسی برای اشاعه نکته نظر ها و دیدگاههای خودشان قویا بهره بگیرند. راه پس از کنگره، راه نبرخش مبارزه در راه آزادی، راه آزادی مبارزان در سازمان، راه اراده واحد برای تحقق اهداف سازمان، راه تنوع و تقاض و جامعه سالم اندیشه ها، و شایرهای است که در آن نیروی نوین عدالت وحدت خواهد یافت و جمیع دموکراسی در کشور از دوام و استحکام برخوردار خواهد شد.

واقعیت امروز

راه پس از کنگره، باید با پای واقعی پیموده شود. لازم است این نیز، شناخت بیشتر از واقعیت امروزی و شرایط کنونی حاکم بر سازمان است. اندر چه، مطلقاً شاکسته و تقدس ها فرو ریخته است. اندیشه در چپ، هیچگاه به سان امروز برای اینکه از قالب در بیاید و قالب بشکند، شتاب و جسارت نداشته است. آن بخش از چپ که از شکست تاریخی - جهانی در هم شکست، در ادامه دگرگون سازی خود از طریق سنت شکنی و نقادی دیروز، از یکسو هر چه سریعتر و بیشتر از شکست سنت فاصله می گیرد و از سوئی دیگر هر چه بازتر با تو میدی از شکست مرز می کشد.

چپ نوین ملحد مبارزان متشکل راه نوین عدالت می شود. مبارزاتی که، به جهان می اندیشند بی آنکه جهان را برای خود بخواهند، و برای موفقیت در امر رهنمون انسان به نیک روزی، بر مصالح بزرگ و نیروی عظیم آزادی و عدالت در هر جامعه و در جهان تکیه می کنند. پرچم چپ نوین - چپ تحول خواه که ضمن میراث داری

اهداف انسانی نیروی عدالت در تاریخ و چپ پیشین میخوامد در راهی مطلقاً نوین گام بردارد، پرچم امید است.

سازمان ما که در صف تحول گام میزند، میتواند و باید سازمان امید باشد. زمینه برای چنین امیدی، بیش از هر وقت دیگر مهیاست. چرا که:

نوع نگاه به جهان، اکنون در سازمان پیوسته تجانس بیشتری می یابد بی آنکه همچون گذشته در پی همگونی مطلق باشیم.

یگانه تر درک میکنیم که، تحول تاریخی به مقیاس احصاء همه باورها را دگرگون میکند؛ جهان رو به سوی همگرایی دارد؛ تکیه بر گستره های بزرگ خرد مشترک اندیشه جاذب زمانه است؛ و حقیقت در انحصار هیچکس نیست.

ما در معرض موج ژرفترین تحولاتی قرار گرفته ایم که آرام و پیوسته سراسر میهن را در می نوردد. اینک ما در صفونی گسترده تر، پی میبریم که در ایران ما رنسانس عظیمی در شرف تکوین است و باز سازی شعور ما، جزئی از باز سازی شعور ملی ایرانیان تجدید خواه است. هر چه بیشتر می پذیریم که در برابر نیروی مدفون سنت که در نمایان ترین چهره سنت - تشیع حکومتی - فوران کرد، اینک آلت رناتوی مجدد و آزادی - تشیع حکومتی - فوران کرد، است. ره میکشاید و بر قلب تنیده هر ایرانی آزاده و بیزار از ارتجاع نعب میزند. این تحول، در نزدیک کردن نگره ها و ارزشهای فدائیان خلق ایران بیکدیگر نقش بزرگی ایفا میکند.

بحران چند سویه ژرفی که سالهاست چون خوره سازمان را میخورد، در سرازیری تخفیف و حل قرار گرفته است.

بحران هویت بتدریج زایل می شود. تراژدی آویختن بر هویت پیشین و محصور ماندن در محبس دکماتیزم سازمان را ترک می گوید. گرجای صداقت رزمجویانه فدائی در الهام از آتشفشان ملت مذهب جهانی و در پرتو اشعه جنبش رنسانس ملی، با شتاب افزون انجمنهای تکرری سابق را ذوب می کند. در پی گذار مرحله توانی آنچه که نیستیم و نباید باشیم، عناصر هویت نوین و آنچه که باید باشیم، به آرمای در شعور سازمان تکوین می یابد.

بحران هدف، که با زمین خوردن هدف خواهی های بر خنما مکن، و بعضاً بسیار دور دست، با سرمتی گنج کننده سازمان را در هم پیچاند، اینک بر اثر رشد واقع بینی در اندیشه و قوام سازمان، رو به رفع گذاشته است. واقع بینی همدمند و انتخاب اهداف واقع بینانه، هر لحظه نیرو مندتر میشود و سازمان و جنبش چپ نوین را توانمند تر میکند.

بحران ساختار بسته و ناموکراتیک گذشته، به بغای پس سنگین سرانجام با فرو ریزانیدن و ویران کردن این ساختار، فروکش کرده است. اکنون هزم متحد و گسترده ای در سازمان به سوی آعمار ساختار دموکراتیک و در انداختن طریق نو و انسانی در مناسبات خود با خویش و نیز با دگران، دور خیز گرفته است.

پیدایی نشانه های تقویت اعتماد و آغاز روند پاکسازی سازمان از آلودگی ها و نقارهای ناشی از دسته بندی تشکیلاتی، و نیز برخی امکانات و فرصت های خوب و ارز شمند دیگری که در اختیار سازمان قرار دارد - که جای تشریح آنها در این مقال نیست و البته به شیوه مقتضی با مسئولان سازمان در میان گذاشته میشود - به ما اجازه می دهند تا کمر و ششتر پرچم امید را بر فراز سازمان پس از کنگره در ارتزاق ببینیم.

در همین حال، این حقیقتی است که دشواری ها و موانع نیز کم نیستند. توطئه های رژیم استبداد و ارتجاع، بحران مهاجرت و هوارض آن، وجود برخی تاسازگاری های فیر سازنده درون سازمانی و همگرا کجایش مرکز ستیزی، را که مانند بخشی از انرژی مفید در سازمان، و تضعیف و گاه کور شدن برخی از امکانات فعالیت و فیر، محل حرکت موزون و در خور سازمان هستند.

اما، افق روشن است و چشم انداز برای حرکت سازمان، امید آفرین می باشد از اینرو، با اتکا بر واقعیت های امروز و شرایط محیط بر سازمان، میتوان راهی را که کنگره سازمان سمت داده است، پیگیری ادامه داد.

راه فردا - راه بعد از کنگره را، چگونه باید پیموه؟ طبعاً در اینجا قصد آن نیست که برای فعالیت سازمان پس از کنگره، طرحی جامع ارائه شود. این، به عهده مسئولین سازمان میباشد و تکلیف این مسئولیت، همانا عمل تکتک ما به وظیفه همیاری و همکاری با رفقای بقیه در صفحه ۱۲

بر کدام مبنای؟ با کدام ارزیابی؟

از کدام درجه و بر مبنای کدام باورها به سیاست و اوضاع سیاسی مینگریم؟ مختصات اصلی ساختار سیاسی کشور چیست و روندها در کدام جهت انکشاف می یابند؟ تحولات جهان امروز تحت تاثیر کدام تضادهاست و جهان به کدام سو میرود؟ عوامل جهانی به چه میزان و در کدام جهت بر اوضاع کشور تاثیر می گذارند؟ آیا الگویی برای توسعه وجود دارد و از کدام الگو باید دفاع کرد؟ و سرانجام آیا می توان در چشم انداز دور تر، از آرایش سیاسی با ثباتی سخن گفت و مختصات اصلی اجزا مثلث حکومت - مردم - اپوزیسیون و مناسبات فی مابین را در آن وضعیت بر شمرد؟

اینجا بخشی از مهمترین سئوالاتی بودند که کمیسون تدوین سند "اهداف سیاسی و رؤس خط مشی ما" می بایست پیش از شروع کار خود پاسخ آنها را در اختیار می داشت.

علاوه بر اینها عوامل محدود کننده بسیاری نیز وجود داشت، نارسائی محسوسات کنگره اول به ویژه در عرصه سیاسی، محدودیت شدید زمان و فقدان درکی جامع و به اندازه کافی شکل یافته از حیات سازمان در فاصله شناخت مقام و رابطة آن با گذشته و آینده و به تبع آن انجام در و رسالت آن از جمله این عوامل محدود کننده بودند.

سند "اهداف سیاسی و رؤس خط مشی ما" در چارچوب این محدودیتها و بدون آنکه به همه سوالات یاد شده پاسخ های درخور داده شده باشد و عملاً با این نگرش که ادامه فعالیت سیاسی سازمان تا کنگره دوم را محسوس سازد، تهیه شد. کمیسون مسئول تدوین سند، در آن وقت عنوان یک نهاد موظف، نه می توانست - در آن وقت محدودیتهای مذکور را کند و نه قادر به در مقام پاسخگویی به سئوالاتی بر آید، که جواب قابل اتکا به آنها فقط میتواند پس از کاری گسترده و همیق در سطح کل جنبش دمکراتیک بدست آید.

توجه به این مسائل گرچه برای برخورد واقع بینانه با "سند ضروری است، اما تاکید بر آنها بدان معنا نیست که سند فاقد دیدگاه و ارزیابی است. اعضای کمیسون نیز همانند سایر فعالین سیاسی، در چارچوب حد پیشرفت مباحث در سطح جنبش از دیدگاهها و ارزیابی های معینی برخورد دارند که در سند - مستقیم و غیر مستقیم - بازتاب یافته است.

بجاست که اعضای کمیسون با ارائه نظرات خود در جهت تبادل نظر بیشتر و گسترده تر، تاثیر بگذارند. آنچه در زیر می آید کوششی است در این جهت.

پیش از این سازمان ما که خود را جزئی از "جنبش جهانی کمونیستی" می دانست، به هستی و از جمله به "سیاست" از درجه "مارکسیسم - لنینیسم، انترناسیونالیسم پرولتری" می نگریست. سازمان نه از ابتدا، که پس از طی تحولات پرفراز و نشیبی خود را در این چارچوب تعریف کرد. در جریان این تحولات هموما این گرایش وجود داشت که میان آنچه که "دستاوردهای تاریخی" نامیده می شدند و میراث بجا مانده از بنیانگذاران، پیوندی برقرار شود. گرچه در مواردی شاهد تلاش برای ابزار انزجار از "گذشته چریکی" و میراث تئوریک بنیانگذاران نیز بوده ایم.

شرایط خود ویژه تولد و رشد سازمان، آنرا از ظرفیت بالایی برای پذیرش تحول برخوردار نمود به گونه ای که میتوان "ظرفیت تحول پذیری" را از مختصات ثابت سازمان دانست.

ذات رکو درای آنچه که از سوی حزب کمونیست اتحاد شوروی تئوریزه و تحت عنوان "م-ل، انترناسیونالیسم پرولتری" عرضه می شد با ماهیت تحول طلب جنبش "فدائولوزی رکو" از اینرو "فدائولوزی رکو" و "رکو فدائولوزی" که به قیمت تحمیل چند انکشاف در سازمان مستقر شد نمی توانست هم طولانی داشته باشد. مباحثات پیرامون هلال شکست برنامه "شکوفائی جمهوری اسلامی" که در ابتدا در چارچوب ظاهراً تثبیت شده "م-ل، انترناسیونالیسم پرولتری" جریان یافته بود، سرانجام از این چارچوب خارج شد و تلاش برای دفاع از فدائولوزی رکو تحت عنوان "هویت تاریخا احراز شده" ناکام ماند. این تحولات آسان و در

خط مستقیم صورت نگرفت. در ابتدا نیروی تحول حول شعار "بازگشت به لنین" متمرکز شده گرچه هنوز هم تلاش میشود تا این "بازگشت به لنین" یک عقب گرد و واپس گرانی قلمداد گردد، اما این رجعت به عنوان سر آغاز یک تحول مثبت، هم اجتناب ناپذیر بود و هم مترقی. اجتناب ناپذیر بود زیرا در چارچوب دانش آن زمان ما و بر ستر محد و دتئری سنتی ما فدا لیان، الکترا تئوی دیگری وجود نداشت و مترقی بود بدین خاطر که در ذات خود "دستاوردهای تاریخی" ۷۰ سال ساختمان سوسیالیسم" و متوله "سوسیالیسم عملاً موجود" را به زیر سوال می برد و راه را برای شکستن تابوها و محسوسات "تاریخا احراز شده" هموار میکرد، همانطور که کرد.

"بازگشت به مبداهاینگونه که خصلت هر تحول نوجویا نه ای است دوام چندانی نیارود و با اوج گیری طوفان در مجموعه "جنبش جهانی کمونیستی" روند بازنگری باورها در سازمان شتاب گرفت و بسیاری از عقولت پایه ای را که تا آن زمان تثبیت شده پنداشته می شدند، شامل شده به گونه ای که در آستانه کنگره اول مقوله "هویت" به مشغله ذهنی اصلی همه ما تبدیل شد.

کنگره اول با همه آمادگی کافی به مسئله "هویت" پرداخت و در نتیجه تنفا توانست فرمول کلی "آرمان ما سوسیالیسم است و مابرای دستیابی به ارزشهای سوسیالیستی مبارزه می کنیم" را تصویب کند، شایان توجه است که به این فرمول هم طر فداران "سوسیالیسم دمکراتیک و انسانی" هم معتقدان به سوسیالیسم به عنوان یک نظام ارزشی رای دادند.

کلی و تعریف نشده بودن فرمول مصوب بیانگر ضرورت کار بیشتر در این عرصه است، در تبیین هویت جدید شاید بتوان کلی ترین باورهای فلسفی را به مثابه هزیمت برگزید و یا از نقطه دیگری آغاز کرد. اما از هر کجا که آغاز کنیم، بررسی روندهای طی شده می تواند راهگشا باشد.

این بررسی، در اولین و کلی ترین نگاه چه چیز را نشان می دهد؟ آیا ما با مجموعه ای از تجدید نظرهای مستقل و بی ارتباط با یکدیگر رو برو هستیم و یا مجموعه بازنگریها را می توان با گذار از یک نظام فکری موجود به نظام فکری دیگری آن نیز پیش از این وجود داشته است - فرمول بندی نمود؟

در این بررسی مقدمتاً باید مجموعه مبارزات فکری در اردوگاه چپ و بویژه مبارزه میان سوسیال دمکراتها و جنبش جهانی کمونیستی" را مورد مطالعه قرار داد، بر نکات اصلی مورد اختلاف تامل نمود و سپس تحولات فکری طی شده در احزاب کمونیست از جمله سازمان - بویژه در دو سال اخیر - را در پرتو نتایج این مطالعه مورد دلاوری قرار داد.

در این بررسی و مقایسه اگر مثلاً رابطه متقابل زوجیاتی نظیر "وحدت و تضاد"، "انقلاب و اصلاحات"، "حزب و جامعه"، "وجود ملی و طبیعتی مبارزه"، "آزادی و سوسیالیسم"، "پیشرفت و عدالت" و "حکومت و جامعه" هم در جریان مبارزه طولانی درون اردوگاه چپ و هم در روندهای طی شده در سالهای اخیر مورد تصحیح قرار گیرد، آنگاه خواهیم دید که درک ما در تمام این زمینه ها همراه با زیگزاگها و تنشها و غالباً در روندهایی پردرد و پیچ واپیچ، گام به گام از نظام فکری "م-ل انترناسیونالیسم پرولتری" دور و به باورهای سوسیال دمکراتیک نزدیک شد.

امروز اگر ما مثلاً مبانی عمومی برنامه حزب سوسیال دمکرات سوئد را که در دو شماره اخیر "کار" چاپ شده، در کنار سند مصوب سال ۶۹ احزاب کمونیست قرار دهیم و باورهای امروز و دیروز - مان را بر مبنای این اسناد مقایسه کنیم، به همان اندازه که مبانی فکری دیروزمان را در دومی متجلی می بینیم، مهمترین باورهای فکری امروزمان نیز در اولی منعکس است؛ بی آنکه ما در جریان تحولات فکری خود آدرایده یا خوانده باشیم.

گاه کوشش می شود با تاکید بر انحرافات و راست روی های این یا آن حزب سوسیال دمکرات، نسبت دادن سوسیال دمکراسی به اردوی راست، طرح ایده های نظیر "رنم توی" و "رفرم ضعیف"، محصور کردن چپ به مرزهای ملی، الکترا تئوی سوم - که باید سنتز کمونیسم و سوسیال دمکراسی باشد - و نظایر اینها واقعیت پیروزی قطعی سوسیال دمکراسی بر کمونیسم و روند پیوستن به ایده های سوسیال دمکراتیک مورد تردید و تکذیب قرار گیرد. در این تردید شاید تومی نگرانی حاصل از نتایج تلخ پروسه پیوستن به کمونیسم ز سمنی نمفته باشد و هم در اینجا طرح این سئوال ضروری

است که آیا اندیشه گذشته ما مبنی بر آنکه جنبش های مترقی معاصر الزاماً خصلت جهانی دارند فکر نادرستی بود و آیا شکست ما نتیجه این اندیشه بود؟

به نظر می رسد که زندگی به این سئوال پاسخ مثبت نمی دهد و امروز بسیار بیشتر از زمان مارکس، مهمترین جنبش های اجتماعی خصلت جهانی دارند، ضمن آنکه در درون هر یک تنوع، ابعاد بسیار گسترده تری یافته است. این تنوع از جمله در جنبش سوسیال دمکراتیک، چه در سیاست و چه در برنامه وجود دارد. پویایی و گسترده گئی این جنبش نیز در ارتباط مستقیم با این تنوع قابل توضیح است.

تاکید بر این واقعیت که شکست و فروپاشی کمونیسم نه پیروزی راست که پیروزی بخش دیگر چپ بوده و پرچم کار و زحمت در مقابل ترکتازی سرمایه بر زمین نمانده نمی ماند، نه تنها در خدمت بازسازی روحیه پیکار جوانه ما قرار دارد، بلکه برای ما این امکان را فراهم می سازد که از پشتوانه تئوریک و تجربی پیشروترین بخشهای جنبش کارگری و ترقی خواهانه جهان معاصر بهره مند شویم و ضمن آنکه مشکلات نظری خود را در ترازوی بسیار بالاتر طرح می کنیم، با هزیمی راسخ تر و امیدی بیشتر به سراغ راه حلشان بوییم.

در تحیه مقدمه و خود سند "اهداف سیاسی و رؤس خط مشی ما"، تا آنجائی که به نگارنده به عنوان عضو کمیسون تدوین سند مذکور مربوط می شود، کوشش به عمل آمد تا بر مبنای دیدگاه سوسیال دمکراتیک، مسائل مورد بررسی قرار گیرند، واضح است که مقدمه سند بسیار فشرده و لاجرم ناقص است. محولات آزادی، دمکراسی، برابری، همبستگی، پیشرفت و تجدید تعریف نشده اند، خود سوسیالیسم بدون تعریف مانده است، پیوند بین ارزشهایی که باید در یک بافت آرگانیک پایه های یک نظام ارزشی جامع را پی ریزی کنند، مسکوت مانده است و... این کمبود به درجه ای کمتر در متن اصلی سند نیز به چشم می خورد: رژیم چپ، تنها با عملکردهایش توصیف شده است، به بسیاری از مسائل دارای اهمیت درجه دوم اساساً پرداخته نشده است، سایر مسائل نیز با حداکثر اختصار و ایجاز فرمول بندی شده اند، محورهای اصلی الگویی توسعه از دیدگاه ما، مسکوت مانده، به تضادهای درون حکومت پرداخته نشده، در گزینش شعارهای تاکتیکی کارکافی صورت نگرفته، مشخصات حکومت جانشین بطور کامل ترسیم نشده و...

این کمبودها تیل از همه ناشی از عوامل محدود کننده ایست که در مقدمه به آنها اشاره شد. اما به رغم همه این کمبودها سند تدوین شده میتواند به اساسی ترین نیازهای امروز سازمان برای تداوم فعالیت تمرینش سیاسی خویش پاسخ بگوید.

در رابطه با "مختصات اصلی ساختار سیاسی کشور" و "محتمل ترین جهات انکشاف روندها" به باور نگارنده، رژیم جمهوری اسلامی رژیمی است توتالیتر، ایدئولوژیک و مبتنی بر ولایت فقیه که در جهت تحکیم بیش از پیش استبداد مذهبی گام برمی دارد. با مرگ خمینی، رژیم رهبری فکری و دیکتاتور مطلق العنان خویش را از دست داد. روند مبارزه درونی بر سر جانشینی که در اواخر حیات خمینی آغاز شده بود، با مرگ او از دان تازهای شد و در چارچوب یک تقسیم کار موقت ادامه یافت. اما این مبارزه تا صعود فرد دیگری در مقام دیکتاتور قدر قدرت ادامه خواهد یافت چرا که بر اساس تمام تجارب تاریخی و نیز بر اساس ارزیابی مشخص از ساختار حکومت جمهوری اسلامی و این رژیم تمامیت گرا و ایدئولوژیک به چنین موجودی در راس خود نیاز دارد.

فرجام مبارزه برای پرکردن جای خالی دیکتاتور به پارامترهای متعددی وابسته است. اما در هر حال جنگ و جدال برای ایجاد یک ساختار متکی بر دیکتاتوری فردی، نه از طریق دمکراتیک که با توسل به خشونت و سرکوب گسترده تر پیش می رود.

رژیم در افقانه فقط به طور اهم و سرمایه تجاری بطور متکی بوده بلکه تکیه گاه مهم اش واپس گرانی عقب مانده ترین لایه های اجتماعی بود. به تدریج که این نیروها در اثر رشد آگاهی ناومیدی از مواهید خمینی از حکومت رویگردان شدند تکیه رژیم بر نیروی مسلح و بوروکراسی افزایش یافت و حمایتش از عنصر سرمایه شکل آشکارتر و قاطع تری به خود گرفت. این روند همچنان ادامه دارد و هرچه بر اساس الزامات ناشی از پرکردن جای خالی دیکتاتور، بخشهای بیشتری از

به شورای مرکزی سازمان

شورای مرکزی سازمان در توضیح و گزارش اجلاس کنگره نخست سازمان از جمله، یک فرمول پیشنهادی در رابطه با سلطنت طلبان را که بخشی از پیشنهادهاى تدوین شده از جانب "کمیسون خط مشی" جنب کنگره برای بحث و بررسی و تصویب در اجلاس رسمی کنگره بود، به "دلیل" جمع آوری امضا تأییدیه اکثریتی از نمایندگان کنگره جزو مصوبات کنگره به حساب آورده است در حالیکه احساس مسئولیت، بویژه در شرایط کنونی سازمان حکم می کرد

توضیح کمیسیون تدوین

گزارش کنگره

کمیسیون تدوین کننده گزارش کنگره، در ارتباط با نامه رفیق محبوبی ارائه توضیحات بر ضرورت می داند: ۱- در نامه رفیق محبوبی گفته شده "احساس مسئولیت، بویژه در شرایط کنونی سازمان حکم می کرد موضوع به همانگونه که در واقع بود تصویر می شود و نه بیش از آن"

مسئله گزارش کنگره به صورت زیر منعکس شده است:

"پیرامون موضوع مادر رابطه با سلطنت و سلطنت طلبان نیز بحث هائی صورت گرفت. در مورد سلطنت بیش از دو سوم نمایندگان تز پیشنهادی کمیسیون خط مشی و برنامه سیاسی را امضا کردند"

در گزارش پس از این توضیح متن تز مربوطه درج گردیده است. بنابراین موضوع "به همانگونه که در واقع بود" تصویر شده است و نه بیش از آن.

برگذاشته میانی با همه

نیروهای سنجیم در حکومت سرکوب شوند و به تبع آن پایه اجتماعی-ایدئولوژیک حکومت محدودتر شود، شتاب بیشتری می گیرد.

این امکان که در پروسه جایگزینی نیروی ایدئولوژیک با نیروی مسلح و بوروکراسی، ساختار مبتنی بر ولایت فقیه تضعیف شود، هم با سیر تا امروز، و با دادهای هم با تجربه همومی تحول حکومتی را تأیید می کند. برای اینگونه حکومتها - و چه با هر طریق - دستگامی ایدئولوژیک و حزبی، از جمله ابزار و امر محلی اصلی بقاست.

در روزهای بعد از انقلاب در درون اردوی ولایت فقیه، تحریک عدم تمرکز و جد بالائی از دموکراسی سنتی درونی وجود داشت. و پذیرش فرامین خمینی با میل و رضایت انجام می گرفت. روندهای طی شده در جهت تمرکز مطلق، حذف شخصیت های نافرمان، استقرار پیشوای جدید در مقام خدائی، موکامل دموکراسی سنتی درون دستگاه روحانیت، بورکراتیزه کردن کامل آن و تبدیل روحانیون به عناصر بی اراده و گوش به فرمان دیکتاتور سیر کرده است. این روند همچنان ادامه دارد و همانگونه که تجربه همومی همه حکومتهای ایدئولوژیک و تک حزبی طی چند دهه نشان می دهد. در متحمل ترین حالت نقطه پایانی روند بر نقطه پایان رژیم منطبق است. بنابراین متحمل ترین سیر انکشاف روندها، نه حذف ولایت فقیه که بورکراتیزه و گوشه به فرمان شدن دستگاه روحانیت، نه لایبرالیزه شدن حکومت که صعود یک نفر - گرچه پس از کشاکشهای دشوار و احتمالاً خونین - به مقام دیکتاتور بزرگ و نه انکار نیروی ایدئولوژیک که تکیه بر نیروی مسلح، بوروکراسی و سرمایه و بهره جویی از دستگاه روحانیت و ساختار ولایت فقیه به مثابه ابزار توجیه حکومت است.

در هرصه مسائل اقتصادی واقعیت آن است که مجموعه های از عوامل مثبت، شرایط مساعدی را برای قلبه رژیم بر بحران فلج کننده اقتصادی و دوره ای از رونق اقتصادی فراهم آورده است: انباشت بیش از دوهزار

موضوع به همانگونه که در واقع بود تصویر می شود و نه بیش از آن و جمع آوری امضا به حساب رای و تأکید و صراحت کنگره که معمولاً پس از بحث و بررسی در اجلاس کنگره صورت می گیرد، منظور نمی شد.

این اصرار فایک ادعای حقوقی نباید به حساب آورد که شورای مرکزی آن را آگاهانه نقض کرده است و نشریه کار نیز به درج آن مبادرت ورزیده است. بر چنین آفازی باید حساس بود زیرا مساله مهمی جدا از صحت و سقم و یا عدم دقت آن به اتکاء چند رای در شورای مرکزی بنام کنگره اعلام می شود و به کرات در این جا

۴- در تذکرات ضمیمه گزارش آمده است:

"شورای مرکزی تز پیشنهادی کمیسیون خط مشی و برنامه سیاسی در رابطه با سلطنت طلبان را که به امضای بیش از دو سوم نمایندگان رسیده، مصوب کنگره تلقی می نماید."

ظاهراً اعتراض رفیق محبوبی متوجه این تلقی شورا است و استدلال ایشان اینست که مساله نه در جلسه کنگره که از طریق جمع آوری امضا به رای گیری گذاشته شده است. در این رابطه توجه به نکات زیر ضرورت دارد.

الف) برخلاف ادعای رفیق، همانگونه که در گزارش تصریح شده است، پیرامون این مساله در کنگره بحث به عمل آمد و نوار مباحثات نیز موجود است. علاوه بر این نمایندگان کنگره از جمله بدلیل مقلاتی که پیش از کنگره در نشریه کار درج شده بود، با حساسیت بسیار بامساله روبرو می شدند و در خارج از جلسات رسمی نیز مساله غالباً موضوع بحث و گفتگو بوده است

ب) بیش از دو سوم نمایندگان کنگره با

و آنجا مورد استناد قرار می گیرد در حالیکه پیشنهاد مزبور در اجلاس کنگره در دستور قرار نگرفت و بحث و محصلی پیرامون آن انجام نشد و مجال مذاکره بیشتر و اظهار نظر حاضرین اجلاس نیابت. این ادعا که پای آن امضا اکثریتی بوده که در خارج از اجلاس جمع آوری شده است هیچگونه حقیقتی برای مصوبه تلمذاد کردن آن تاهین نمی کند زیرا رفقای شورای مرکزی خود آگاهند که بسیاری از اوقات در اجلاس های سازمان موضوعی مقدمتاً از اکثریت قابل توجهی برخوردار بود ولی پس از آنکه به بحث و بررسی گذاشته شده، در میزان آرا آن

علم و تأکید بر اینکه تز مربوطه مصوبه به شمار آید آنرا امضا کردند. ظاهراً آنچه مورد سوال واقع شده صحت و اصالت امضاها نیست. کمیسیون منتخب شورای مرکزی در مقابل این انتخاب قرار داشت که باتزی که پس از بحث اولیه - و با سابقه ای که یادآوری شد - بوسیله آن اکثریت بزرگ و با تصریح بر هدف و منظورشان، امضا شده، چگونه برخورد کنند؟ آنرا معلق بگذارند؟ مصوبه تلقی نکنند؟ و یا آنرا مصوبه تلقی کنند؟ کمیسیون آنرا مصوبه تلقی کرد چرا که شورای مرکزی متعهد به پای بندی به اراده اکثریت کنگره است و طبعاً

سندها برسانند، می توانند پیشنهادها را اصلاحی خود را برای گروه کار ارسال دارند تا در اختیار تمیبه کنندگان سندها قرار گیرد.

همچنین گروه کار از مترجمین مترقی و آن گروه از فعالین سازمان که دست اندر کار ترجمه هستند دعوت می کند که با همکاری در گزینش و ترجمه مقالات و اسناد مناسب، به پیشبرد

تفسیرات فاحشی رخ داده و یا اینکه آن موضوع با تفسیرات و اصلاحات اساسی از تصویب گذشته است. شاهد ادها اینکه در همین کنگره ما نیز پیشنهادی در مورد مساله ملی که کمتر از ۳۰/۵ رای آورده بود، در یک فضای دیگر و با توضیح رفقا بیش از ۵۵/۵ رای تصاحب کرد و به یکی از مصوبه های مهم کنگره تبدیل گردید و ارگان و مسئول آن تدارک شد

با توجه به مراتب فوق ضرورت دارد که شورای مرکزی در اصلاح و توضیح این نقض اقدام ننماید.

محبوبی یکی از نمایندگان کنگره

نمی تواند مانند رفیق محبوبی دو سوم نمایندگان بگوید که اگر بعد از آن همه بحث و گفتگو، مثلاً ۱۲ دقیقه دیگر هم پیرامون مساله بحث می شد نظر ایشان تغییر می کرد و به این دلیل امضای آنها فاقد اعتبار است.

مساله سلطنت امری نبود که کنگره و شورای مرکزی منتخب بتوانند آنرا مسکوت بگذارند و از این رو شورا مجبور بود در این زمینه تصمیم بگیرد و تأیید تصمیم کمیسیون نظر به دلایل یاد شده، بیانتر پای بندی شورا به اراده آن اکثریت بزرگ کنگره است و نه چیزی بیش از آن.

کمیسیون تدوین گزارش کنگره

مباحثات یاری رسانند.

گروه کار اسناد کنگره در جریان برگزاری سمینارها و بحث و اظهار نظر در مطبوعات سازمان پیرامون سندها ارائه شده، خواهد کوشید تا اقدامات به هدایت و سمت دادن این مباحثات به سوئی که اسناد تدقیق شده برای کنگره، مورد حمایت بخشهای هر چه وسیعتری از تشکیلات قرار گیرد، موثر واقع شود.

در هر دو حالت - با فراز و فرود بسیار مواجه خواهد بود چه بسا نسبتاً طولانی از کار در آید و اساساً به فرجام نرسد. توجه به این واقعیت در هرصه اتخاذ تاکتیک، برخورد سیاسی هوشیارانه و بهره جویی از امکانات مساعدی که در هر مرحله پدید می آید از اهمیت جدی برخوردار است و سبب خواهد شد تا قاطعیت در استراتژی به برخورد صلب در تاکتیک منجر نگردد.

نکته در خور توجه دیگر اینست که اوضاع جهانی نه در جهت استقرار حکومت های استبدادی که در جهت فروپاشی اینگونه حکومتهاست و از اینرو گروهبندی حاکم بر کشور ناگزیرست در خلاف جهت روندهای همومی

روبرو می سازد و امکانات تازه ای برای مبارزه با آن فراهم می آرد.

بنابراین هم عوامل ناشی از ماهیت حکومت، هم روندهای سیاسی و هم روندهای اقتصادی در محتمل ترین حالت در جهت تشدید استبداد عمل می کنند و مناسبات حکومت با اپوزیسیون و مردم بر اساس اعمال قهر و سرکوب تنظیم می شود. وقتی با این ارزیابی و بر اساس دیدگاه سوسیال دمکراتیک با سؤال "چه باید کرد؟" روبرو شویم تنها یک پاسخ خواهیم یافت: این حکومت باید برود. سند کمیسیون با تأکید مجدد بر این پاسخ کنگره با همه دیدگاههایی که به این بیان شکل از استتال رژیم چشم امید دوخته اند مرز بندی می کند. اینکه چگونه باید به رژیم جمهوری اسلامی پایان داد و ما چگونه حکومتی را بجای آن پیش نهاد می کنیم، موضوعات مهم دیگری است که سند کوشیده است بدانها پاسخ بدهد. ضروری است که مانی فکری و دلائل پاسخی ارائه شده مورد بررسی قرار گیرند. امید است این کار در آینده صورت پذیرد.

در کنگره همه نمایندگان بر اهمیت مسئله "هویت" و ضرورت پرداختن بدان تأکید داشتند. اما نظر به عدم آمادگی کافی و وجود اولویت های دیگر تنها با یک رای اضافی مسئله در دستور بحث کنگره قرار گرفت.

الف - مومنی عضو شورای مرکزی و کمیسیون تدوین

جمهوری دمکراتیک آلمان بلعیده شد

سپیده دم سه شنبه دوم اکتبر ۱۹۹۵ در موایی مه آلود، سربازان و افسران "ارتش ملی خلق" برای مراسم صبحگاهی در حیاط پادگانی در شرق برلین گرد آمده اند. آخرین فرمان روزانه وزیر دفاع "جمهوری دمکراتیک آلمان" خوانده می شود، فرمان انحلال از نیمه شب سوم اکتبر، نه "جمهوری دمکراتیک آلمان" وجود خواهد داشت و نه "ارتش ملی خلق". فرمانده، برای افراد خود نطقی می کند که در آن از شادمانی و مباحثات به آلمان واحد فردا، نشانی نیست. می گوید امروز باید پرچم جمهوری چهل ساله مان را که بر آن، "پرگار و چکش"، مظهر اتحاد روستا و کارگر نقش بسته است، پایین بیاوریم. فردا، "عقاب" جمهوری فدرال آلمان بالا می رود. فرمانده چیز دیگری ندارد که بگوید. فردا تعطیل است، اما از پس فردا، تقریباً همه حاضران باید در جستجوی شغل جدید، به اداره کار بروند. "ارتش

ملی خلق" تنها بخشی از افسران رده های میانی، که مجموعاً شاید یک چهارم کل نفرات باشند، به "ارتش فدرال" خواهند پیوست. پس دیگر فرمانده چه دارد که به نفراتش بگوید؟ آرزوی موفقیت در شمار بیکاران جمعیت شانزده میلیونی آلمان شرقی دارد از یک میلیون تجاوز می کند. پیوستن به این خیل بیکاران، هیچ جایی برای خوش بینی و امید به آینده نمی گذارد. پس فرمانده چه بگوید؟ همین؟ از فردا دیگر نیستیم، بروید به آلمان خدا؟ اما نه، به ذهن فرمانده، جمله ای خطور می کند که در تاریخ ثبت خواهد شد: "برای نخستین بار در تاریخ، ارتشی که در هیچ جنگی شکست نخورده است، داوطلبانه و تنها بر اساس سوگند وفاداری در برابر اراده مردم، سلاحها را به زمین می گذارد و خود را منحل می کند". سپس جرمان بانوای هم انگیز بقیه در صفحه ۴

گزارش کار و پیشنهادهای گروه کار

گروه کار تدارک اسناد کنگره دوم جلسه اول خود را با شرکت اکثریت اعضا گروه در مهرماه گذشته تشکیل داد. در این جلسه چگونگی سازماندهی بحث های نظری - سیاسی مربوط به کنگره دوم بررسی گردید و لزوم به جریان انداختن هن چه سریعتر این بحثها مورد تاکید قرار گرفت.

گروه کار برای ارایه این سند به کنگره، اقدامات فوری را در زمینه تعال ساختن صاحب نظران سازمان که تصد ارایه سند به کنگره می توانی را دارند در خواست می کند که اسناد خود را در اختیار این گروه کار قرار دهند. سند های پیشنهادی از طریق نشریه کار انتشار خواهد یافت. برای ارایه سندها، زمان دو ماهه ای (تا آخر آذرماه سال جاری) در نظر گرفته شده است. این زمان بندی طبعاً به معنای آن نیست که پس از این مدت ارایه سند برای کنگره دوم مقدور نخواهد بود. زمان بندی فوق بخاطر تسریع در کار و فراهم آوردن امکان بحث و اظهار نظر کافی در سطح تشکیلات روی اسناد ارائه شده می باشد تا تدقیق نهائی سندها در آستانه کنگره بر مبنای بحث و اظهار نظر کافی صورت گیرد. تاکنون اسناد زیر برای ارایه به کنگره دوم سازمان، در اختیار گروه کار قرار گرفته است:

- ۱- برنامه نوین در راستای سازماندهی جنبش ملی - دمکراتیک نوشته رفیق امیر ممینی، این برنامه هم بطور جداگانه و هم در نشریه اکثریت شماره های ۳۵۵ و ۳۵۱ منتشر شده است.
- ۲- "رژیم جمهوری اسلامی، برنامه سیاسی و خط مشی ما" نوشته رفیق فرخ نگهدار، این سند در کنگره اول در اختیار نمایندگان قرار گرفت و در نشریه کار نیز به چاپ خواهد رسید. رفیق

جایزه صلح نوبل برای گارباچف

چرکین اند، انراطی ترین آنها می گویند اروپای شرقی را که استالین با آن همه فداکاری ها و خون دل خوردن به دست آورده بود، به راحتی آب خوردن از دست دادیم. اقتصادمان هم که خراب تر شد، پس فایده این پرسترویکا چه بود؟ وقتی خبرنگاران خارجی از گراسیموف سخنگوی وزارت خارجه شوروی پرسیدند که نظرتان درباره اعطای جایزه صلح نوبل به گارباچف در شرایطی که اقتصاد شوروی رو به ورشکستگی کامل می رود، چیست، گراسیموف پاسخ داد که گارباچف جایزه صلح نوبل را برده است و نه جایزه اقتصاد را.

میخائیل گارباچف رئیس جمهور شوروی، برنده جایزه صلح نوبل ۱۹۹۵ شد. کمیته جایزه صلح نوبل، با این تصمیم تلاش های سیاستمداری را ارج نهاد که به جرات میتوان گفت بیش از همه سیاستمداران جهان پس از جنگ جهانی دوم، چهره جهان را تغییر داده است. هر چند خود گارباچف در واکنش نسبت به اعلام اعطای جایزه نوبل به او، اعلام کرد که این جایزه را نه متعلق به شخص خود، بلکه تاییدی برای پرسترویکا می داند، اما همه می دانند که پرسترویکا تا چه حد مهم و نشان شخص گارباچف را بر خود دارد.

جایزه صلح نوبل در شرایطی به گارباچف تعلق میگیرد که وی در داخل شوروی با مشکلات عظیمی روبرو است و شاید وضعیت اقتصادی شوروی پس از جنگ هیچگاه به و خامت امروز نوبده باشد. محصول امسال کشاورزی شوروی بسیار کمتر از حد پیش بینی شده بود. هزارات تن محصول به هلت کمبود نیروی انسانی برای برداشت و انبار کردن و توزیع، فاسد و یا منجمد شد و از بین رفت. برای مردم شوروی، زمستان سختی را پیش بینی می کنند. درگیری های ملی ادامه دارد و وقعه ها و آرامش های گذرا، تنها دوره های میان دو تلاطم است. نارضایتی از سیاست رهبری کشور از همه سو رو به افزایش است. عده های میگویند دیگر نباید در خاتمه به آن مونی که با اکثریت ۱۹۱۷ آغاز شد، تعلل کرد. با تمام قوا پیش به سوی سرمایه داری آینده ای دیگر، که نسبت به نظامی که لندن ایجاد کرد، به نوهی احساس "شرق ملی" دارند، دیگر از هر چه در این پنج سال گذشته است، دل

باید با این آرزوی اعلا کنندگان جایزه نوبل به گارباچف همراه شد که رئیس جمهور شوروی در امدانی که پیش روی خود قرار داده است، موفق شود.

تغییر نام حزب کمونیست ایتالیا

می گوید: "ما به مدتی بیش از حد طولانی به توهم قابل اصلاح بودن رژیم های دارای الگوی شوروی دامن زدیم." اقلیت حزب، معتقد است که سیاست کنونی رهبری حزب، نادیده گرفتن این واقعیت است که حزب کمونیست ایتالیا بطور سنتی و در طول دهها سال، راهی مستقل را پی می گرفت و از این رو در ایتالیا نام کمونیست طرفداری از الگوی شوروی را تدافعی نمی کند.

حزب کمونیست ایتالیا در صدد تغییر نام خود به "حزب دمکراتیک چپ" (پ. د.اس) است. این تغییر نام که ماه گذشته اعلام شد، هنوز باید به تأیید کنگره حزب برسد. یک سوم اعضای حزب با تغییر نام مخالفت کرده اند. همراه با نام حزب، آرم آن نیز تغییر خواهد کرد. به جای آرم سنتی داس و چکش، آرم حزب درختی خواهد بود که در زیر آن، دراندازه های کوچک آرم داس و چکش و حروف اختصاری سنتی (حزب کمونیست ایتالیا) نوشته خواهد شد.

همزمان با طرح تغییر نام حزب کمونیست ایتالیا، این پرسش مطرح است که جایگاه این حزب در آینده سیاست ایتالیا چه خواهد بود؟ در ایتالیا هم یک حزب سوسیال دمکرات وجود دارد و هم یک حزب کمونیست. از این رو حزب کمونیست نمی توانست نام خود را "حزب سوسیالیست" یا چیزی شبیه بدان بگذارد. اما محتمل از مساله نام حزب، این پرسش است که هویت جدید حزب چه خواهد بود.

رهبری حزب کمونیست ایتالیا در استدلال خود برای تغییر نام، از جمله به "ورشکستگی بازگشت ناپذیر" مدل شوروی اشاره می کند. اوکتو

KAR NO: 80 oct 1990	
آدرس:	حساب بانکی:
PI. 10 1091 WIEN AUSTRIA	AUSTRIA - WIEN BAWAG NR. 02910701_650 DR. GERTRAUD ARTNER

به برنامه های رادیو زحمتکشان ایران گوش فراد دهید!